

بررسی‌ای از عهدعتیق- روت و استر

متعهد باشید

انجام اراده خدا به هر قیمتی



وارن دبلیو. ویرزبی

آن گاه که وسوسه می‌شوید

که دست به سازش بزنید یا میدان را خالی کنید...

به روت و استر فکر کنید، به این دو زن قهرمان ایمان در عهدعتیق. این دو تنها زنانی هستند که نام کتاب‌هایی را در کتاب‌مقدس به خود اختصاص داده‌اند. روت و استر در دنیاهایی بسیار متفاوت زندگی می‌کردند، یکی کشاورزی فقیر بود و دیگری، ملکه‌ای قدرتمند. اما هر دو جرأت کردند که به‌هنگام رویارویی با راه‌های آسان، کار درست را انجام دهند. خدا نیز ایشان را برای شهامت و تعهدشان پاداش داد.

وقتی کتاب‌های روت و استر را می‌خوانید، بار دیگر ایشان را به‌خاطر انتخاب راه‌های دشوار در راه ایمان خود تحسین خواهید کرد و تشویق می‌شوید که با توکل به خدا، همان راه را دنبال کنید تا خدا بتواند از طریق اشخاصی که به او توکل می‌کنند، اهداف خود را تحقق بخشد.

”وارن ویرزبی“ در سال ۱۹۹۵ نویسنده دائمی در کورنرستون کالج، در شهر گراندراپیدز، در ایالت میشیگان آمریکا گردید. همچنین به مقام استاد ممتاز در درس موعظه در دانشگاه الهیات گراندراپیدز بابتیست نائل آمد. درضمن، مشاور اول سردبیر در زمینه خدمات شبانی در انتشارات ”بیکرهاوس“ می‌باشد.

این کتاب همراه است با سؤالاتی برای کمک به مطالعه

متعهد باشید

به قلم: وارن دبلیو. ویرزبی

این اثر ترجمه‌ای است از کتاب

Be Committed
Doing God's Will Whatever the Cost
By: Warren W. Wiersbe

© English Version 1993 SP Publications
© Persian Version 2011 David C Cook

Published by
David C Cook
4050 Lee Vance View, Colorado Springs, CO USA
80918

ناشر:
دیوید سی. کوک
۴۰۵۰ خیابان لی ونس ویو
کلرادوسپرینگز، کلرادو، ایالات متحده آمریکا

You are free to copy or transmit this work but only in its entirety. If you do, you must attribute the work as specified in the copyright. You may not alter, transform or build upon this work in any way, and you must make clear to others the contractual terms of this work.

All rights reserved
حق چاپ محفوظ است

فهرست

پیشگفتار ۵

کتاب روت

۹	مقدمه
۱۱	۱- نمی‌توانید بگریزید (روت ۱)
۲۷	۲- بزرگترین اینها (روت ۲)
۴۱	۳- ملاقات نیمه‌شب (روت ۳)
۵۵	۴- محبت راهی می‌یابد (روت ۴)
۶۷	تأملی بر کتاب روت

کتاب استر

۷۳	مقدمه
۷۹	۵- ملکه می‌گوید: "نه" (استر ۱)
۹۱	۶- ملکه تازه (استر ۲)
۱۰۳	۷- یک دشمن قدیمی اما با نامی جدید (استر ۳)
۱۱۹	۸- روز تصمیم‌گیری (استر ۴)
۱۳۱	۹- یک روز در زندگی نخست‌وزیر (استر ۵)
۱۴۳	۱۰- علائم هشداردهنده (استر ۶)
۱۵۵	۱۱- نقاب برداشته می‌شود (استر ۷)
۱۶۵	۱۲- از قربانی تا پیروزی (استر ۸)
۱۷۷	۱۳- خدا وعده‌های خود را حفظ می‌کند (استر ۹ و ۱۰)
۱۸۹	سوالاتی برای کمک به مطالعه

پیشگفتار

دکتر روت ای. تاکر و دکتر والتر لیفیلد در کتاب برجسته خود به نام "دختران کلیسا" به این نتیجه رسیده‌اند:

سؤالات مربوط به مرجعیت و اقتدار در کلیسا، و خصوصاً خدمت زنان را می‌توان با اتکایی بیشتر بر کتاب مقدس پاسخ گفت، به شرط آنکه به این حقیقت توجه داشته باشیم که "خدمت کلیسا" به معنی "خدمتگزار بودن و خدمت کردن" می‌باشد. با توجه به این تعریف، بهترین پاسخ... این نیست که آیا مرد و زن می‌توانند در کنار هم خدمت کنند یا نه، بلکه این است که یکدیگر را در خدمت مؤثر به خدا برای جلال او تشویق کنیم.

این آن معنایی است که زندگی روت و استر به من القاء می‌کند. ایشان مرا تشویق می‌کنند تا در خدمتم برای جلال خداوند امین باشم. در مقطعی از تاریخ که در آن سازشکاری یا حتی ترک خدمت بسیار آسان است، این دو قهرمان ایمان این درس را به من می‌دهند که به خداوند متعهد باشم و اراده خدا را به هر قیمتی که شده، انجام دهم. اکنون که نگارش فصل‌های این کتاب به پایان رسیده، باید اعتراف کنم که خود را لایق آن نمی‌بینم که حتی چیزی در باره این زنان بنویسم. اما امیدوارم که آنچه نوشته‌ام، درست و صادقانه باشد و این نوشته شما را بر آن دارد تا به خداوند عیسی مسیح متعهد باشید.

وارن دبلیو. ویرزبی

کتاب روت

مقدمه

روت و استر تنها زنان موجود در عهد عتیق هستند که یک کتاب کامل به آنها اختصاص یافته است. کتاب روت داستان یک زن غیر یهودی را بیان می‌کند که با مردی یهودی ازدواج کرده و جده مسیح موعود شد (متی ۵: ۱)؛ و کتاب استر یک زن یهودی را معرفی می‌کند که با مردی غیر یهودی ازدواج نمود و خدا او را جهت نجات قوم یهود از نابودی به کار برد تا مسیح موعود بتواند قدم به دنیا بگذارد.

داستان روت با قحطی آغاز و با تولد یک طفل پایان می‌یابد، درحالی‌که داستان استر با یک جشن آغاز و با مرگ بالغ بر ۷۵۰۰۰ نفر پایان می‌پذیرد. نام خدا بیست و پنج بار در کتاب روت نوشته شده، در حالیکه حتی یک بار هم در کتاب استر ذکر نشده است. اما در هر دو کتاب اراده خدا تحقق می‌یابد و دست مشیت الهی به وضوح دیده می‌شود.

چرا در این کتاب این دو زن را کنار هم قرار داده‌ایم؟ چون علی‌رغم زمینه‌ها و تجربیات متفاوتشان، هر دو نسبت به انجام اراده خدا متعهد بودند. پاسخ روت به نعومی (روت ۱: ۱۶-۱۷) یکی از بزرگترین اعترافات ایمان در کتاب مقدس، و پاسخ استر به مردخای (استر ۴: ۱۶) بیانگر زنی است که حاضر می‌شود زندگی خود را زیر پا بگذارد تا قومش نجات یابند. امروزه روت و استر مسیحیان را فرا می‌خوانند تا نسبت به عیسی مسیح متعهد بوده و به هر قیمت اراده او را انجام دهند. زیبا گفته‌اند که ایمان، اعتقاد در اثر وجود دلایل نیست، بلکه اطاعت با وجود عواقب است. روت و استر چنین ایمان پویا و هیجان‌انگیزی را نشان می‌دهند و نیکوست که آنها را نمونه قرار دهیم.

طرح پیشنهادی کتاب روت

موضوع: خدا بر اساس مشیت خود، تمام کسانی را که به او اعتماد دارند هدایت کرده و برکت می‌دهد.

آیه اصلی: روت ۲: ۱۲

الف- غم: گریه روت - فصل ۱

- ۱- نعومی سعی می‌کند از مشکلات خود بگریزد - ۱: ۱-۵
- ۲- نعومی سعی می‌کند بر اشتباهات خود سرپوش بگذارد - ۱: ۶-۱۸
- ۳- نعومی نسبت به خدا تلخ می‌شود - ۱: ۱۹-۲۲

ب- خدمت: کار روت - فصل ۲

- ۱- شروعی تازه - ایمان - ۲: ۱-۳
- ۲- دوستی تازه - محبت - ۲: ۴-۱۶
- ۳- نگرشی تازه - امید - ۲: ۱۷-۲۳

ج- تسلیم: انتظار روت - فصل ۳

- ۱- روت خود را به بوغز نشان می‌دهد - ۳: ۱-۷
- ۲- بوغز روت را می‌پذیرد - ۳: ۸-۱۵
- ۳- روت منتظر کار بوغز می‌شود - ۳: ۱۶-۱۸

د- رضایت خاطر: ازدواج روت - فصل ۴

- ۱- بوغز روت را باز خرید می‌کند - ۴: ۱-۱۰
- ۲- قوم خدا روت را برکت می‌دهند - ۴: ۱۱-۱۲
- ۳- خدا پسری به روت و بوغز می‌دهد - ۴: ۱۳-۲۲

نمی‌توانید بگریزید

روت، فصل ۱

خانواده‌ای تصمیم اشتباهی می‌گیرد و قحطی را به مراسم تدفین سه نفر تبدیل می‌کند

"تلاش‌هایی که جهت گریز از سرنوشت خود می‌کنیم، فقط کمک می‌کند تا به آن برسیم."

رالف والدو امرسون مقاله‌نویس آمریکایی این عبارت را در کتاب خود تحت عنوان هدایت زندگی نوشت؛ و این امر امروزه همانقدر صحت دارد که وقتی در سال ۱۸۶۰ منتشر شد صدق می‌کرد. چون خدا به ما حق انتخاب داده، می‌توانیم اراده او را نادیده بگیریم، رد کنیم، نااطاعتی نماییم و حتی علیه آن بجنگیم. اما در نهایت اراده خدا غالب خواهد گشت چرا که "مشورت خداوند قائم است تا ابد الابد" (مزمور ۳۳: ۱۱) و "با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید" (دانیال ۴: ۳۵).

ایوب که یکی از پاتریارخ‌هاست، پرسید: "کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟" (ایوب ۹: ۴). او نیز همانند ما پاسخ را می‌دانست: هیچ کس. اگر اراده خدا را اطاعت کنیم، همه قسمت‌های زندگی انسجام خود را خواهد داشت. اما در صورت نااطاعتی کم کم همه بخش‌ها از هم می‌پاشد. این حقیقت در هیچ جای کتاب مقدس به اندازه تجربیات الیملک و همسرش نومی دیده نمی‌شود.

ما در این فصل با سه اشتباه آشنا می‌گردیم که در صورت مواجهه با مشکلات و آزمایشات زندگی، باید از آنها بپرهیزیم.

۱- بی‌ایمانی: تلاش جهت گریز از مشکلاتمان (روت

(۵-۱:۱)

زمان. زندگی در آن روزگار آسان نبود؛ چرا که در دوران داوران "در اسرائیل پادشاهی نبود و هرکس آنچه در نظرش پسند می‌آمد می‌کرد". (داور ۶:۱۷ و ۱۱:۱۸ و ۱:۱۹ و ۲۵:۲۱ را ببینید). کتاب داوران حکایت اسرائیل در یکی از پایین‌ترین درجات خود در تاریخ بوده، و نیز گزارشی از تفرقه، ستم، ارتداد، جنگل‌های داخلی و رسوایی ملی است. از نقطه نظر روحانی ما امروزه در دوران داوران زندگی می‌کنیم زیرا هیچ پادشاهی در اسرائیل وجود ندارد و تا بازگشت عیسی نیز وجود نخواهد داشت. همانند اسرائیل در گذشته، در دنیای امروز اکثریت قوم خدا در بی‌ایمانی و ناطاعتی زندگی می‌کنند و از برکات خدا لذت نمی‌برند.

عجیب به نظر می‌آید که این داستان عاشقانه و زیبا، در چنین دوره مصیبت‌باری از تاریخ قوم یهود به وقوع پیوسته باشد. آیا این امر در دنیای امروز ما صدق نمی‌کند؟ در حال حاضر، دشواری‌های ملی و بین‌المللی، فساد اخلاقی و انواع مشکلات را تجربه می‌نماییم. اما خدا این دنیای گمشده را دوست دارد و در پی عروس خود می‌باشد. با وجود هشدارهای موجود در اخبار و خطرات موجود در خیابان‌ها، باز هم می‌توانیم مطمئن باشیم که خدا هنوز جهان را دوست دارد و می‌خواهد گناهکاران گم‌گشته را نجات بخشد. اگر عیسی مسیح را در مقام خداوند و نجات‌دهنده بشناسید، دیگر مهم نیست که چه روزهای دشواری پیش رویتان هست چرا که شما بخشی از یک داستان عاشقانه زیبا هستید.

اما کتاب روت همانقدر که داستان عاشقانه است، داستان حصاد نیز می‌باشد. در طول چنین دوران تاریکی در تاریخ اسرائیل، خدا در پی یک عروس و برداشت محصول بود. بی شک اسرائیل حصاد ناطاعتی خود را برداشت می‌کرد (غلا ۶:۷)، در حالیکه خدا ثمره روح را در زندگی روت و نعومی تولید می‌نمود. امروز خداوند در پی حصاد است و از ما دعوت می‌کند تا در مقام کارگزارانش در این کار شرکت نماییم (یوحنا ۴:۳۴-۴۸). اکنون حصاد سفید و آماده است اما هنوز کارگران اندک‌اند (لوقا ۱۰:۲).

مکان. چقدر عجیب است در شهر بیت لحم که به معنی "خانه نان" است، قحطی بیاید. قحطی در عهدعتیق، اغلب نشانه تنبیه خدا بود در مقابل گناه قوم (لاویان ۲۶:۱۸-۲۰، تنبیه ۲۸:۱۵ و ۲۳-۲۴). اسرائیل در زمان داوران به کرات از خدا روی گرانده، بت‌های اقوام بت‌پرست اطراف خود را پرستش می‌کرد و خدا باید آنها را تنبیه می‌نمود (داور ۲:۱۰-۱۹). اشخاص خداترس باید به خاطر اشخاص بی‌ایمان رنج می‌کشیدند حتی در بیت لحم.

تصمیم. زمانی که سختی وارد زندگی ما می‌گردد، می‌توانیم یکی از این سه کار را انجام دهیم: تحمل کنیم، از آن بگریزیم، یا از کمک آن برخوردار گردیم. اگر فقط آزمایش‌ها را تحمل کنیم، در آن صورت، آنها بر ما چیره شده، به سوی سختی و تلخی گرایش می‌یابیم. اگر سعی کنیم از این آزمایش‌ها بگریزیم، آن وقت شاید اهدافی را که خدا می‌خواهد در زندگی ما تحقق یابد از دست بدهیم. اما اگر بیاموزیم تا آزمایش‌ها را به خدمت بگیریم، آنها به جای اینکه ارباب ما باشند، خادم ما گشته و به نفع ما عمل خواهند نمود و خدا همه چیز را با هم برای خیریت ما و جلال خود به کار خواهد گرفت (روم ۸:۲۸).

الیمَلِک تصمیم اشتباهی اتخاذ نمود که خانه‌اش را ترک کرد. چه امری موجب چنین تصمیم اشتباهی گشت؟

”او با دید چشم قدم برمی‌داشت نه با دید ایمان.“ ابراهیم نیز وقتی در سرزمین موعود با قحطی مواجه شد، مرتکب همین اشتباه شد (پید۱۲:۱۰). او به جای اینکه منتظر خدا گردد تا بگوید در آینده چه کار کند، به مصر گریخت و دچار مشکل شد. بد و ن توجه به اینکه شرایط ما چقدر می‌تواند دشوار باشد، ایمن‌ترین و بهترین جا، قرار گرفتن در اراده خدا است. سهل است که با داود همصدا گردیم: ”کاش که مرا بال‌ها مثل کیوتر می‌بود تا پرواز کرده، استراحت می‌یافتم“ (مز ۵۵:۶). اما حکیمانه‌تر است که وعده اشعیا ۴۰:۳۱ را طلبیده و برای ”بال‌هایی مثل عقاب“ منتظر خداوند بمانیم و توسط ایمان فراتر از توفان‌های زندگی اوج بگیریم. ”شما نمی‌توانید از مشکلاتتان بگریزید.“

چگونه در مسیر زندگی با ایمان گام برمی‌دارید؟ آیا با طلبیدن وعده‌های خدا و اطاعت از کلام خدا علی‌رغم آنچه می‌بینید و احساس می‌کنید و یا آنچه ممکن است اتفاق بیفتد؟ راه درست این است که خود را نسبت به خداوند متعهد سازید و جهت رفع نیازهای خود کاملاً به او متکی باشید. وقتی با ایمان زندگی می‌کنیم خدا جلال می‌یابد، و شهادتی است برای دنیای گمشده، و همچنین سبب می‌شود که شخصیت مسیحی در زندگی ما شکل گیرد. خدا مقدر نموده که ”مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود“ (حقوق ۲:۴، رومیان ۱:۱۷، غلاطیان ۳:۱۱، عبرانیان ۱۰:۳۸؛ دوم قرن‌تینان ۵:۷). زمانیکه از اعتماد به او امتناع می‌ورزیم در واقع خدا را دروغگو نامیده و به اوبی احترامی می‌کنیم. حکمت این جهان منجر به حماقت و اندوه می‌گردد، اما حکمتی که از جانب خداست و برای جهان حماقت به نظر می‌رسد، منجر به برکت

می‌شود" (۱ قرن ۱۸:۳-۲۰؛ یعقوب ۳:۱۳-۱۸). "وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند و پیش روی خود فهم می‌نمایند" (اش ۵:۲۱).
"او اولویت را به جسمانیان داد و نه به روحانیات." بی شک یک پدر یا شوهر می‌خواهد نیازهای همسر و خانواده خود را تدارک ببیند، اما نباید این عمل را به قیمت از دست دادن برکت خدا انجام دهد. وقتی شیطان در بیابان با عیسی رویارویی می‌کرد، اولین وسوسه اش این بود که توصیه کرد مسیح به جای خشنود ساختن پدر، گرسنگی خود را رفع کند (ر.ک. متی ۴:۱-۴، یوحنا ۴:۳۴). یکی از دروغ‌های مورد علاقه ابلیس اینست: "تو باید زندگی کنی!" اما در خداست که ما "زندگی و حرکت و وجود داریم" (اعمال ۱۷:۲۸) و او قادر است از ما مراقبت نماید.

شهادت داود در خور توجه است: "من جوان بودم و الان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند" (مز ۳۷:۲۵). وقتی پولس با آینده تهدیدکننده مواجه گشت، شهادت داد و گفت: "لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم. بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم" (اعمال ۲۰:۲۴). اگر ما در زمان تنگی نسبت به نفس خود بمیریم و اراده خدا را در اولویت قرار دهیم (متی ۶:۳۳)، می‌توانیم مطمئن باشیم که یا او ما را در تنگی آرامی می‌بخشد و یا از آن نجات می‌دهد.

"او دشمن را محترم داشت و نه خداوند را." الیملک و خانواده‌اش با طی حدود هشتاد کیلومتر در سرزمین همسایه یعنی موآب، زمین و قوم خدا را به مقصد زمین و قوم دشمن ترک کردند. موآبیان از نسل لوط و از زنای او با دختر اولش بودند (پید ۱۹:۳۰-۳۸) و به خاطر نحوه برخوردشان با اسرائیل در سفری که از مصر به کنعان داشتند (تث ۲۳:۳-۶، اعد ۲۲-۲۵)، جزو دشمنان یهود به‌شمار می‌رفتند. موآبیان

در دوره داوران به اسرائیل حمله کردند و هجده سال بر قوم اسرائیل حکمرانی نمودند (داوران ۱۲:۳-۱۴). پس چرا می‌بایست الیملک جهت دریافت کمک، به آنها روی آورد؟ آنها قوم مغروری بودند (اش ۱۶:۶) و خدا از آنها اکراه داشت. او گفت: "موآب ظرف طهارت من است" (مز ۶۰:۸) که تصویری از یک قوم سرافکننده است که پای‌های سربازان فاتح را می‌شوید.

عواقب. واژه الیملک یعنی "خدای من پادشاه است." اما خداوند در زندگی الیملک پادشاه نبود چون او خدا را کاملاً از تصمیمات خود کنار گذاشته بود و با رفتن به موآب تصمیمی برخلاف اراده خدا گرفت و این عمل منجر به تصمیم اشتباه دیگری شد و دو پسرش با زنان موآبی ازدواج کردند: محلون با روت ازدواج کرد (روت ۴:۱۰) و کلیون با عرفه. خدا یهودیان را منع کرده بود که با زنان بیگانه بخصوص از عمون و موآب ازدواج نکنند (تث ۷:۱-۱۱؛ ۲۳:۳-۶؛ نحیا ۱۳:۱-۳؛ عزرا ۹:۱-۴). در زمان موسی زنان موآبی بودند که مردان یهودی را اغوا کرده، به بی‌بند و باری و بت‌پرستی می‌کشاندند و پیامد آن مرگ ۲۴۰۰۰ نفر بود (اعد ۲۵).

الیملک و خانواده‌اش از یهودیه فرار کرده بودند تا به طریقی از مرگ بگریزند، اما هر سه مرد درست در همانجا با مرگ روبرو شدند. خانواده آنها چنین برنامه‌ریزی کرده بود که فقط به طور موقت در موآب اقامت کند اما مدت ده سال در آنجا ماندند (روت ۱:۴). تمام آنچه که در پایان آن دهه ناپاطعتی باقی ماند، سه بیوه زن تنها و سه گور یهودی در سرزمین بی‌ایمانان بود. آنها همه چیز را از دست دادند (آیه ۲۱). عاقبت اسفبار بی‌ایمانی همین است.

ما نمی‌توانیم از مشکلات خود بگریزیم. ما نمی‌توانیم از زیر بار این حقیقت که علت اصلی اغلب مشکلاتمان یک قلب بی‌ایمان و نا

مطیع است شانه خالی کنیم. اسوالد چمبرز می‌نویسد: "اغلب ما سرگرم مشکلات بزرگتر بیرونی هستیم و مسائل درونی را فراموش می‌کنیم. انسان قبل از اینکه مشکلاتش قابل حل گردد باید طاعون دل خودش را بشناسد..."

۲- فریب: سعی در پنهان کردن اشتباهاتمان (روت ۱: ۶-۱۸)

در این بخش، لازم است به سه شهادت توجه کنیم.

شهادت عمومی (روت ۱: ۶-۱۵). خدا قوم وفادارش را در بیت‌لحم اجابت کرد اما دختر نامطیع خود را در موآب اجابت ننمود. عمومی‌شنید که قحطی پایان یافته و در پی این خبر خوش تصمیم گرفت به خانه باز گردد. وقتی تحت اراده پدر هستید، همیشه "نان کافی و فراوان" برایتان وجود دارد (لوقا ۱۵: ۱۷). چقدر تاسف‌بار است که مردم فقط مطالبی درباره برکت خدا می‌شنوند ولی هرگز آن را تجربه نمی‌کنند، چون در جایی که خدا می‌تواند آنها را برکت بدهد، قرار ندارند.

سال‌ها پیش با تعدادی از رهبران "جوانان برای مسیح" در یک جلسه دعا بودم و در میان آنها جیکوب استم، برادر جان استم بود که با همسرش بتی در سال ۱۹۳۴ در چین شهید شدند. ما از خدا خواستیم تا خدمت و برنامه ما را برکت دهد و فکر می‌کنم در حین دعا از واژه "برکت" زیاد استفاده می‌کردیم. بعد جیکوب استم دعا کرد و گفت: "خداوندا، ما تقاضا کرده‌ایم که تو تمام این امور را برکت دهی. اما خواهش می‌کنم تو خود ما را باعث برکت بساز". اگر عمومی در آن جلسه حضور داشت باید اعتراف می‌کرد: "خداوندا من باعث برکت نبوده‌ام".

هر وقت از خداوند ناطاعتی کرده و از اراده او فاصله می‌گیریم، باید گناه خود را اعتراف نموده و به محل برکت باز گردیم. ابراهیم باید مصر را ترک می‌کرد و به مذهبی که رها نموده بود، باز می‌گشت (پید۱۳:۱-۴) و یعقوب نیز باید به بیت ئیل مراجعه می‌کرد (۱:۳۵). درخواست مکرر انبیا از قوم خدا این بود که از گناهان خود برگشته و به سوی خداوند بازگشت نمایند. "شریر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد" (اش ۷:۵۵).

تصمیم نعومی درست بود، اما انگیزه او اشتباه بود. او هنوز در وهله اول مشتاق خوراک بود نه مشارکت با خدا. نوشته نشده که او گناهانش را نزد خدا اعتراف کرده و طلب بخشش نموده باشد. او به سرزمین خود بازگشت نه بسوی خداوند خود.

اما اشتباه دیگری نیز در نحوه اجرای این تصمیم نعومی وجود داشت: او نمی‌خواست دو عروسش را با خود ببرد. اگر نعومی حق داشت به بیت‌لحم برود، یعنی جایی که خدای زنده و حقیقی را می‌پرستیدند، پس عرفه و روت هم حق داشتند همراه او باشند. نعومی باید آنچه را که موسی به پدرزنش گفته بود به آنها می‌گفت: "همراه ما بیا و به تو احسان خواهیم نمود، چونکه خداوند درباره اسرائیل نیکو گفته است" (اعد ۱۰:۲۹). اما برعکس نعومی تلاش کرد آن دو زن را وادار کند تا نزد خانواده و خدایان دروغین خود برگردند.

چرا یک یهودی ایماندار و دختر ابراهیم، دو زن بت‌پرست را تشویق می‌کند تا خدایان دروغین را پرستش کنند؟ شاید نظر من اشتباه باشد، اما به عقیده من نعومی نمی‌خواست عرفه و روت را به بیت لحم ببرد چون آنها شاهد زنده‌ای بودند که او و شوهرش به دو پسرشان

اجازه داده بودند با زنانی خارج از قوم عهد ازدواج کنند. به عبارت دیگر، نعومی سعی داشت بر ناطاعتی خود سرپوش بگذارد. اگر او تنها به بیت لحم باز می‌گشت، هیچ کس متوجه نمی‌شد که این خانواده شریعت موسی را شکسته است.

"هر که گناه خود را بپوشاند برخوردار نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت" (امت ۲۸:۱۳). وقتی سعی می‌کنیم گناهان خود را مخفی نماییم، این امر نشان می‌دهد که واقعاً و صادقانه با آنها مواجه نشده‌ایم و طبق معیار کلام خدا آنها را داوری نکرده‌ایم. لازمه توبه حقیقی اعتراف صادقانه و از درون شکستن است. "قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد" (مز ۵۱:۱۷). نعومی به جای شکستن، تلخ بود.

اسفبار است که نعومی خدای اسرائیل را به‌گونه‌ای مثبت معرفی نمی‌کند. او در روت ۱:۱۳ اظهار می‌دارد که خدا در تجربه اندوه و دردی که این سه زن داشته‌اند، مقصر است. "جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است!" (آیه ۱۳). به عبارت دیگر: "در رابطه با تمامی آزمایش‌هایی که بر ما واقع شده، من تقصیرکارم. پس چرا می‌خواهید با من بمانید؟ چه کسی می‌داند که خداوند در آینده با من چه کار خواهد کرد؟" اگر نعومی با خداوند راه می‌رفت، می‌توانست موجب ایمان عرفه گشته و دو نشان افتخار فیض الهی را به بیت‌لحم بیاورد.

شهادت عرفه (روت ۱:۱۱-۱۴). دو عروس با نعومی به راه افتادند (آیه ۷)، اما او آنها را متوقف کرد و پافشاری نمود که او را همراهی نکنند. نعومی حتی برای آنها دعا کرد (آیات ۸-۹) که خدا لطف نموده و برایشان شوهران تازه‌ای بیابد و پس از تمامی اندوهی که

داشتند آنها را آرامش بخشد. اما دعاهای یک ایماندار گمراه چه ارزشی دارد؟ (مز ۶۶: ۱۸). نعومی سه بار به عرفه و روت گفت که برگردند (روت ۱: ۸، ۱۱-۱۲).

وقتی نعومی آنها را مردد دید، برایشان دلیل آورد. او گفت: "من برای شوهر کردن و صاحب خانواده شدن خیلی پیر هستم و حتی اگر بتوانم صاحب پسران دیگری شوم، آیا سال‌ها را منتظر خواهید ماند تا منتظر بزرگ شدن آنها گردید؟ شما می‌توانید در خانه مادری خود و با خانواده خود بوده، زندگی شادی داشته باشید".

عرفه در مقایسه با جاری خود متزلزل بود. او با نعومی بسوی بیت لحم به راه افتاد، او را بوسید و با او گریست، اما با وی نماند. او "از ملکوت خدا دور" نبود (مرقس ۱۲: ۳۴)، اما تصمیم اشتباهی گرفت و بازگشت. عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اما نمی‌دانیم که آیا حقیقتاً قلب او مایل به انجام این کار بود یا نه، چرا که تصمیمش ثابت کرد که دل او در خانه پیشین خود بود یعنی جایی که امید داشت شوهری بیابد. عرفه صحنه را ترک کرد و دیگر هرگز نامش در کتاب مقدس ذکر نشد.

شهادت روت (روت ۱: ۱۵-۱۸). نعومی می‌کوشید سرپوش بگذارد، عرفه جدا شد، اما روت آماده می‌شد تا ایستادگی کند. او از اینکه به تقاضاهای مادر شوهرش گوش دهد یا نمونه بد جاری خود را سرمشق قرار دهد، امتناع ورزید. چرا؟ چون می‌خواست به خدای اسرائیل اعتماد کند (۲: ۱۲). او آزمایش‌ها و ناامیدی‌ها را تجربه کرده بود، اما به جای سرزنش خدا به او اعتماد نموده بود و شرم نداشت از اینکه ایمان خود را اعتراف کند. روت علی‌رغم نمونه بد مادر شوهر و جاری نامطیع خود، می‌خواست تا خدای زنده و حقیقی را بشناسد و با قوم او باشد و در سرزمین او ساکن گردد.

توبه و ایمان روت نشانه فیض مطلق خداست چرا که گناهکاران تنها بواسطه فیض می‌توانند نجات یابند (افس ۲: ۸-۱۰). همه چیز در درون و اطراف او موانعی جهت ایمان او بود، ولی او همچنان به خدای اسرائیل اعتماد داشت. پیشینه روت به ضدش بود چون او موآبی بود، و موآبیان خدای کموش را می‌پرستیدند (اعد ۲۱: ۲۹، ۱-پاد ۱۱: ۷، ۳۳) و قربانی‌های انسانی می‌گرفتند (۲-پاد ۳: ۲۶-۲۷) و مروج بی‌بندوباری بودند (اعد ۲۵). شرایط زندگی‌اش به ضد او بود و می‌توانست وی را در مقابل خدای اسرائیل تلخ نماید. اول پدرشوهرش و بعد شوهر و برادر شوهرش مردند، و او بی هیچ حمایتی بیوه گشت. اگر یهوه اینگونه با قومش رفتار می‌کند، چرا باید او را پیروی کرد؟

روت مادرشوهر خود را بسیار دوست می‌داشت، اما حتی نعومی بر علیه او بود چرا که او نیز به روت اصرار می‌کرد نزد خانواده و خدایان خود به موآب باز گردد. چون الیملک و محلون مرده بودند، روت از نظر حقوقی تحت سرپرستی نعومی قرار داشت، و باید مشورت مادرشوهر خود را اطاعت می‌کرد. اما خدا مداخله نمود و با محبت تمام، روت را با وجود این موانع نجات داد. "نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد" (تیطس ۳: ۵). خدا از ابراز رحمت خشنود می‌گردد (میکا ۷: ۱۸) و اغلب رحمت خود را به افراد و مکان‌هایی که کمترین احتمال را می‌توان داد، نشان می‌دهد. رحمت حاکمانه خدا این است "که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند" (۱-تیمو ۲: ۴).

سخن روت در کتاب روت ۱: ۱۶-۱۷ یکی از باشکوه‌ترین اعترافات است که در کتاب مقدس می‌توان یافت. اول او محبت خود را نسبت به نعومی اعتراف کرد و ابراز داشت که مایل است حتی تا لحظه مرگ کنار مادرشوهرش بماند. سپس ایمان خود به خدای زنده و

حقیقی و تصمیم خود را فقط به پرستش او اعتراف نمود. او تصمیم گرفت پدر و مادر خود را رها کند (۱۱:۲) تا به نعومی و خدای قوم او متمسک گردد. روت قاطعانه "عزم" نمود که با نعومی همراه شود (۱۸:۱) و با قوم هم‌عهد خدا در بیت لحم زندگی کند.

اما یک قانون الهی وجود داشت که طبق آن: "عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود" (تث ۲۳:۳)؛ و این یعنی محرومیت ابدی از حضور یافتن در پیشگاه خدای اسرائیل. پس چطور روت می‌توانست وارد جماعت خداوند گردد؟ با اعتماد به فیض خدا و سپردن مطلق خود به رحمت او. شریعت ما را از خانواده الهی محروم می‌کند، اما با ایمان به مسیح، فیض ما را در بر می‌گیرد.

وقتی در متی در فصل ۴ نسب‌نامه عیسی مسیح را می‌خوانیم، نام پنج زن را می‌بینیم که صلاحیت چهار نفر از آنان بسیار سؤال برانگیز است. تamar با پدرشوهرش مرتکب زنا گشت (پید ۳:۳۸). راحاب فاحشه‌ای غیریهودی بود (یوش ۵:۲). روت موآبی، غیریهودی و بی‌پناه بود (روت ۵:۱) و "زن اوریا" نیز زناکار بود (۲-سمو ۶:۱۱). پس چگونه ایشان بخشی از خانواده مسیح موعود شدند؟ بواسطه فیض و رحمت مطلق خدا. "... بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند" (۲-پطر ۹:۳). (مریم پنجمین زن موجود در نسب‌نامه است که او نیز به واسطه فیض خدا و ایمان خود در این نسب‌نامه گنجانده شد. ر.ک. لوقا ۱-۲۶-۵۶).

۳- تلخی: سرزنش خدا به خاطر آزمایش‌هایمان (روت ۱: ۱۹-۲۲)

احتمالاً آن دو بیومزن پیش از ترک موآب برای آخرین بار بر سر مزار عزیزان خود رفتند؛ سپس خود را به خداوند سپرده، برای آغاز یک زندگی جدید رهسپار گشتند. جالب است که بدانیم نعومی و روت در سفر خود از موآب به بیت لحم، راجع به چه مسائلی صحبت می‌کردند. آیا نعومی بعضی تعالیم اولیه شریعت موسی را به عروس خود می‌آموخت؟ آیا روت درباره ایمان یهود، قوم یهود و خانه جدیدش در بیت لحم سؤال می‌کرد؟ از آنجایی که نعومی زنی تلخ با ایمانی مردد نسبت به خدای اسرائیل بود، به فکر فرو می‌رویم که او چه جواب‌هایی ممکن است داده باشد.

نعومی مدت ده سال از خانه دور بود و وقتی زنان شهر او را دیدند، متعجب گشتند. سؤال آنها که "آیا این نعومی است؟"، شگفتی و حیرت را در هم می‌آمیزد. واژه نعومی به معنی "دلپذیر" است؛ اما او مطابق نام خود زندگی نمی‌کرد. او همان نعومی‌ای نبود که آنها یک دهه قبل می‌شناختند. ده سال سختی در موآب و اندوه ناشی از آن، بر ظاهر و شخصیت نعومی تأثیر گذاشته بود. آزمایش‌های زندگی به جای تأثیر مثبت بر او، او را تلخ ساخته بود؛ و این تلخی، معنی واژه "مُرّه" است.

ما نمی‌توانیم شرایط زندگی را کنترل کنیم، اما می‌توانیم بر نحوه واکنش نسبت به آنها تسلط بیابیم. ایمان تماماً در این باره همین امر است، یعنی در باره جرأت به برخورداری از این اعتقاد که خدا در هر چیزی برای خیریت ما کار می‌کند، حتی زمانی که آن را احساس نمی‌کنیم و یا وقوعش را نمی‌بینیم. اطاعت از این حکم که "در هر امری شاکر باشید"، (۱-تسال ۵: ۱۸) همیشه آسان نیست. اما بهترین

پادزهر در مقابل روحی تلخ و عیب‌جو است. جورج. اچ. موریسون، واعظ اسکاتلندی گفته: "نُه‌دهم ناخشنودی‌های ما خودخواهانه و نگرشی توهین‌آمیز به خداست". نعومی نسبت به خدا تلخ بود، زیرا در خودخواهی خود محبوس بود.

او در وهله اول خداوند را متهم کرد که با او سخت برخورد نموده است (روت ۱: ۲۰). او بیت لحم را با شوهر و دو پسرش ترک کرده بود و حال، بدون آنها به خانه باز می‌گشت. او همراه با ملزومات زندگی به موآب رفته بود، اما اکنون دست خالی به خانه بر می‌گشت. دست و خانه و قلب او خالی بود. چون نعومی تسلیم خداوند نگشته و تنبیه محبت‌آمیز او را نپذیرفته بود، "میوه عدالت سلامتی" را نچشید (عبر ۱۲: ۱۱).

نه تنها خداوند با او سخت برخورد کرده بود، بلکه در این سختی‌ها به ضد او نیز شهادت داده بود (روت ۱: ۲۱). آیا نعومی به این شکل به گناه خود اعتراف می‌کرد و تصدیق می‌کرد که او و خانواده‌اش در زمینه رفتن به موآب گناه ورزیده‌اند؟ آیا اشاره می‌کرد که سزاوار تمام این رنج‌ها بوده‌اند؟ نعومی دوبار خدا را "قادر مطلق" می‌نامد که واژه عبری آن "ایل-شدای" است (آیات ۲۰: ۲۱). دانستن نام خدا یک چیز است و اعتماد به آن نام و اجازه دادن به او جهت عمل در موقعیت‌های دشوار زندگی، امری کاملاً متفاوت است. "آنانی که نام تو را می‌شناسند، بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای" (مز ۹: ۱۰). نعومی نام را می‌دانست اما به ایمان رفتار نمی‌کرد.

اما آیا نعومی واقعاً فقیر و تهی بود؟ یا فقط به دلیل خستگی جسمی و تلخی روح در مورد وضعیت خود مبالغه می‌کرد؟ درست به امکاناتی که داشت و می‌توانست باعث دلگرمی او شود، فکر کنید.

یکی از امکانات این بود که او زنده و سالم بود، و این به تنهایی هدیه گرانقدری از جانب خداست، هدیه ای که ما نیز بسیاری از اوقات قدر آن را نمی‌دانیم. نعومی سه گور را در موآب رها کرد اما خدا به خاطر نیکویی خود، او را زنده نگه داشت و به بیت لحم باز گرداند. جان هنری نیومن می‌گوید: "از این نترسید که زندگی شما باید به پایان برسد، بلکه از اینکه دیگر آغازی ندارد". نعومی فکر می‌کرد زندگی برایش به پایان رسیده، اما در حقیقت آزمایشهای او آغاز تازه‌ای بود. ایمان و امید نعومی در شرف نابودی بود، اما خدا برای او نقشه‌های دیگری داشت!

نه تنها نعومی سالم بود، بلکه از "فرصت‌هایی" نیز برخوردار بود. دوستانی او را احاطه کرده بودند که بهترین‌ها را برای او می‌خواستند. ابتدا اندوه و تلخی، او را از اجتماع منزوی کرد؛ اما بتدریج وضعیت تغییر یافت. به جای اینکه نشسته و اندوهناک به دیوار بنگرد، در نهایت تصمیم گرفت از پنجره بیرون را تماشا کند، و بعد برخیزد و در را بگشاید. زمانیکه شب در تاریکترین مراحل خود است، اگر به آسمان نگاه کنیم، باز هم می‌توانیم ستاره‌ها را ببینیم.

یکی از غنی‌ترین امکانات نعومی، عروسش روت بود. در واقع شخصیت اصلی در ادامه این کتاب، روت است که خدا او را به‌کار برد و برکت داد چون زنی بود که به خدا اعتماد کرد و کاملاً نسبت به او متعهد بود. نعومی خیلی سریع پی برد که دست پربرکت خدا بر این زن جوان قرار دارد و اینکه روت از طریق اطاعتش، کارهای بزرگی به‌انجام خواهد رساند.

اما مهم‌تر از همه، نعومی هنوز پهوه، خدای اسرائیل را داشت. نام خداوند حدود بیست و پنج بار در این کتاب کوتاه ذکر شده است. بازیگر اصلی این ماجرا خدا است، چه نعومی این نکته را درک کند یا نکند.

رئیس جمهور آمریکا، وودرو ویلسون گفته: "من بطور جدی به مشیت الهی ایمان دارم و فکر می‌کنم بدون آن دیوانه گردم. دنیا بدون خدا، کلاف سر در گمی بدون سرنخ است". وقتی از خدا می‌ترسیم دیگر نیازی به ترس از چیزهای دیگر نیست. جان و سلی در بستر احتضار گفت: "مهم‌تر از همه اینست که خدا با ماست". خدا نه فقط "با" ما است، بلکه "به نفع ما" نیز عمل می‌کند؛ "هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟" (روم ۸: ۳۱).

این دو زن زمانی به بیت لحم رسیدند که وقت درو جو بود و جماعت شادی و پرستش خود را به خاطر نیکویی خدا نسبت به او ابراز می‌کردند. فصل بهار و زمان حیات و آغازی تازه بود. الکساندر وایت اغلب به جماعت خود در ادینبرو می‌گفت که زندگی پیروزمند مسیحی "سلسله‌ای است از آغازهای نوین." و حق با او است. نعومی در آستانه آغازی نوین بود، زیرا در امور الهی، هیچگاه برای شروعی دوباره دیر نیست.

آیا برای آغاز نوین خود به خدا اعتماد می‌کنید؟ به هر حال وقتی خدا کنار شماست، منابع قوت شما بسیار بزرگتر از فشارهای موجود بر شماست.

از خیره شدن به دیوار دست بردارید و با ایمان بر خیزید و در را به سوی فردایی کاملاً نو بگشایید.

بزرگترین این‌ها

روت فصل ۲

*بوعز توسط عشق غافلگیر می‌شود و روت توسط فیض پیروز
می‌گردد*

خدا پیش از تغییر شرایط ما، می‌خواهد دل‌های ما را تغییر دهد. اگر موقعیت ما بهتر شود، اما خود ما مانند سابق باقی بمانیم، آنگاه وضع‌مان بدتر می‌شود. هدف خدا این نیست که ما را آسوده سازد، بلکه می‌خواهد ما را قابل انطباق کند " ... تا بصورت پسرش متشکل شویم" (روم ۸: ۲۹). هدف خدا برای هر یک از فرزندانش شخصیت مسیح گونه است.

نعومی نسبت به خدا تلخ بود، اما روت می‌خواست در زندگی خود طریق او را طی کند، از این رو خدا کار فیض‌آمیز خود را در روت شروع کرد. روت نعومی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و سپس خدا عالی خود را به ظهور می‌رساند که در اثر آن، در نهایت پسر خدا وارد جهان می‌گردد. روت و نعومی تصور نمی‌کردند که قسمتی از یک نقشه ازلی باشند، نقشه‌ای که وعده خدا به ابراهیم را تحقق می‌بخشید و طبق آن، نسل او باعث برکت تمام جهان خواهند شد (پید ۱۲: ۱-۳). داستان روت با مرگ همسر آغاز می‌شود، اما با تولد یک طفل پایان می‌یابد. اشک‌های او به شادی مبدل می‌گردد.

اگر می‌خواهیم خدا در زندگی و شرایط موجود ما عمل کند و اهداف فیض‌آمیز خود را تحقق بخشد، پس شرایط خاصی وجود دارد

که باید با آنها روبرو شویم. در این فصل این شرایط در تجربیات روت نمایان می‌گردد.

۱- باید با ایمان به خداوند زندگی کنیم (روت ۱:۲-۳)

یک ضرب‌المثل لاتین می‌گوید: "مشیت الهی به اشخاص تنبیل کمک نمی‌کند". از آنجایی که روت از آن گونه زن‌هایی نبود که بتواند مدتی طولانی بیکار بماند، از نوعی اجازه گرفت تا در مزارع خوشه چینی کند و غذایی برای خوردن داشته باشند. طبق فرمان خدا در شریعت این عمل قدم ایمانی از جانب روت بود (لاو ۱۹:۹-۱۰، ۲۳:۲۲، تث ۲۴:۱۹-۲۲). قوم خدا هنگام درو محصول باید فقرا را ملاحظه کرده و خوشه‌هایی برای آنان باقی می‌گذاشتند. به هر حال خدا محصول را می‌داد و این حق را داشت که به قوم بگوید چگونه از آن استفاده کنند.

وجود این قانون نشان‌دهنده توجه خدا نسبت به فقرا در میان قومش می‌باشد. خدا به قوم تعلیم داده بود که منصفانه (خرو ۲۳:۳، ۶ و لاو ۱۹:۱۵ و امث ۲۲:۲۲-۲۳) و سخاوتمندانه (لاو ۱۹:۹-۱۰) با فقرا رفتار کنند. خدا به بیوه زنان نیز توجه داشت چرا که بسیاری از آنان مستمند بودند و از قوم خواست که مراقب آنها باشند (ر.ک. خروج ۲۲:۲۲-۲۴، اش ۱۰:۱-۲). روت نه تنها بیوه‌زنی فقیر بلکه غریبه نیز بود. بنا بر این حق داشت جهت دریافت روزی و یاری، چشم به خدا بدوزد. "یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می‌کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد" (تث ۱۰:۱۸).

زندگی توام با ایمان یعنی اینکه کلام خدا را بپذیریم و مطابق آن عمل کنیم چرا که "ایمان بدون اعمال باطل است" (یعقوب ۲:۲۰). چون روت ایمان داشت که خدا او را دوست دارد و نیاز او را تأمین می‌کند، به راه افتاد تا مزرعه‌ای بیابد و بتواند در آنجا خوشه چینی کند.

این عمل کاملاً منطبق بر ایمان بود چون او که غریبه‌ای بیش نبود، نمی‌دانست چه کسانی صاحبان قطعه‌های مختلف زمینی بودند که مزارع را تشکیل می‌داد؛ حدود هر قطعه مشخص بود اما هیچ‌گونه نرده یا نام خانوادگی آنگونه که امروزه در مزارع ما دیده می‌شود، وجود نداشت. وانگهی او بطور خاص به دلیل جنسیت و غربتش آسیب‌پذیر بود و باید مراقب می‌بود کجا می‌رود.

در این قسمت بوعز وارد داستان می‌گردد (روت ۲: ۱، ۳)؛ او از خویشاوندان المیک و مردی دولتمند، و در اجتماع خود ممتاز بود. معنی نام او، "دراو قوت است" می‌باشد. روت بر اساس مشیت الهی در مزرعه‌ای که متعلق به بوعز بود خوشه چینی می‌کرد. گزارش کتاب می‌گوید که روت "به طور اتفاقی" وارد این قسمت از مزرعه شد، اما این عمل اتفاقی نبود. گام‌های او توسط خداوند هدایت می‌شد. "من در راه بودم، خداوند مرا ... راهنمایی فرمود" (پید ۲۴: ۲۷).

عمل و مشیت خدا در زندگی ما، هم شادی‌بخش است و هم یک سیر. خدا همواره با ما (مرقس ۱۶: ۲۰)، در ما (فیل ۲: ۱۲-۱۳) و برای ما (روم ۸: ۲۸) عمل می‌کند و اهداف فیض‌آمیز خود را تحقق می‌بخشد. ما دعا می‌کنیم، در پی اراده او هستیم و تصمیماتی می‌گیریم (و بعضی اوقات مرتکب اشتباهاتی نیز می‌شویم)، اما خداست که حوادث را ترتیب می‌دهد و فرزندان مشتاق خود را هدایت می‌نماید. حزقیال بنی در رویایی جذاب، اعمال و مشیت خدا را بصورت تختی دید که روی "فلکی" قرار داشت و توسط "چرخ‌هایی تو در تو" به این سو و آن سو می‌رفت (حزقیال ۱). ما قادر به تشریح عمل و مشیت الهی نیستیم، اما خدا را سپاس می‌گوییم که می‌توانیم به آن ایمان داشته باشیم و به آن اتکا نماییم.

۲- ما باید به واسطه فیض خدا زندگی کنیم (روت ۴:۲)-

(۱۶)

وقتی آن روز صبح روت به راه افتاد تا در مزرعه‌ها خوشه چینی کند، در پی کسی بود که لطف خود را به او نشان دهد (آیه ۲. ر.ک. آیات ۱۰ و ۱۳). فیض یعنی اعطای التقات و عنایت به کسی که استحقاق آن را نداشته و قادر به کسب آن نیز نمی‌باشد، مانند روت که به در مقام بیوه‌زی فقیر و غریبه نمی‌توانست هیچ ادعا و طلبی از کسی داشته باشد. او بر پایین‌ترین پله نردبان اجتماع قرار داشت.

بوعز مجرای این فیض بود. چقدر نیکوست که بدانیم خدا در دوران بد دارای اشخاص خوبی نیز هست. اگر فقط به گزارش کتاب داوران توجه کنیم، شاید تصور کنیم که عدالت از زمین رخت بر بسته بوده است (مز ۱:۱۲-۲، اش ۵۷:۱، ۱-پاد ۱۹:۱۰، میکا ۲:۷). اما هنوز افرادی مانند بوعز وجود داشتند که خداوند را می‌شناختند و در پی اطاعت از اراده او بودند. بوعز به کارگزارانش توجه داشت و می‌خواست آنها از برکت خداوند بهره‌مند شوند (روت ۴:۲).

به محض اینکه بوعز کارگران خود را تحیت گفت، متوجه حضور غریبه‌ای دوست‌داشتنی در مزرعه شد. به عقیده من وقتی بوعز او را دید، در همان نگاه اول عاشق او شد، چرا که از آن پس، توجه‌اش به روت بود و نه به محصول. اگرچه روت غریبه بود اما زنی جوان و شایسته بود، به طوری که مردان جوان شهر نیز به او توجه داشتند (۱۰:۳). روت ۱۱:۲ اشاره می‌کند که قبلاً بوعز درباره روت شنیده بود، اما حال در حال شناخت شخصی او بود.

بار دیگر مشیت حاکمانه خدا ما را شگفت‌زده می‌کند. خداوند روت را به مزرعه بوعز هدایت کرد و سپس بوعز را جهت بازدید مزرعه خود در زمانی که روت در آنجا بود هدایت نمود. وقتی بوعز رسید،

روت می‌توانست در حال استراحت در سرپناهی باشد که بوعز برای کارگزارانش تدارک دیده بود، و یا خسته شده و به منزل نعومی رفته باشد. وقتی زندگی خود را تسلیم خداوند می‌کنیم، آنچه برایمان رخ می‌دهد طبق ترتیبی معین است و نه اتفاقی. روت هنوز هم بیوه زنی فقیر و غریبه بود، اما خدا آماده بود تا ارتباط تازه‌ای را ایجاد کند و شرایط او را کاملاً دگرگون سازد.

محققان کتاب مقدس، در بوعز، تصویری از خداوند ما عیسی مسیح در رابطه با عروش یعنی کلیسا مشاهده می‌کنند. گناهکار گمشده، مانند روت، بیرون از خانواده عهد الهی و ورشکسته است و هیچ ادعایی نسبت به رحمت خدا ندارد. اما خدا ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و راهی برای ما مهیا می‌نماید تا از طریق ایمان به عیسی مسیح وارد خانواده او شویم (ر.ک. افس ۲: ۱۰-۲۲). وقتی به فصل بعد برسیم، و مبحث "ولی" را مورد بررسی قرار دهیم، بیشتر درباره این ارتباط بحث خواهیم کرد.

حال بیابید به شواهد فیض خدا در نحوه ارتباط بوعز و روت توجه کنیم:

۱ - بوعز ابتکار عمل را به دست گرفت (روت ۲: ۸). فیض به این معنی است که خدا قدم اول را برمی‌دارد و به کمک ما می‌آید، نه به خاطر اینکه ما لایق آن هستیم بلکه چون ما را دوست دارد و می‌خواهد از آن او باشیم. "ما او را محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود" (۱-یو ۴: ۱۹). زما نیکه ما از نظر روحانی مرده و ضعیف (روم ۶: ۵) و گناهکار (۸: ۵) و دشمن او (۱۰: ۵) بودیم، خدا ابتکار عمل را در نجات ما به دست گرفت (افس ۲: ۱-۱۰). نجات اقدام دوم خدا نبود، بلکه آن را از ازل برنامه ریزی کرده بود. ما دلایلی در

دست داریم که ما را متقاعد می‌سازند که بوعز روت را دوست داشت و از این رو قدم‌های اولیه را جهت رفع نیازهای او برمی‌داشت.

۲- **بوعز با روت سخن گفت (روت ۲: ۱۰).** اول بوعز با او سخن گفت، چرا که روت جرات نداشت با مردی سخن گوید، بخصوص که او غریبه بود و بوعز "صاحب حصاد". یک بیوه زن غریبه چه حقی داشت که مرد برجسته‌ای مانند بوعز را مخاطب قرار دهد؟ اما بوعز گفتگوی خود را با سرکارگش قطع کرد تا با یک خوشه‌چین فقیر و غریبه در مزرعه اش صحبت کند.

چندین سال پیش من و همسر من و دختر کوچکترم به لیچ‌فیلد در انگلستان رفتیم. قرار بود ملکه الیزابت در آنجا مدرسه جدیدی را برای کودکان استثنایی افتتاح کند. ما برنامه‌های خود را متوقف کرده، روی جدول خیابان ایستادیم و بی‌صبرانه منتظر اتومبیل‌های تشریفاتی شدیم. بالاخره اتومبیل‌ها آمدند. شاید ما حدود سه یا چهار متر با ملکه فاصله داشتیم در حالیکه او و ندیمه‌اش به آرامی از مقابل ما گذشت و با حالتی پرتشخیص به جمعیت دست تکان می‌داد.

حال تجسم کنید که او شیشه را پایین می‌کشید و صدا می‌زد: "سلام وارن! سلام بتی، جودی! من به نگهبانانم خواهم گفت که مراقب شما باشند!" اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، شاید همه تحت تاثیر همیت ما قرار می‌گرفتند و ز ما امضا می‌خواستند. تصور کنید سه شهروند آمریکایی در اینجا هستند که ملکه شخصا با آنها صحبت می‌کند!

هرگز ملکه الیزابت با من صحبت نکرده و شاید هیچوقت هم چنین کاری نکند، اما *خدای قادر مطلق در عیسی مسیح و توسط کلامش با من صحبت کرده است!* "خدا... در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد" (عبر ۱: ۱-۲). با وجود تمامی آنچه که دنیای گناهکار نسبت به خداوند انجام داده، او هنوز تحت فیض خود با ما سخن

می‌گوید. او نه تنها از طریق کلام نجات‌بخش خود با ما سخن می‌گوید، بلکه همچنین هدایتی را که برای زندگی روزانه احتیاج داریم به ما می‌دهد. درست همانطور که بوعز روت را تعلیم داد، خداوند نیز کلام حکمتش را با ما در میان می‌گذارد تا در زندگی روزمره ما را هدایت نماید. او "صاحب حصاد" است و جای ما را در مزرعه خود تعیین می‌کند.

۳- بوعز وعده داد از روت محافظت کرده، نیازهای او تأمین کند
(روت ۲: ۹، ۱۴-۱۶). بوعز روت را "دختر من" خطاب کرد چون روت جوانتر از او بود (ر.ک. ۱۰: ۳)، اما این یک اصطلاح محبت‌آمیز نیز بود. بوعز با او مانند یکی از اعضای خانواده‌اش رفتار کرد (این همان کاری است که داود برای مفیوشت انجام داد. ر.ک. ۲- سمو ۹). بوعز به مردان جوان توصیه نمود که از او و زنان جوانی که در کنار او کار می‌کنند، مراقبت به‌عمل آورد. او باید با کنیزانی که بلافاصله پشت دروگران حرکت می‌کردند، قدم برمی‌داشت. به عبارت دیگر، روت اولین فرصت را در بهترین خوشه چینی داشت. بوعز حتی به کارگزارانش توصیه نمود که اجازه دهند او در میان بافه‌ها نیز خوشه چینی کند و گفت که عمداً قسمتی از محصول را جا بگذارد تا او بتواند آنها را برای مصرف خود جمع کند. اگر گرسنه یا تشنه بود، می‌توانست همراه سایر کارگران، نفسی تازه کند. در واقع بوعز با او غذا می‌خورد و با دست به او غذا می‌داد! (روت ۲: ۱۴).

چه تصویر دل‌انگیزی از فیض خدا! ارباب به شباهت غلامان در آمد تا بتواند محبت خود را به یک بیگانه نشان دهد. روت نمی‌دانست که بوعز به کارگزارانش امر کرده تا نسبت به او سخاوتمند باشند، اما به سخنان او ایمان داشت و می‌دانست که نیازهایش رفع می‌گردد. عیسی مسیح مانند غلام بر زمین آمد (فیل ۱: ۲-۱۱) تا ما را نجات بخشد و

جزئی از خانواده خود سازد. او دولت رحمت و محبت را (افس ۲:۴)، دولت فیض (آیه ۷)، دولت علم و حکمت (روم ۱۱:۳۳) دولت جلال (فیل ۴:۱۹) و البته "دولت بی قیاس" خود (افس ۳:۸) را با ما تقسیم می‌کند. ما "بیگانگان" نالایق اعضای خانواده خدا می‌گردیم و در میراث او سهیم می‌شویم.

۴- بوعز روت را تشویق کرد (روت ۲: ۱۰-۱۳). واکنش روت نسبت به بوعز فروتنی و قدرشناسی بود. او بی لیاقتی خود را تشخیص داد و فیض او را پذیرفت. او به وعده‌های بوعز ایمان داشت و در آنها شادی می‌کرد. او نیازی به نگرانی نداشت، چون صاحب ثروتمند حصاد مراقب او و نعومی بود. چگونه روت می‌دانست که بوعز مراقب اوست؟ او به روت وعده داده بود و روت می‌دانست که بوعز قابل اعتماد است.

روت نه به گذشته مصیبت‌بار خود نگاه کرد، نه به تنگنای اندوه بار کنونی‌اش. او نزد پای‌های ارباب افتاد و خود را به دست‌های او سپرد. او روی خود را از فقر برگرداند و بر دولت ارباب متمرکز شد. او ترس‌های خود را فراموش کرد و در وعده‌های ارباب آرامی گرفت و امروزه چه نمونه باشکوهی برای قوم خداست که از آن پیروی کنند. اشخاص زیادی را مستأصل می‌بینم چون از نصیحت عبرانیان ۲:۱۲ اطاعت نمی‌کنند: "به سوی ... عیسی نگران باشیم". آنها به قدری وقت صرف می‌کنند که به خود، شرایطشان و اشخاص دیگر بنگرند که امتناع می‌ورزند تا همچون روت عمل کنند، یعنی اینکه توجه خود را معطوف اربابشان نمایند. به جای اینکه در کمال او آرامی یابند، بر عدم کاملیت و عیوب خود معطوف می‌گردند. به جای اینکه به دولت روحانی او را چشم بدوزند، از افلاس خود شکوه می‌کنند؛ به کلیسا می‌روند تا "نیازهای خود را رفع نمایند"، به جای

اینکه بروند تا خدایی را پرستش کنند که برتر از هر نیازی است. آنها باید به این شعر کوتاه توجه نمایند که سال‌ها پیش یکی از شنوندگان رادیو برای من فرستاد:

به خودبنگر و اندوهگین شو
به دیگران بنگر و افسرده شو
به عیسی بنگر و مبارک شو!

۵- **بوعز به این امر توجه داشت که روت راضی باشد (روت ۲: ۱۴، ۱۸).** تمامی این اتفاقات برای روت رخ داد چون به خدای اسرائیل ایمان داشت. بوعز داستان روت را به طور کامل می‌دانست چون در شهر کوچکی مانند بیت لحم، طولی نمی‌کشید تا اخبار منتشر شود. او می‌دانست که روت خانه و خدایان خود را ترک کرده و ایمان خود را به یهوه بسته است. روت "زیر بال‌های او" پناه گرفته بود؛ این تصویر گاهی اشاره دارد به محافظت پرنده از جوجه‌هایش (مز ۱۹: ۴، متی ۲۳: ۳۷). همچنین می‌تواند به بال‌های کروبین در قدس‌الاقداص نیز اشاره کند (مز ۷: ۳۶، ۴: ۶۱). روت دیگر غریبه و بیگانه نبود. نه تنها خدای اسرائیل او را پذیرفته بود، بلکه در همان قدس‌الاقداص نیز با او ساکن گشته بود! (ر.ک. افس ۲: ۱۱ - ۲۲).

واژه‌ای که در روت ۲: ۱۱، "در جواب" ترجمه شده، بطور تحت‌اللفظی به این معنی است که او "صدای خود را بلند کرد." بوعز هیجان زده بود! او می‌خواست همه آنچه درباره روت فکر می‌کرد بشنوند و خجالت نمی‌کشید که او را با روت مرتبط بدانند. روت به یهوه اعتماد کرده و ایمان خود را با وفاداری به مادرشوهرش ثابت کرده بود و همچنین خواسته بود تا در بیت‌لحم، جزئی از قوم اسرائیل گردد. عبارت "سخنان دل‌آویز" در آیه ۱۳ یعنی "سخنانی که به دل

می‌نشینند." کلام خدا از دل خدا برآمده (مز ۳۳: ۱۱) و بر دل قومش می‌نشیند (متی ۲۳: ۱۸-۲۳) و دلگرمی و امید می‌بخشد (روم ۴: ۱۵). اگر به صداهای دنیا گوش کنید مایوس خواهید گشت، اما اگر از طریق کلام خدا به صدای او گوش کنید، دلگرم خواهید شد.

کلام خدا و نیز پسر خدا می‌توانند به‌طور کامل دل ایماندار را ارضا کنند. وقتی می‌کوشیم احساس رضایت خود را در جاهای دیگر به‌دست آوریم، نامطیع و ناراضی باقی می‌مانیم. دنیای گم‌شده جهت رضایت خاطر تلاش می‌کند و احساس رضایت نمی‌کند (اش ۲: ۵۵). اما ایماندار به خاطر فیض خداوند عیسی مسیح رضایت کامل دارد (مز ۷: ۳۶-۹، ۵: ۶۳، ۴: ۶۵، ۵: ۱۰۳، ۹: ۱۰۷).

ما باید با ایمان زندگی کنیم و به فیض خدا متکی باشیم. اما شرط سومی هم وجود دارد که باید با آن مواجه گردیم.

۳- ما باید با امید زندگی کنیم (روت ۲: ۱۷-۲۳)

روت تمام روز با شادی و قلبی امیدوار تلاش می‌کرد. لازم نبود نگران مزاحمت مردان شود و یا اینکه نگران شود که سایر کارگران مانع کار او گردند. هنگام گرسنگی غذا، هنگام تشنگی آب و هنگام خستگی جایی برای استراحت داشت. غله‌ای که او جمع می‌کرد، حدود نیم بوشل وزن داشت که تقریباً غذای کافی برای یک هفته دو زن بود. او مقداری غذا از ناهار خود نیز اضافه می‌آورد (آیه ۱۸). روت نه تنها کارگر سخت‌کوشی بود، بلکه همچنین دقیق بود تا از آنچه خدا به او داده چیزی هدر ندهد.

نعومی نسبت به تجربیات روت چه واکنشی نشان می‌دهد؟ آخرین باری که با نعومی روبرو شدیم، تلخی خود را با زنان بیت لحم مطرح کرده و خدا را در مورد غم و تنگدستی خود مقصر می‌دانست. وقتی

روت از او اجازه خواست تا برای خوشه چینی به مزارع برود، تنها سخنی که نعو می گفت این بود: "برو دخترم" (آیه ۲). او هیچ سخن تشویق‌آمیزی به عروسش نگفت و حتی قول دعا هم به او نداد.

اما اکنون حرف تازه‌ای از دهان نعو می‌شنویم: "مبارک باد!" (آیات ۱۹-۲۰). او نه تنها بوعز نیکوکاری را، بلکه خداوند را نیز مبارک خواند. ما از تلخی به جانب برکت حرکت می‌کنیم. وقتی نعو غله را دید، مردی را که اجازه داده بود روت در مزرعه‌اش کار کند، برکت داد؛ و وقتی شنید که آن مرد بوعز است خداوند را مبارک خواند. چه تغییر بزرگی در قلب این بیوه زن سوگوار رخ داده است! این تغییر به وجود آمد چون امید تازه‌ای در دل او ایجاد شد و مسبب این امید تازه بوعز بود.

نعومی به‌خاطر رابطه‌اش با بوعز امیدوار بود؛ بوعز خویشاوند نزدیکی بود که ثروتمند و بانفوذ بود. همانطور که خواهیم دید، خویشاوند نزدیک می‌توانست بستگان را از فقر نجات داده و آغاز تازه‌ای به زندگی آنها ببخشد (لاو ۲۵:۲۵-۳۴). اما نعو می‌ببخشد آنچه بوعز انجام داده بود نیز امیدوار بود. او به روت مهربانی کرده و نسبت به وضعیت او شخصاً نگران بود. وقتی روت آنچه را که بوعز گفته بود با نعو مطرح کرد، امید نعو قوی‌تر نیز شد چون سخنان بوعز محبتش را نسبت به روت و تمایل او را جهت شاد کردن روت آشکار می‌کرد. اصرار بوعز به اینکه روت نزدیک خدمتکارانش و در مزرعه او بماند، دلیلی برای نعو بود که خویشاوند شوهرش نقشه‌هایی دارد که شامل حال او و عروسش می‌گردد.

آیا ما که به عیسی مسیح ایمان داریم، نباید در امید شادی کنیم؟ وقتی به او و آنچه برای ما انجام داده و آنچه در کلامش به ما گفته فکر می‌کنیم، دیگر هیچ دلیلی برای احساس ناامیدی وجود ندارد. عیسی

مسیح پسر خداست. او برای ما مرده است و اکنون در آسمان برای ما شفاعت می‌کند. او در کلامش "وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها" به ما داده است (۲- پطرس ۱: ۴) که هرگز با شکست مواجه نمی‌شود. مهم نیست امروز چه احساسی دارید یا شرایط شما چقدر دشوار است؛ اگر بر ایمان خود به عیسی مسیح متمرکز گردید می‌توانید با امید شادی نمایید.

یک استاد لادری‌گرای آمریکایی به نام رابرت. جی. اینگرسل می‌گوید "امید تنها دروغ جهان است که هرگز وجهه خود را در مقابل راستی از دست نمی‌دهد." اما مرحوم نورمن کازینز، سردبیر پیشین "ساتردی ری‌ویو" که به طور معجزه‌آسا از یک بیماری تقریباً علاج‌ناپذیر و نیز حمله قلبی جان سالم به در برده بود، به صراحت با اینگرسل مخالفت می‌نماید. کازینز نوشت: "بدن انسان جاذبه قدرتمندی را تجربه می‌کند که در جهت امید کشیده می‌شود. به همین دلیل، امید بیمار سلاح پنهان پزشک است و آن جزء پنهان هر نسخه‌ای است." کازینز در کار با بیماران یکی از دانشکده‌های پزشکی، قدرت امید را در تغییر زندگی مردم ثابت کرد.

امید برای ایماندار مسیحی امیدی احساسی و سطحی که توسط تخیلات خوش‌بینانه ایجاد شده باشد نیست. وقتی به وعده‌های خدا اعتماد می‌کنیم و با کمک او با آینده مواجه می‌گردیم، امید یک احساس درونی نشأت‌گرفته از اطمینان و اعتماد لذت‌بخش است. این امید هدیه خدا به فرزندان او توسط روح‌القدس است که وعده‌های خدا را که در کلامش یافت می‌گردد، به ما یادآوری می‌نماید (روم ۱۵: ۱۳).

نیم بوشل آرد روت "بیعانه" تمامی آن چیزی بود که بوعز در آینده برای او انجام می‌داد، درست همان طور که روح‌القدس در ما "بیعانه" تمامی آن چیزی است که خدا وعده داده است (۲۳: ۸). اگرچه ذخیره

غله روت فقط برای یک هفته بود، اما شهادت روح درون ما تا هنگام دیدن عیسی مسیح و تحقق تمام امیدهای ما باقی خواهد ماند.

هیجان امید تازه‌ای که اکنون این دو بیوه‌زن داشتند، معطوف شخصی به نام بوعز می‌شد، درست همانطور که امید ما معطوف به پسر خدا می‌گردد. در واقع عیسی مسیح امید ماست (۱- تیمو ۱: ۱، ۱- تسال ۳: ۱، کول ۱: ۲۷). با ایمان به مسیح ما تولد تازه و "امیدزنده‌ای" یافته ایم (۱- پطرس ۱: ۳) و چون این امید زنده است، هر روز قوی‌تر گشته و ثمر می‌آورد. امیدهایی که دنیا به آنها وابسته است امیدهای مرده‌اند؛ اما امیدهای ما زنده‌اند، چون در مسیح زنده ریشه دارند.

سپس نعومی قانون "ولی" را به روت توضیح داد (لاو ۲۵: ۴۷-۵۵). فقط مهربانی و محبت بوعز به روت نبود که نعومی را خاطر جمع می‌کرد، چرا که احساسات عالی نیز می‌توانست یک شبه تغییر کند. قانون بازخرید یا انفکاک که خدا در کلام خود ذکر کرده، به نعومی اطمینان خاطر می‌داد که بوعز آنها را نجات خواهد داد. بوعز به‌عنوان "ولی" (خویشاوند نزدیک) می‌توانست املاک خانوادگی را که الیمک هنگام رفتن به موآب به گرو گذاشته بود آزاد سازد. نعومی به اندازه کافی ثروتمند نبود که آن را آزادسازد اما بوعز می‌توانست آن را پس گرفته و در خانواده نگاه دارد. اگرچه موضوع دیگری نیز در ماجرا دخیل بود: همسر شخص متوفی جزو اموال محسوب می‌گشت. از این رو ولی باید با او ازدواج می‌کرد و صاحب فرزندان می‌گشت تا نام متوفی زنده بماند. سپس فرزندان اموال را به ارث برده و نام و دارایی خانوادگی ادامه می‌یافت و به فرزندان ایشان می‌رسید. این قانون به "ازدواج برادر شوهری" معروف است (ر.ک. تث ۲۵: ۵-۱۰). نویسنده کتاب روت توضیح نمی‌دهد که محلون، شوهر روت (۱۰: ۱۴) چه ارتباطی با اموال پدرش داشت که روت باید در این

خرید به حساب می‌آمد. این امر که چرا و چه موقع قوم یهود، قانون ولی را با قانون ازدواج برادرشوهری مربوط ساختند، برای ما آشکار نیست اما آن جزئی از مراسم زمان روت بود.

نوعی به روت تذکر داد که او امر بوعز را اطاعت کند و به‌هنگام خوشه‌چینی در مزرعه، نزدیک غلامان او بماند. محصول جو در ماه فروردین، و محصول گندم در ماه خرداد می‌رسید. روت در این مدت مشغول بود و برای خود و مادر شوهرش غذای کافی جمع می‌کرد. اما حالا او با انگیزه یک امیدعالی تلاش می‌نمود و با شادی انتظار روز بازخرید و رهایی را می‌کشید (روم ۸:۲۳ و افس ۴:۳۰ را ببینید).

دلگرم‌کننده است که تغییراتی را که به خاطر کار روت در نوعی اتفاق افتاد، ملاحظه کنیم. خدا روت را به کار برد تا تلخی نوعی را به خوشحالی، و بی‌ایمانی او را به ایمان، و ناامیدی او را به امید تبدیل نماید. شخصی که به خداوند اعتماد دارد و اراده او را اطاعت می‌نماید، می‌تواند موقعیت را از حالت شکست به پیروزی تغییر دهد.

ایمان روت به کلام خدا او را به مزرعه بوعز هدایت نمود. محبت بوعز به روت باعث شد تا فیض خود را بر او قرار داده و تمام نیازهای او را رفع کند. (فیض محبتی است که بها می‌پردازد تا به شخصی که استحقاقش را ندارد، یاری رساند.) تجربه‌ای که روت از فیض به‌دست آورد، امید تازه‌ای به او داد، به‌طوری که انتظار کشید تا ولی وی آنچه را که باید انجام دهد.

"والحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت" (۱) قرن ۱۳:۱۳). وقتی در عیسی مسیح هستیم و به او اعتماد داریم این سه مورد نیز با ما باقی می‌ماند.

ملاقات نیمه‌شب

روت فصل ۳

یک عمل ساده بر اساس ایمان، سپیده روز تازه‌ای را به همراه دارد

از وقتی بوعز وارد زندگی روت شد، نعومی شخص متفاوتی گشت. توجه او دیگر معطوف به خود و بدبختی خود نمی‌شد، بلکه به روت و آینده‌اش نیز توجه داشت. وقتی دیگران را خدمت می‌کنیم، خود بزرگترین شادی و رضایت خاطر را می‌یابیم. خادم شهید آلمانی به نام دیتریچ بونهوفر، عیسی مسیح را "مردی برای دیگران" نامید. این عبارت مناسب است: "با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکند، بلکه هرکدام کارهای دیگران را نیز" (فیل ۲: ۳-۴).

وقتی دو بیوه زن به بیت‌لحم آمدند، نقشه آنها این بود که روت از نعومی مراقبت کند و با صرفه‌جویی به بهترین شکلی که می‌توانستند، به زندگی ادامه دهند. اما اکنون نعومی نقشه تازه‌ای دارد: روت با بوعز ازدواج کند و از آن پس همه آنها بتوانند با شادی زندگی نمایند. نعومی از گزارش روت می‌توانست بگوید که بوعز طرفدار این نقشه است و از این رو او شروع به هدایت جریان کرد. در آن روزگار، ترتیب ازدواجها را والدین می‌دانند. پس کاری که نعومی می‌کرد بی‌ربط نبود.

به خاطر داشته باشید که کتاب روت فراتر از گزارش ازدواج غریبه‌ای مطرود با یک یهودی سرشناس است. آن تصویر ارتباط

مسیح با کسانی است که به او اعتماد و تعلق دارند. در گام‌هایی که روت برمی‌دارد و در این بخش گزارش شده، متوجه گام‌هایی می‌شویم که قوم خدا در صورتی که بخواهد وارد ارتباط عمیق‌تری با او گردد، باید بردارد. ما همانند روت نباید فقط با زندگی با تهمانده‌ها (۲:۲) یا حتی دریافت هدایا (۲:۱۴، ۱۶) راضی گردیم. ما باید او را تنها بخواهیم چون وقتی او را داریم تمام آنچه را که متعلق به اوست نیز داریم. ما نباید به دنبال هدایا باشیم بلکه به دنبال دهنده هدایا.

۱- روت برای ملاقات با بوعز آماده می‌گردد (روت ۳: ۱-۵)

مردان دیگری بودند که با طیب خاطر می‌خواستند با روت ازدواج کنند (آیه ۱۰)، اما آنها نمی‌توانستند او را باز خرید کرده، انفکاک کنند. فقط یک خویشاوند شوهر می‌توانست این کار را انجام دهد و بوعز آن خویشاوند بود. چون نعومی می‌دانست که بوعز آن شب خرمن کوبی دارد و برای محافظت از غله‌اش در آنجا می‌ماند، به روت توصیه کرد که خود را برای ملاقات با او آماده سازد. روت قبل از اینکه خود را به بوعز نشان دهد در پنج زمینه خود را آماده کرد.

نخست، او خود را شست (آیه ۳). هر روزه در ایالات متحده، ۴۵۰ میلیارد گالن آب در خانه‌ها، کارخانه‌ها و مزارع استفاده می‌شود که برای زیر آب بردن شهر مانهاتان تا عمق سی متر کافی است. درخصوص یهودیان، شریعت موسی امر به غسل نموده بود و حمام و تعویض لباس‌ها معمولاً پیش از یک رویداد خاص صورت می‌گرفت (پید ۳۵: ۱-۳). در واقع نعومی به روت می‌گفت که مانند عروسی عمل کند که برای عروسی‌اش آماده می‌شود (حز ۱۶: ۹-۱۲).

اگر می‌خواهیم وارد ارتباطی عمیق‌تر با خداوندمان گردیم، باید "خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را

در خدا ترسی به کمال رسانیم" (۲ قرن ۱:۷). هر وقت گناه می‌کنیم باید دعا کرده، بگوییم: "مرا شستشو ده" (مز ۵۱:۲، ۷). اما گاهی خدا به ما می‌گوید: "خویشتن را شسته، طاهر نمایید" (اش ۱:۱۶). وقتی طلب بخشش می‌نماییم، خدا گذشته ما را پاک می‌سازد (۱ یوحنا ۱:۹). اما آنچه که ما باید در خصوص خود انجام دهیم، خدا به جای ما انجام نخواهد داد. فقط خودمان می‌توانیم آنچه را که ما را آلوده می‌سازد، از زندگی‌مان خارج کنیم و خود می‌دانیم آنها چه هستند. این عمل می‌تواند شامل پاک کردن کتابخانه (اعمال ۱۹:۱۸-۲۰)، مجموعه سی‌دی‌ها و کاست‌ها، محل نگهداری مجله‌ها و یا شاید برنامه‌ریزی تماشای تلویزیون باشد. ما باید خود را از هر آنچه ما را ملوث کرده، پدر را اندوهگین می‌سازد، جدا سازیم (۲ قرن ۶:۱۴-۷:۱، یعقوب ۴:۷-۸). اگر کاهنان عهدعتیق آلوده وارد حضور خدا می‌گشتند، در معرض خطر مرگ قرار می‌گرفتند (خرو ۳۰:۱۷-۲۱). قوم یهود از نیاز به قدوسیت به‌هنگام پرستش خدا آگاهی داشت (مز ۱۵، ۲۴: ۱-۶). اما امروزه مسیحیان با عجله وارد حضور خدا می‌گردند، بدون اینکه خود را از گناهانی پاک سازند که برکت خدا را از آنها می‌رباید. آیا تعجب‌انگیز است که پرستش‌های ما اغلب تهی و تکراری است و قدرت خدا وارد جلساتمان نمی‌گردد؟

آماده‌سازی بعدی روت، تدهین خود بود (روت ۳:۳). شرقی‌ها از روغن‌های معطر جهت محافظت و شفای بدن و همچنین دلپذیر ساختن خود برای دیگران استفاده می‌کردند. عروس به طور خاص از عطر استفاده می‌کرد تا برای "نزدیک شدن نیکو و دلپذیر" باشد (ر.ک. غزل ۱:۳، ۱۲-۱۴ و ۴:۱۱-۱۶).

روغن مسح بیانگر حضور و کار روح‌القدس در زندگی ماست. تمام ایمانداران، مسح روح را دریافت نموده‌اند (۱ یوحنا ۲:۲۰، ۲۷). از این

رو ما باید "عطر خوشبوی مسیح" برای پدر آسمانی باشیم (۲ قرن ۱۵:۲). هرچه بیشتر در شخصیت و رفتار شبیه به عیسی مسیح باشیم، بیشتر پدرمان را خشنود می‌سازیم؛ و هرچه بیشتر او را خشنود سازیم، او بیشتر می‌تواند ما را برکت دهد و از ما برای جلال خود استفاده کند. روزی از دکتر ای. دلیو. توزر شنیدم که می‌گفت: "اگر خدا روح‌القدس را از این جهان خارج سازد، بیشتر کارهایی که کلیسا انجام می‌دهد، اموری عادی خواهد بود، و هیچ کس متوجه تفاوتی نخواهد شد." امروزه به قدری منابع انسانی در اختیار کلیساست که ما ترتیب کارها را می‌دهیم تا "خدا را خدمت نماییم" بدون اینکه تدهین روح‌القدس در زندگی ما کار کند. اما آیا خدا این را از ما می‌خواهد؟

زندگی و کار عیسی بر روی زمین به‌واسطه مسح روح‌القدس بود (لوقا ۴: ۱۶-۱۹). اگر پسر بی‌عیب خدا نیاز به قدرت روح داشت، چقدر بیشتر ما به آن محتاجیم! آیا ما جرات داریم که با نیروی جسم دعا کنیم درحالی‌که روح حاضر به یاری ماست؟ (روم ۸: ۲۶، افس ۲: ۱۸). آیا ما می‌کوشیم شاهدهی برای مسیح باشیم بدون اینکه از روح طلب یاری نماییم؟ (اعمال ۱: ۸). آیا می‌توانیم جدا از خدمت روح خدا با خداوندمان و در کلام او مشارکت داشته باشیم؟ (افس ۱: ۱۵-۲۳ و ۳: ۱۴-۲۱).

آماده‌سازی سوم روت تعویض لباس بود (روت ۳: ۳). او باید لباس‌های بیوگی اندوهناک را از تن به در می‌کرد و لباس عروسی می‌پوشید (ر.ک. اش ۱: ۶۱-۳). احتمالاً روت کم‌بزرگی پر از لباس نداشت اما حتماً یک لباس خاص برای مواقع جشن داشت. نعومی ایمان داشت که روت بزودی عروس می‌گردد.

در کتاب مقدس لباس دارای مفهومی روحانی است. پس از اینکه والدین اولیه ما در مقابل خدا گناه ورزیدند، سعی در پوشاندن خود

کردند. اما فقط خدا می‌توانست آنها را بخشیده و بطور مقبول بیوشاند؛ و برای انجام این کار باید خون ریخته می‌شد (پید ۳: ۱-۸، ۲۱). کاهنان یهودی لباس‌های خاصی می‌پوشیدند که شخص دیگری حق پوشیدن آن را نداشت (خروج ۲۸). نجات به تعویض لباس تشبیه شده (لوقا ۲۲: ۱۵، اش ۶۱: ۱۰)، و زندگی مسیحی یعنی خارج کردن "کفن" زندگی کهنه و پوشیدن "لباس فیض" زندگی تازه (ر.ک. کول ۱: ۳-۱۷، یوحنا ۱۱: ۴۴).

ما نمی‌توانیم با عدالت خود وارد حضور خدا گردیم چرا که "همه اعمال عادلانه ما مانند لته ملوث می‌باشد" (اش ۶۴: ۶). ما فقط می‌توانیم با عدالت عیسی مسیح وارد حضور خدا گردیم (۲ قرن ۵: ۲۱) چرا که "در آن محبوب" پذیرفته گشته ایم (افس ۱: ۶). اگر مطیع اراده او و در پی خشنودی‌اش باشیم، آن وقت لباس‌های ما سفیدخواهد شد (۸: ۱۹). اما اگر گناه کنیم باید به گناهان خود اعتراف کنیم و به دنبال پاکی او باشیم (زکریا ۳). اگر می‌خواهید وارد مشارکت عمیق‌تری با خداوند خود گردید، پس "لباستان همیشه سفید باشد و بر سر شما روغن کم نشود" (جامعه ۸: ۹).

روت خود را برای ملاقات با بوعز آماده کرد بدین ترتیب که آموخت چگونه خود را به او نمودار سازد (روت ۳: ۳-۴). هیچ عمل ناشایستی در ارتباط با این رسم وجود نداشت چرا که تنها روشی بود که روت می‌توانست در مقابل ولی خود حضور یابد. او باید نزد پای‌های صاحب حصاد قرار می‌گرفت و بقیه کارها را خود بوعز انجام می‌داد.

تصور کنید که روت در راه خود به طرف خرمن‌کوبی تصمیم می‌گرفت شیوه متفاوتی را در پیش گیرد. چرا باید نزد پای‌های مردی قرار بگیرید که قصد دارید با او ازدواج کنید؟ چرا پای‌های او را

برهنه بسازید و بعد بخواهید که گوشه ردایش را بر روی شما قرار دهد؟ بی شک باید روش بهتری وجود داشته باشد. اگر او از روش دیگری استفاده می‌کرد، بوعز گیج و سر در گم شده و کل اقدام با شکست مواجه می‌گشت.

کاهنان عهدعتیق می‌دانستند چگونه به خدا نزدیک شوند چون شریعت تعلیم لازم را در این مورد به آنها داده بود. مسیحیان عهدجدید نیز می‌دانند چگونه به خدا نزدیک شوند چون کلام خدا موارد لازم را به ما گفته است. در ارتباط خصوصی با خداوند و یا در پرستش عمومی، حق نداریم ضوابطی را که خدا جهت تقرب به خود وضع کرده، تغییر دهیم.

من و همسرم در حین خدمت یک هفته‌ای که نزدیک اسپرینگفیلد واقع در ایالت ایلینویز (در آمریکا) داشتیم، تصمیم گرفتیم از خانه آبراهام لینکن بازدید به عمل آوریم. هر یک از ما جهت ورود باید فقط از یک جا بلیط تهیه می‌کردیم و نیز باید پشت سر راهنما رفته و از مسیر تور منحرف نمی‌شدیم و آخرین- اما نه بی‌اهمیت‌ترین کار- اینکه باید آدامس خود را بیرون می‌انداختیم. اگر می‌خواستیم خانه آقای لینکن را ببینیم، باید قوانین را رعایت می‌کردیم.

گناهکاران گم‌گشته می‌توانند مانند پسر گمشده (لوقا ۱۵: ۱۱-۲۴)، همانگونه که هستند نزد خدا بیایند و او آنها را پذیرفته و تغییر خواهد داد. اما فرزندان خدا در صورتیکه بخواهند با پدرشان مشارکت داشته باشند، باید "قوانین را رعایت نمایند" (عبر ۱۰: ۱۹-۲۵). وقتی قوم خدا جهت پرستش جمع می‌شوند، باید توجه کنند که او را "با روح و راستی" پرستش نمایند (یوحنا ۴: ۲۴) و ضوابط کتاب مقدس را متابعت کنند. وقتی صحبت از پرستش خداست، اغلب مردم آنچه را که

در نظرشان درست است انجام می‌دهند و ابداعات انسانی را جایگزین تعالیم الهی می‌سازند.

و بالاخره، روت قول داد که اطاعت کند (روت ۳:۵). "هرچه به من گفتی، خواهم کرد." او نه تنها شنونده کلام، بلکه عمل‌کننده آن نیز بود. اشتیاق به اطاعت خداوند راز شناخت آن کاری است که از ما می‌خواهد انجام دهیم و پس از انجام آن ما را مبارک می‌سازد. "اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست" (یوحنا ۱۷:۷). اراده خدا سلف‌سرویس نیست که آنچه می‌خواهیم برداریم و انتخاب کنیم. خدا انتظار دارد تمام آنچه را که برای ما برنامه‌ریزی کرده، بپذیریم و به طور کامل از او اطاعت نماییم. وقتی با برنامه مخفی و توأم با قید و شرط در دل خود نزد خدا می‌آییم، فقط باعث محزون شدن روح و از دست دادن بهترین‌های خدا می‌گردیم.

۲- روت در برابر بو عز حضور یافت (روت ۳:۶-۹)

فصل حصاد به‌طور خاص زمان شادی‌بخشی برای یهودیان بود (اش ۳:۹، ۱۰:۱۶)، همانطور که خدا می‌خواست. "زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصولات و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد و بسیار شادمان خواهی بود" (تث ۱۶:۱۵). امروزه اغلب مردم به دور از منابع تهیه نان روزانه خود زندگی می‌کنند و درک نمی‌نمایند که این منابع در تولید غذا دخیلند. شاید بر سر میزهایمان شادتر و سپاسگزارتر می‌بودیم در صورتی که درک می‌کردیم این کشاورز است که زحمت کشیده و به زنده ماندن ما کمک می‌کند.

درو و خرمنکوبی اقدامی مشارکتی بود. مردان روستا به نوبت از منطقه خرمنکوبی استفاده می‌کردند که معمولاً سکویی بالا آمده بیرون روستا بود و اغلب روی تپه‌ای قرار داشت که نسیم ملا یم شب‌ها

می‌وزید. مردان بافه‌ها را کف زمین می‌ریختند و سپس توسط راه رفتن گاو (تث:۲۵:۴) و یا خرد کردن (ر.ک. روت ۱۷:۲) غله را از ساقه جدا می‌کردند. کارگران پس از جدا کردن غله، آنرا به هوا می‌پاشیدند و باد ملایم پوسته‌ها را می‌برد در حالیکه غله بر زمین می‌ریخت. سپس غلات را روی هم انباشته و برای داد و ستد یا انبار کردن انتقال می‌دانند. مردان اغلب شب‌ها کار می‌کردند چون باد ملایم می‌وزید و به خاطر محافظت از محصول در همان محل خرمکوبی می‌خوابیدند. در این فصل، چهار بار از پا صحبت به میان آمده (۳:۴ ، ۷-۸ ، ۱۴). روت در پاسخ به سخنان فیض‌آمیز بوعز نزد پای‌های او افتاده بود (۲:۱۰)، اما اکنون جهت مطرح نمودن موضوع ازدواج نزد پای‌های او می‌آمد. روت از او تقاضا کرد تا قانون ولی را اطاعت کرده و او را به زنی بگیرد.

شاید بپرسیم: "چرا روت منتظر نشد تا بوعز به او پیشنهاد ازدواج دهد؟" گفته بوعز در ۳:۱۰، دلیل اول را ارائه می‌دهد: او انتظار داشت که روت با مردی مجرد و جوانتر در بیت‌لحم ازدواج کند. بوعز مردی مسن بود اما روت جوان (۴:۱۲). از قرار معلوم او به این نتیجه رسیده بود که شانس موفقیتی ندارد اما مهم‌ترین دلیل در آیه ۱۲ آمده است: خویشاوند نزدیکتری در شهر وجود داشت که اول او در مورد روت و آن اموال حق انتخاب داشت و بوعز منتظر اقدام او بود. روت با این کار جریان را تسریع نمود و حال بوعز می‌توانست به این خویشاوند نزدیک شده و او را به تصمیم‌گیری وا دارد.

یک سگ در یکی از کارتون‌های معروف عادت داشت بگوید: "زندگی پر از اطلاعات تکان‌دهنده است." و این امر در مورد او بیش از یک شخصیت کتاب‌مقدسی قابل قبول است. آدم خوابید و برخاست و متوجه شد که جراحی شده و اکنون صاحب زنی است. یعقوب بیدار شد

و دریافت که با زن دیگری ازدواج نموده و بوعز نیمه‌شب از خواب برخاست و متوجه شد که زنی نزد پای‌هایش دراز کشیده است. وقتی بوعز نام او را پرسید، جواب داد که من روت هستم اما خود را "موآبی" ننامید چرا که اکنون او کنیز بوعز و دارای شروع تازه‌ای گشته بود: نام روت دوازده بار در این کتاب کوچک آمده و در پنج مورد تحت عنوان موآبی معرفی گشته است (۱:۲۲، ۲:۲۱ و ۴:۵ و ۱۰).

گسترده‌تر ردا بر روی یک شخص یعنی خواستن آن شخص برای خود (حزقیال ۸:۱۶، ۱-پاد ۱۹:۱۹)، بطور خاص جهت ازدواج. واژه‌ای که "دامن" ترجمه شده، به معنی "بال" نیز می‌باشد. روت زیر بال‌های یهوه آمده بود (روت ۲:۱۲) و حال زیر بال‌های بوعز، شوهر محبوب خود می‌آمد. چه توصیف زیبایی از ازدواج!

۳- روت به سخنان بوعز گوش داد (روت ۳:۱۰-۱۴)

از پاسخ‌هایی که بوعز به روت داد، در می‌یابیم که خداوند وقتی در پی مشارکت عمیق‌تر با او هستیم، چگونه به ما پاسخ می‌دهد. درست همانطور که بوعز با روت صحبت کرد، خدا نیز از کلامش با ما سخن می‌گوید.

او ما را می‌پذیرد (روت ۳:۸-۱۰). بوعز می‌توانست از تمام آنچه که برای روت انجام داده بود سر باز زند، اما بخاطر محبتی که به او داشت، وی را پذیرفت و حتی او را "دختر من" خطاب کرد (ر.ک. ۲:۸) و مبارک خواند (ر.ک. افس ۳:۱). پدر آسمانی و رهاننده ما در پی ارتباط نزدیکتری با ما هستند و ما نباید از نزدیکی به آنها و شراکت در محبتشان بترسیم (یوحنا ۱۴:۲۱-۲۴، یعقوب ۴:۷-۷). اگر

ما فقط اندکی محبت عظیم وکی خود را درک کنیم، آن وقت هر چیز دیگر را کنار گذاشته و از مشارکت با او لذت خواهیم برد.

او به ما اطمینان می‌بخشد (روت ۱۱:۳ - ۱۳). روت در تاریکی نیمه شب نمی‌توانست چهره بوعز را ببیند، اما می‌توانست صدای او را بشنود و آن صدا اطمینان محبت‌آمیزی به او می‌داد: "مترس!" اطمینان ما از احساس یا موقعیت زندگی‌مان نشأت نمی‌گیرد بلکه از کلام او. در طول "شورش باکسر"، زمانی که کارکنان "مسیون ملی چین" رنج عظیمی را تجربه می‌کردند، جیمز هادسون تیلور که موسس این مسیون بود، در اواخر هفتاد سالگی به بعضی همقطاران خود گفت: "من نمی‌توانم بخوانم، نمی‌توانم فکر کنم، حتی نمی‌توانم دعا کنم، اما می‌توانم اعتماد کنم." "لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا" (روم ۱۰:۱۷).

"مترس" واژه اطمینان‌بخشی است که خداوند خطاب به بسیاری از خادمینش گفت: به ابراهیم (پید ۱۵:۱)، اسحاق (۲۶:۲۴)، یعقوب (۳:۴۶)، موسی و قوم اسرائیل (خروج ۱۴:۱۳)، یوشع (یوشع ۸:۱)، یهوشافاط پادشاه (۲-توا ۲۰:۱۷)، بازمانده یهودیانی که به سرزمین خود باز گشتند (اش ۴۱:۱۰، ۱۳-۱۴، ۱:۴۳، ۵، ۲:۴۴)، حزقیال نبی (حز ۳:۹)، دانیال نبی (دان ۱۰:۱۲، ۱۹)، یوسف (متی ۲۰:۱)، زکریا (لوقا ۱:۱۳)، مریم (۳۰:۱)، شبانان (۱۰:۲)، پولس (اعمال ۲۷:۲۴)، و یوحنا رسول (مکا ۱:۱۷). من و شما نیز می‌توانیم با این اشخاص بزرگ روحانی هم صدا شویم و بگوییم: "خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود" (عبر ۱۳:۶).

بوعز نه تنها ترس روت را فرو نشاند، بلکه در خصوص آینده نیز وعده‌ای به او داد: "هر آنچه به من گفתי برایت خواهم کرد" (روت ۱۱:۳). خدا هر کاری را شروع کند، به پایان می‌رساند و آن را به

خوبی انجام می‌دهد (فیل ۱: ۶ ، مر ۷: ۳۷). وظیفه روت نبود که کاری را برای خود بکند که فقط بوعز می‌توانست انجام دهد. کاری که برای نوعی روال عادی به نظر می‌رسید، حال کمی پیچیده شده بود، چون مردی در بیت لحم وجود داشت که خویشاوند نزدیکتری بود. بوعز این مشکل را از روت پنهان نکرد چرا که نمی‌خواست او با امیدی واهی به خانه برگردد. شادی و آرامشی که بر اساس نادیده گرفتن حقایق بوجود می‌آید، وهم و گمراهی است که منجر به ناامیدی می‌گردد. اشتیاق بزرگ بوعز رهایی روت بود، حتی اگر ولی دیگری این کار را انجام می‌داد.

وقتی این ماجرا را تصویری از رهایی خود در عیسی مسیح می‌بینیم، بطور قطع متوجه می‌گردیم که خدا وقتی نجات ما را در مسیح تحقق بخشید، طبق قانون خود عمل کرد. قانون او می‌گفت: "هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد" (جز ۱۸: ۴)؛ و خدا در پی راهی جهت اجتناب از این کار نبود. "او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود" (روم ۸: ۳۲). البته هیچ "رهاننده" دیگری وجود نداشت که بتواند دنیای گمشده را نجات دهد. "و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم" (اعمال ۴: ۱۲).

۴- روت هدایایی از بوعز دریافت کرد (روت ۳: ۱۵-۱۷)

روت در ایام خوشه‌چینی رفتار سخاوتمندانه‌ای از بوعز دیده بود. کارگزارانش اجازه می‌دادند دروکنندگان را دنبال کند، او را از هرگونه آسیبی محافظت می‌کردند و عمداً خوشه‌ها را به زمین می‌انداختند تا او برای مصرف خود جمع کند. بوعز غذای ظهر را با روت تقسیم کرده و حتی با دستان خودش به او غله برشته می‌داد (۲: ۱۴). در روز اول

خوشه‌چینی روت با کمی بیش از نیم بوشل غله به خانه رفته بود. اما حال بوعز ردای او را با دو بوشل غله پر کرد که برای بیش از دو هفته آنها کفایت می‌کرد.

بوعز نه تنها ترس روت را فرو نشانده و درمورد آینده او را خاطر جمع کرد، بلکه نیازهای حاضر او را نیز به طریقی سخاوتمندانه و رؤفانه برطرف نمود. روت چنین تقاضایی نکرده بود بلکه چون او را دوست داشت به او غله داد. بوعز می‌خواست با او ازدواج کند و دوست نداشت عروس آینده‌اش مانند کارگری فقیردر مزارع خوشه‌چینی کند.

سؤال عمومی در ۱۶:۳، مترجمان و مفسرین را متحیر کرده است. یکی از ترجمه‌های کتاب مقدس این سؤال را چنین برگردانده است: "خوب، عزیزم، چه اتفاقی افتاد؟" و در بعضی ترجمه‌ها می‌خوانیم: "دخترم، اوضاع چطور پیش رفت؟" اما یکی دیگر از ترجمه‌ها این متن عبری را چنین برگردانده: "دخترم، تو کیستی؟" به عبارت دیگر: "آیا تو هنوز روت موآبی یا همسر آینده بوعز هستی؟"

روت مانند قبل سخنان بوعز را به خاطر آورد (۲:۱۹-۲۱) و تمام آنچه را که بوعز وعده داده بود با عمومی مطرح کرد. سپس روت هدیه سخاوتمندانه‌ای را که بوعز به آنها داده بود، به عمومی نشان داد. مردی که هدیه‌ای سخاوتمندانه برای مادرزن آینده‌اش می‌فرستد، بی‌شک شوهر خوبی خواهد بود.

عمومی دیگر نمی‌توانست بگوید که دستانش خالی است (۱:۲۱). حال آنها به خاطر فیض ولی خود سرشار از مواهب بودند. ایمان و اطاعت روت دگرگونی کاملی در زندگی آنها پدید آورده بود و حال آنها به واسطه فیض زندگی می‌کردند.

۵- روت منتظر اقدام بوعز بود (روت ۳: ۱۸)

ما از طریق "صبر و ایمان" وارث وعده‌ها می‌گردیم (عبر ۶: ۱۲، ۱۰: ۳۶). چون نعومی و روت ایمان داشتند که بوعز آنچه را گفته انجام خواهد داد، با صبر انتظار کشیدند تا خبر خوش عروسی روت را دریافت کنند. "طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکل کن که آن را انجام خواهد داد" (مز ۳۷: ۵).

من اعتراف می‌کنم که انتظار برای من یکی از دشوارترین کارها است. خواه انتظار پشت میز رستوران و یا انتظار برای پروازی که به تاخیر افتاده باشد. من ذاتاً شخص فعالی هستم و دوست دارم ببینم که کارها به موقع انجام می‌شود. شاید به همین علت اغلب خداوند ترتیبی داده که انتظار بکشم. در طول این مدت، سه عبارت کتاب مقدس مرا تشویق کرده است: "آرام بنشین" (روت ۳: ۱۸)، "بایستید و ببینید" (خروج ۱۴: ۱۳) و "باز ایستید" (مز ۴۶: ۱۰).

"آرام بنشین" مشورتی بود که نعومی به روت داد، مشورتی بسیار حکیمانه. روت در بیت‌لحم هیچ کاری در ارتباط با بوعز انجام نداد و سعی در یاری او جهت حفظ وعده‌اش نکرد. "چونکه اعانت... عبث است" (اش ۷: ۳۰). طبیعت انسانی ما عصبی می‌شود و می‌خواهد به خدا کمک کند و زمانی که خودمان دست به تلاش می‌زنیم، کاری جز بدتر کردن مسائل صورت نمی‌دهیم.

"بایستید و ببینید" امر موسی بود به قوم اسرائیل هنگامی که ایشان تحت تعقیب لشکر مصر بودند. نیازی به وحشت نبود چرا که خدا موقعیت را به خوبی در دست داشت و بعد به قوم امر کرد که "کوچ کنند" (خروج ۱۴: ۱۵) و او آنها را به سلامت از میان دریا عبور داد. زمانی برای ایستادن و زمانی برای حرکت است. باید هوشیار باشیم تا بدانیم خدا می‌خواهد چه کاری انجام دهیم.

"باز ایستید و بدانید که من خدا هستم" (مز ۴۶: ۱۰)، پادزهر بی‌نظیری برای یک روح ناآرام است، واژه عبری که "باز ایستید" ترجمه شده به این معنی است: "دستانتان را بالا برده و استراحت کنید". برای ما بسیار آسان است که نسبت به خداوند بی‌صبر شویم و شروع به دخالت در مسائلی کنیم که در واقع باید آنها را رها سازیم. او خداست و دستانش قادر است غیرممکن‌ها را انجام دهد. دستان ما شاید وارد عمل شده و مسائل را بدتر سازد.

بوعز سخت مشغول کار برای روت بود و نعومی اطمینان داشت که او استراحت نمی‌کند تا این کار را به انجام رساند. "چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید" (فیل ۱: ۶). وقتی می‌دانم که عیسی مسیح بی‌وقفه برای قومش تلاش می‌کند چون در آسمان برای آنها شفاعت می‌نماید (عبر ۸: ۳۴) و نیز در ما کار می‌کند و تا ما را با اراده کامل خود تطبیق دهد (عبر ۱۳: ۲۰-۲۱، فیل ۲: ۱۲-۱۳)، دلگرم می‌شوم.

آیا شما خود را نزدیپایهای خداوند حصاد قرار می‌دهید و به او اعتماد می‌کنید تا عمل نماید؟

یکی از عواملی که نشان می‌دهد به خداوند اعتماد می‌کنید، تمایل شما به این است که آرام بنشینید و اجازه بدهید که او به روش خود عمل کند.

محبت راهی می‌یابد

روت فصل ۴

بوعز و روت ازدواج می‌کنند و قلب تهی نعومی مملو از شادی، و
دستان خالی‌اش با پسر بچه‌ای پر می‌گردد.

کتاب روت با سه تدفین آغاز و با یک ازدواج خاتمه می‌یابد. در فصل اول، گریه‌های زیادی ثبت شده، اما در فصل آخر، شادی و آفری در شهر کوچک بیت‌لحم گزارش شده است. "شامگاه گریه نزیل می‌شود، صبحگاهان شادی رخ می‌نماید" (مز ۳۰:۵). تمامی حکایات زندگی چنین پایان خوشی ندارند. اما این کتاب کوچک خاطرنشان می‌سازد که خدا برای شخص مسیحی هنوز فصل آخر را می‌نویسد و ما نباید از آینده بترسیم. این فصل بر سه شخص متمرکز می‌گردد: داماد، عروس و یک نوزاد.

۱- داماد (روت ۴:۱-۱۰)

قانون "ولی" در لاویان ۲۵:۲۳-۳۴ آمده و قانون حاکم بر ازدواج برادرشوهر در تثئیه ۵:۲۵-۱۰ یافت می‌شود. هدف از این قوانین حفظ نام و نگهداری اموال خانواده در اسرائیل بود. خدا صاحب زمین بود و نمی‌خواست افراد ثروتمند اموالی را که متعلق به فقرا و بیوه زنان بود، تصاحب کنند. زمانیکه این قوانین مورد اطاعت قرار می‌گرفت، اطمینان حاصل می‌شد که نام خانوادگی شخص متوفی با او نمی‌میرد و اموالش بیرون از قبیله یا طایفه‌اش فروخته نمی‌شود. موضوع اسفبار این بود که همیشه حاکمان یهودی از این قانون اطاعت نمی‌کردند و

لازم می‌شد انبیا آنها را به خاطر دزدی زمین از اشخاص درمانده توبیخ کنند (۱-پاد ۲۱، اش ۸:۵، حب ۲:۹-۱۲). سوء استفاده قوم از زمین یکی از علل اسارت آنها بود (۲-توا ۳۶:۲۱).

مفهوم بازخرید (انفکاک). واژه بازخرید یعنی "آزاد ساختن توسط پرداخت بها". در ارتباط با روت و نعومی، اموال الیملک یا فروخته و یا به نحوی در گرو بود، و پس از مرگ المیک، حقوق مربوط به زمین به محلون، شوهر روت انتقال یافت. به این دلیل روت نیز در این معامله دخالت داشت. اما او برای بازخرید زمین بسیار فقیر بود.

وقتی صحبت از "بازخرید روحانی" به میان می‌آید، یعنی اینکه همه مردم در اسارت گناه و شیطان هستند (افس ۲:۱-۳، یو ۸:۳۳-۳۴) و قادر به آزادی خود نیستند. عیسی مسیح زندگی خود را فدیهای برای گناهکاران ساخت (مرقس ۱۰:۴۵، مکا ۵:۹-۱۰) و با ایمان به او اسیران آزاد می‌شوند.

وقتی به کتاب‌فروشی‌ها سر می‌زنم، سعی می‌کنم ببینم چه موضوعاتی بیشتر مورد توجه و قابل مشاهده است. سال‌های اخیر مسئله رهایی بیشتر مورد توجه بوده است. قفسه کتاب‌ها مملو از کتبی در زمینه اعتیاد و وابستگی متقابل و نحوه آزادی از آنهاست. در دنیایی که آزادی سیاسی بیش از قبل حاکم شده، میلیون‌ها نفر در اسارت غذا، روابط جنسی، مواد مخدر، الکل، قمار، کار، و ده‌ها "ارباب" دیگر هستند. گرچه از خدا برای کمک مشاورین و درمانگرهایی که به ما داده، تشکر می‌کنیم، اما تنها عیسی مسیح است که به کسانی که در اسارتند آزادی می‌بخشد. "پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود" (یوحنا ۸:۳۶).

مشخصات ولی (بازخریدکننده). وظایف ولی یا بازخریدکننده را هر کسی نمی‌توانست انجام دهد. نخست، او می‌بایست خویشاوند نزدیک باشد (لاو ۲۵:۲۵). این مانع بزرگ بوعز بود که باید بر آن غلبه می‌یافت زیرا مرد دیگری در بیت‌لحم، خویشاوندی نزدیکتری با روت داشت (۳:۱۲-۱۳). وقتی این موضوع را نمونه‌ای از عیسی مسیح در نظر می‌گیریم، پی می‌بریم که او پیش از اینکه بتواند ما را رهایی بخشد و بازخرید کند، می‌بایست با ما خویشاوند و مربوط می‌گشت. او از جنس خون و جسم شد تا بتواند به خاطر ما بر صلیب بمیرد (عبر ۲:۱۴-۱۵). وقتی در قالب جسم انسانی وارد این جهان شد، "خویشاوند نزدیک" ما شد و در تمام ابدیت "خویشاوند" ما باقی خواهد ماند. چه محبت بی‌نظیری!

"ولی" برای اینکه واجد شرایط باشد، می‌بایست بتواند بهای رهایی (یا انفکاک و بازخرید) را بپردازد. روت و نعومی به‌قدری فقیر بودند که نمی‌توانستند خود را آزاد سازند؛ اما بوعز تمام امکانات لازم را جهت آزادسازی آنها در اختیار داشت. وقتی صحبت از رهایی گناهکاران به میان می‌آید، هیچ کس جز عیسی مسیح ثروت کافی برای پرداخت بها را ندارد. در واقع، پرداخت پول هرگز نمی‌تواند گناهکاران را آزاد سازد، بلکه ریختن خون گرانبهای مسیح است که رهایی را به ارمغان می‌آورد (ر.ک. ۱-پط ۱:۱۸-۱۹، مز ۵:۴۹-۹). ما توسط خون مسیح باز خرید می‌گردیم (افس ۱:۷) چون او خود را به خاطر ما داد (تیط ۲:۱۴) و رهایی جاودانی را برای ما خریداری کرد (عبر ۹:۱۲).

شرط سوم نیز وجود داشت: ولی باید تمایل به بازخرید می‌داشت. همانطور که در این فصل می‌بینیم، چون خویشاوند نزدیکتر تمایل به بازخرید کردن روت را نداشت، بوعز آزاد شد تا آن زن و اموال او را

بخرد. خویشاوند نزدیکتر پول داشت اما انگیزه نداشت: او می‌ترسید میراث خانوادگی خود را به خطر اندازد.

روش بازخرید. در روزگاران قدیم، دروازه شهر دادگاه رسمی بود که معاملات و امور قضایی در آنجا در حضور بزرگان صورت می‌گرفت (تث ۲۱:۱۸-۲۱، ۲-سمو ۱۵:۲، ایوب ۲۹:۷). وقتی بوعز به دروازه رسید، ده مرد جمع کرد تا شاهد معامله باشند. درست در همان موقع، خویشاوند نزدیکتر از آنجا رد شد؛ این امر دلیل دیگری برای مشیت الهی است. بوعز او را صدا زد. حال همه چیز برای معامله بزرگ که در اصل جهت آمدن پسر خدا به جهان لازم بود، مهیا گشت.

موضوع کلیدی این فصل بازخرید است. واژه‌های " انفکاک " و "خریدن" حداقل پانزده بار بکار رفته است. بدون پرداخت بها هیچ رهایی نمی‌تواند وجود داشته باشد. از دیدگاه ما، نجات آزادی است تا "هر کس بتواند نام خداوند را بخواند" (اعمال ۲:۲۱). اما از نقطه نظر خدا، رهایی موضوعی بسیار ارزشمند است.

خویشاوند دیگر تمایل به خرید زمین داشت تا اینکه پی برد که روت نیز قسمتی از معامله است؛ آنگاه عقب‌نشینی کرد. توجیه او این بود که در صورت ازدواج با روت، میراث خودش به خطر می‌افتد. اگر او از روت صاحب پسری می‌شد و آن پسر تنها وارث زنده او می‌گشت، اموال محزون و قسمتی از زمینهای خودش به خانواده الیمک می‌رسید. مساله موآبی بودن روت نیز شاید مشکلی برای او تلقی می‌شده. (محزون و شیلون هر دو با زنان موآبی ازدواج کردند و مردند!)

بی شک بوعز زمانیکه دید آن خویشاوند خود را کنار کشیده و راه را باز کرده تا روت همسر او شود، آسوده شد. درخور توجه است که خویشاوند نزدیکتر سعی کرد نام و میراث خود را حفظ کند، اما ما

حتی نمی‌دانیم نام او چه بود، یا برای خانواده‌اش چه اتفاقی افتاد. بوعز خطر عشق را پذیرفت و اطاعت نمود و نام او در کتاب مقدس با احترام ذکر شده است. "... کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند" (۱-یوحنا ۲: ۱۷). به همین دلیل نام عرفه نیز در روت ۹: ۴-۱۰ ذکر نشده است.

رسم خارج کردن کفش احتمالا مربوط به این فرمان الهی است که فرمود بر زمین راه رفته و اموال را تصاحب کنید (پید ۱۳: ۱۷، تث ۱۱: ۲۴، یوشع ۱: ۳). در سال‌های بعدی ده شاهد می‌توانستند شهادت دهند که معامله انجام شده چون دیدند که آن خویشاوند کفش خود را به بوعز می‌دهد. این عمل بیانگر عدم حق آن خویشاوند نسبت به دارایی آن زمین بود. حال بوعز زمین و روت هر دو را با هم داشت.

من پیش از این گفتم که بوعز تصویری از عیسی مسیح و "ولی" ماست؛ در این صحنه نیز همین امر صدق می‌کند. عیسی مانند بوعز نگران نبود که میراثش به خطر بیفتد. در عوض او ما را قسمتی از میراث خود گردانید (افس ۱: ۱۱، ۱۸). عیسی مانند بوعز نقشه‌هایش را خصوصی کشید، اما بها را عمومی پرداخت؛ و نیز مانند بوعز، آنچه انجام داد به خاطر عشق به عرووش بود.

با وجود این، تفاوت‌هایی میان بوعز و خداوند عیسی مسیح موجود است. بوعز روت را با پرداخت دارایی خود باز خرید کرد، در حالیکه عیسی خود را بر صلیب فدا کرد و عرووش را خرید. لزومی نداشت بوعز رنج بکشد و بمیرد تا عرووش را بدست آورد. خویشاوند دیگری رقیب بوعز بود، اما هیچ رقیبی برای مبارزه‌طلبی با عیسی مسیح وجود نداشت. بوعز، روت را گرفت تا نام شخص متوفی زنده بماند (روت ۴: ۱۰)، اما ما مسیحیان نام مسیح زنده را جلال می‌دهیم. شاهدینی بر روی زمین وجود داشتند که شهادت می‌دادند روت به

بوعز تعلق دارد (آیات ۹-۱۰) اما قوم خدا شاهدینی در آسمان یعنی روح و کلام را دارند (۱-یوحنا ۵: ۹-۱۳).

در روت ۴: ۱-۲ پنج بار می‌بینید که مردم می‌نشینند. وقتی عیسی مسیح کار بازرخید عروس خود را به‌پایان رساند، در آسمان نشست (عبر ۱: ۳، مر ۱۶: ۱۹) چون معامله پایان یافت. "تمام شد!"

۲- عروس (روت ۴: ۱۱-۱۲)

شکوه‌مند است که جامعه هم‌عهد با خدا، صادقانه با عروس و دامادشادی می‌کنند، چون آنچه آنها انجام می‌دهند طبق اراده خداست. من در خدمت شبانی خود در چند عروسی شرکت کرده‌ام که همه چیز در آنجا وجود داشت جز شادی. ما احساس می‌کردیم به جای عروسی در مراسم سوگواری هستیم. جورج جسل، مجری معروف برنامه‌های تفهیری، ازدواج را اینگونه تعریف کرده است: "اشتباهی که هر مرد باید مرتکب شود." اما آخرین جایی که دوست دارید اشتباه کنید سفره عقد است. برخلاف آنچه بعضی از مردم اعتقاد دارند، ازدواج "امری خصوصی" نیست. این اتحاد مقدس، خدا و قوم خدا را نیز در برمی‌گیرد و هر عروس و دامادی باید برکت خدا و قوم خدا را برای ازدواجشان بخواهند.

مردم دعا کردند که روت در بچه آوردن پر ثمر باشد، برای اینکه در اسرائیل بچه برکت محسوب می‌شد، نه بار و زحمت (مز ۱۲۷: ۳-۵). افسوس که نگرش جامعه امروزی این نیست. هر ساله در ایالات متحده، یک میلیون و نیم بچه به طور قانونی در رحم از بین می‌روند و تکه‌های بدن آنها را بیرون می‌آورند، گویی تومور سرطانی بوده‌اند. روزی یک پرستار مسیحی به من گفت: "ما در بخشی از بیمارستان

خود، روز و شب کار می‌کنیم تا بچه‌های کوچک را زنده نگه داریم و در بخش دیگر آنها را می‌کشیم. خدا به ما چه خواهد گفت؟"

بچه‌دار شدن زنان یهودی اهمیت داشت نه فقط به خاطر تداوم بخشیدن به قوم بلکه به این دلیل که خدا مسیح موعود را از طریق اسرائیل به زمین می‌فرستاد. یهودیان از سقط بچه و یا سر راه گذاشتن آنها برای مردن، یعنی اعمالی که در ملت‌های دیگر عمومیت داشت، متنفر بودند. راحیل و لیه، زنان یعقوب هشت پسر برای او آوردند که قوم را با تاسیس قبیله‌های اسرائیل "بنا گذاشتند" (پید ۲۹:۳۱-۳۰:۳۰، ۲۴:۳۵). کاربرد واژه افراته در روت ۱:۴ قابل ملاحظه است که واژه‌ای عبری و به معنی "پرثمر" می‌باشد. قوم می‌خواستند روت در زمینه احترام بخشیدن به شهر کوچک آنها پرثمر و معروف باشد. آنجا محلی بود که راحیل دفن شده بود (پید ۱۹:۳۵)؛ اما مهم‌تر اینکه عیسی مسیح قرار بود در آنجا متولد گردد.

همچنین همسایگان می‌خواستند که خانه بوعز شبیه فارص شود (ر.ک. روت ۴:۱۲، متی ۱:۳). خانواده فارص در بیت لحم ساکن بود (۱ تو ۲:۵، ۵۰-۵۴) و بوعز از نسل فارص بود (آیه ۱۸). مادر فارص یعنی تامار، زنی خداترس نبود، اما نام او در نسب‌نامه خداوند ما یافت می‌شود (متی ۱:۳).

چه تغییرات عالی‌ای در زندگی روت رخ داد، چون به بوعز اعتماد کرد و اجازه داد به نفع او کار کند. او از تنهایی به محبت، از زحمت به استراحت، از فقر به ثروت، از نگرانی به اطمینان و از یأس به امید انتقال یافت. او دیگر "روت موآبی" نبود، زیرا گذشته‌ها گذشته و او دارای شروع تازه‌ای گشته بود. او اکنون "روت زن بوعز" بود، نامی که به آن می‌بالید.

یکی از تصاویر بیشمار کلیسا در کتاب مقدس، "عروس مسیح" است. در افسسیان ۵: ۲۲-۳۳ تاکید بر محبت مسیح نسبت به کلیساست بطوریکه در خدمات او نیز دیده می‌شود: او برای کلیسا مرد (گذشته)، او کلیسا را توسط کلام تغذیه و پاک می‌نماید (حال)، و روزی کلیسا را در جلال حاضر می‌سازد (آینده). مسیح خانه‌ای زیبا برای عروسی آماده می‌سازد و روزی جشن عروسی بر پا خواهد نمود (مکا ۱: ۱۹-۲۰، ۲۱-۲۲).

۳- بچه (روت ۴: ۱۳-۲۲)

خدا نسبت به روت در موآب فیض نشان داد و به او ایمانی بخشید تا به خدا اعتماد کند و نجات یابد. زمانی که او به بیت لحم نقل مکان کرد، باز فیض خدا ادامه یافت، چون او را به مزرعه بو عز هدایت کرد تا او در آنجا عاشق روت گردد. فیض خدا دم دروازه شهر نیز ادامه یافت به طوری که خویشاوند نزدیکتر، روت را رد کرد و بو عز او را باز خرید کرد. خدا پس از ازدواجشان نیز فیض خود را بر آنها ریخت و روت باردار گشت (پید ۲۹: ۳۱، ۳۰: ۱-۲، ۳۳: ۵) و سپس با یک زایمان سالم پسری به او داد که آن را عوبید نامیدند (یعنی "خادم").

خدا از این بچه استفاده کرد تا منبع برکت بسیاری گردد.

عوبید برکتی برای بو عز و روت بود. او یک بچه معمولی نبود، چون هدیه مخصوص خدا به بو عز و روت بود. عوبید کوچک چه برکتی برای خانه آنها بود. اما هر بچه هدیه مخصوصی از جانب خداست و باید بطور شایسته با او رفتار شود. هر بچه استحقاق خانه‌ای پر محبت و والدینی پرتوجه را دارد که بخواهند او را "به تادیب و نصیحت خداوند" (افس ۴: ۶) تربیت نمایند. چه امتیاز بزرگی است که

زندگی تازه‌ای را وارد جهان کنید و آن را طوری هدایت نمایید که بالغ شده و آنگونه شود که خدا در موردش برنامهریزی کرده است!

عوبید برکتی برای نعومی نیز بود. مادر بزرگش به‌طور غیر رسمی او را "به فرزندی پذیرفت" و برایش مانند پسر خودش شد؛ او دایه عوبید شد. زنان بیت لحم در شادی نعومی شریک گشتند و گفتند: "مبارک باد خداوند که تو را امروز بی‌ولی نگذاشته است" (روت ۱۴:۴). منظور آنها عوبید بود نه بوعز.

عوبید "احیاکننده زندگی" نعومی بود. هر مادر بزرگ و پدر بزرگی می‌توانند شهادت دهند که نوه‌ها بهتر از چشمه جوانی‌اند، چون وقتی نوه‌هایمان به ملاقاتمان می‌آیند، "دوباره جوان" می‌گردیم، هر چند همه مادر بزرگها و پدر بزرگها با این موضوع موافق نیستند. اگر بخواهید حیات تازه‌ای بیابید، هیچ راهی بهتر از این وجود ندارد که وقتتان را روی نسل جوان‌تر سرمایه‌گذاری کنید. ورود هر بچه به این جهان، گزینشی جهت آینده است و مادر بزرگها و پدر بزرگها باید بر آینده متمرکز شوند نه بر گذشته. وقتی بچه‌ای را در آغوش می‌گیرید، در واقع آینده را در آغوش می‌گیرید.

عوبید از جنبه دیگر نیز برکتی برای نعومی بود: او روزی از خانواده‌ای مراقبت خواهد کرد که او را به این جهان آوردند، خانواده‌ای که شامل مادر بزرگش نعومی نیز می‌شد. بوعز میراث خانواده را آزاد کرد و حال عوبید مسیر خانواده را ادامه داده و از آن میراث محافظت کرده و جهت تداوم نعومی بکار می‌برد. او مطابق نام خود زندگی کرد و "خادم" نعومی یعنی "دایه‌اش" می‌شد.

ضامن چنین خدمتی، قوانین مربوط به زمین نبود، بلکه محبت روت نسبت به مادر شوهرش. عوبید خیلی زود می‌آموخت که نعومی را

درست مانند روت محبت کند. عوبید تنها یک پسر بود، اما عاطفه او نسبت به مادر و مادر بزرگش برابر با هفت پسر بود.

عوبید برکت را به بیت لحم می آورد. این بچه برای فامیل و شهر بومی خود شهرت به همراه می آورد. نام الیملک تقریباً از اسرائیل محو شد، اما عوبید دوباره آن را مشهور می کرد و جلال را به بیت لحم می آورد. البته این اتفاق توسط زندگی و خدمت داود پادشاه (آیه ۲۲) و پسر آتی داود، یعنی عیسی مسیح رخ می داد. نعومی با این شناخت که نام فامیلشان از بین نمی رود بلکه در شهرت افزوده می گردد، آرامش خاطر می یافت.

عوبید برکت را به اسرائیل می آورد. عوبید پدر بزرگ داود پادشاه، یکی از بزرگترین فرمانروایان اسرائیل بود. وقتی نام داود ذکر می شود، معمولاً به یاد جلیات یا بنشبع می افتیم. داود مرتکب گناه بزرگی شد، اما با این حال مرد بزرگ ایمان بود که خدا برای بنای پادشاهی اسرائیل از او استفاده کرد. او مردم را در غلبه بر دشمنانشان، توسعه میراثشان و مهمتر از همه، پرستش خدایشان هدایت نمود. او برای لایوان سرودهای پرستشی نوشت تا بسرایند و ابزار موسیقی ابداع کرد تا بنوازند. او تمام عمر را صرف جمع آوری ثروت جهت بنای معبد بزرگ نمود و خدا نقشه های مربوط به آن را به او داد تا سلیمان بتواند این وظیفه را انجام دهد. فرقی نمی کرد در دست داود فلاخن باشد یا شمشیر یا کرنا یا کتاب سرود، او خادم بزرگ خدا بود که برکات غیر قابل ذکری را به اسرائیل ارزانی داشت.

عوبید برکت را به تمام جهان می آورد. بزرگترین کاری که خدا برای داود انجام داد، پیروزی بر دشمنان و یا ثروت برای بنای معبد

بزرگ نبود. بزرگترین امتیاز خدا به او این بود که جد مسیح موعود باشد. داود می‌خواست خانه‌ای برای خدا بنا کند، اما خدا گفت که او خانه‌ای (خانواده‌ای) برای داود می‌سازد (۲-سمو ۷). داود می‌دانست که مسیح موعود از سبط پادشاهی یهودا خواهد آمد (پید ۴۹: ۸-۱۰). اما هیچ کس نمی‌دانست که کدام خانواده در یهودا انتخاب خواهد شد. خدا خانواده و خاندان داود را برگزید و رهاننده به "پسر داود" معروف شد (متی ۱: ۱).

معدود افرادی در بیت‌لحم می‌دانستند که خدا نقشه‌های بزرگی برای آن پسر کوچک دارد. عوبید دارای پسری به نام یسی می‌گردد و یسی نیز صاحب هشت پسر می‌شود که کوچکترین آنها داود پادشاه است (۱-سمو ۱۶: ۶-۱۳)^۱. به خاطر داشته باشید که بار دیگر که کودکی را نظاره می‌کنید، شاید همان کسی باشد که خدا نقشه‌های بزرگی برای آینده‌اش دارد. یکی از معلمین قرون وسطی همیشه کلاه خود را در مقابل شاگردانش بر می‌داشت. او نظر درستی داشت چرا که شاید در میان آنها تیمسار یا امپراطور آینده وجود داشته باشد.

موآبی‌ها "حتی تا پشت دهم" (تث ۳: ۲۳) نیز نمی‌توانستند وارد جماعت خداوند شوند. اما کتاب کوچک روت با یک نسب‌نامه ده نسلی که نقطه اوج آن نام داود است، خاتمه می‌یابد!
هرگز قدرت خدا را دست کم نگیرید.

^۱ در ۱۱-تواریخ ۲: ۱۳-۱۵، نویسنده ذکر می‌کند که یسی "هفت" پسر داشت، اما این امر، اشتباه یا تناقض نیست. پسری که از او نام برده نشده، می‌بایست یا مرده باشد، یا ازدواج نکرده بوده باشد. لذا، نام او از فهرست رسمی نسب‌نامه حذف شد.

تأملی بر کتاب روت

کتاب روت، هدفی تاریخی را دنبال می‌کند. در آن، شرح حال تبار داود ذکر شده، و همچون پلی است میان دوران داوران و دوره‌ای که خدا پادشاهی به اسرائیل داد.

اما کتاب مقدس بیش از یک کتاب تاریخی است. درس‌های عملی زیادی وجود دارد که باید از این حوادث آموخت، درس‌هایی که می‌تواند ما را در زندگی روحانی تشویق کند. کتاب روت نیز از این قانون مستثنی نیست.

بدون تردید این کتاب کوچک مشیت الهی را در نحوه هدایت روت و نعومی آشکار می‌سازد. آن مرا تشویق می‌نماید که بدانم خدا هنوز مراقب ماست حتی زمانی که مانند نعومی نسبت به او تلخ هستیم. خدا روت را که یک "نوایمان" بود، هدایت کرد و ایمان و اطاعت او را به‌کار برد تا شکست را به پیروزی تبدیل نماید. خدا به جزئیات زندگی ما توجه دارد و وقتی هر روزه در پی خشنودی او باشیم، این حقیقت به ما شجاعت و شادی می‌بخشد.

کتاب روت به‌طرز زیبایی کار نجات خدا را نشان می‌دهد. کتاب با روت در مقام یک غریبه آغاز می‌شود، اما با روت در مقام عضوی از جامعه هم‌عهد با خدا خاتمه می‌یابد، چرا که او با بوعز یعنی ولی خود ازدواج کرد. بوعز بهای آزادی وی را پرداخت.

اما این کتاب ارتباط عمیق ایماندار با خداوند را نیز روشن می‌نماید. در فصل ۱، روت حتی نمی‌داند که شخصی به نام بوعز وجود دارد. در فصل ۲، روت کارگر فقیری است که در مزرعه بوعز خوشه چینی می‌کند و هدایای او را دریافت می‌نماید. از نظر او، بوعز فقط مرد ثروتمند بزرگی است که نسبت به او مهربان است. فصل ۳ نقطه

عطفی است که در طی آن، روت خود را نزد پای‌های بوعز تسلیم کرده، به وعده‌های او ایمان می‌آورد. نتیجه این امر در فصل ۴ ثبت شده: روت دیگر یک خوشه چین فقیر نیست چون اکنون بوعز را دارد و تمام دارایی بوعز متعلق به او است.

بسیاری از ایمانداران، به زندگی در فصل ۲ اکتفا می‌کنند و تهمانده‌ها را برداشته و در شرایط دشوار خود، بهترین کاری که می‌توانند انجام می‌دهند. آنها هدایای خدا را می‌خواهند اما طالب ارتباط عمیق‌تر با خدا نیستند. چه تفاوتی رخ خواهد داد اگر آنها فقط خود را تسلیم خداوند کنند و به جای تمرکز بر هدایا، بر خود عطاکننده هدایا متمرکز شوند. در یوحنا ۱۴:۲۱-۲۴ تعمق کنید.

کتاب روت خاطر نشان می‌سازد که خدا در جهان ما کار کرده و در پی عروس و درو محصول است و ما باید در ارتباط با نجات گمشدگان جای خود را در برنامه او بیابیم. حوادث کتاب روت در زمان داوران اتفاق افتاده، زمانی که تفاوت چندانی با روزگار ما ندارد. اگر فقط بر شرارت‌های عصر خود متمرکز شویم، بدبین و بی تفاوت خواهیم شد؛ اما اگر از خدا بپرسیم که می‌خواهد در چه مزرعه‌ای کار کنیم و وفادارانه او را خدمت نماییم، فیض، محبت و شادی او را تجربه خواهیم کرد.

کتاب داوران، کتابی است که در آن "پادشاهی نیست" (۶:۱۷؛ ۱:۱۸؛ ۱:۱۹؛ ۲۵:۲۱). کتاب اول سموئیل، کتاب "پادشاه بشری" است که طی آن، خدا شائول را به اسرائیل داد، زیرا ایشان طالب او بودند. امور دنیای ما آنچنان بد خواهد شد که ملت‌ها روزی با فریاد طالب پادشاهی خواهند شد تا آنها را خوراک دهد و محافظت کند. آن پادشاه ظهور خواهد کرد؛ و ما او را دجال می‌نامیم.

اما کتاب اول سموئیل، پایان داستان نیست، زیرا کتاب دوم سموئیل کتاب "پادشاه الهی" است! داود بر صحنه ظاهر شد و سلطنت را به نام خداوند برقرار ساخت. به همین شکل، زمانی که پادشاه بشری نهایت بدی را به عمل آورد، پادشاه الهی ظهور خواهد کرد، و این دنیای شرور را دآوری خواهد نمود، و بی‌دینی را محو خواهد ساخت، و آنگاه ملکوت پر جلال خود را برقرار خواهد نمود.

اما تا آن زمان، گرچه باید مانند عصر داوران که هیچ پادشاهی در اسرائیل نبود، در دوره شرارت زندگی کنیم، اما باز هم می‌توانیم اول در پی ملکوت خدا بوده و نسبت به او امر شاه شاهان وفادار باشیم (متی ۶: ۳۳). نام الیملک یعنی "خدای من پادشاه است"، اما الیملک مطابق نام خود زندگی نکرد، چون به خدا شک کرد و نا اطاعتی نمود. اگرچه هیچ پادشاهی در اسرائیل وجود ندارد و همه چیز در اطراف ما از هم پاشیده است، اما یک "پادشاه" می‌تواند در زندگی ما باشد و در دل‌های ما سلطنت کند.

تعهد روت بود که در زندگی او و زندگی مردمی که دوستشان داشت، تفاوت ایجاد کرد.

آیا شما خود را نزد پای‌های خداوند حصاد قرار داده‌اید؟ تا این کار را انجام ندهیم، خدا نمی‌تواند تمامی آنچه را که می‌خواهد برای ما انجام دهد.

کتاب استر

مقدمه

با انتقال از کتاب روت به کتاب استر، وارد فضای تازه‌ای می‌گردیم؛ از یک روستای کوچک یهودی و آرام، وارد یک شهر غیریهودی و پرجنب و جوش می‌شویم. از کسب و کار در دروازه شهر وارد، اطاعت از فرامین فرمانروایی مطلق، از شادی یک زندگی ساده، وارد توطئه‌های پیچیده امپراطوری می‌گردیم.

روت و استر در دنیا‌های متفاوتی زندگی می‌کردند، اما یک خدا در زندگی آنها حضور داشت و کار می‌کرد، هرچند نام او حتی یک بار هم در کتاب استر ذکر نشده است. جی. کمپل مورگان در کتاب خود نوشته: "اگرچه هیچ نامی از خدا و مذهب یهود در هیچ قسمت ذکر نشده، اما هیچ کس نمی‌تواند این کتاب را بخواند بدون آنکه حضور خدا را در آن احساس کند". خدای مزارع کتاب روت، خدای جشن‌های کتاب استر نیز هست. او خوشه‌چین فقیر را در جمع‌آوری محصول هدایت می‌کند و پادشاه قدرتمند بر تخت را رد می‌کند. خدا در مورد هر دو آنها روش خود را دارد، گرچه هرگز به آزادی آنها بی‌حرمتی نمی‌نماید.

این حقیقت باید مشوق قوم خدا باشد، خواه در یک مزرعه‌ای کوچک زندگی کنیم، خواه شهری کوچک، در حومه شهر یا در پایتختی بزرگ. خدا در آنجا حاضر است و همیشه به نفع خود کار می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند از چشمان مراقب یا دستان وفادار خدای قادر مطلق بگریزد چون خدا "همه چیزها را موافق رای اراده خود می‌کند" (افس ۱: ۱۱).

یکی از موضوعات اصلی این کتاب، مشیت الهی است. شاید شاهان فرامین تغییرناپذیر خود را جاری سازند، اما خدا آنها را باطل می‌سازد

و اهداف خود را به انجام می‌رساند. وقتی در سمیناری در حال مطالعه الهیات بودم، از الهیات سیستماتیک آگوستوس هاپکینز استرانگ آموختم که مشیت الهی "آن عمل مداوم خداست که موجب تمامی حوادث فیزیکی و اخلاقی جهان می‌گردد تا طرح اصلی را که مطابق آن جهان را آفرید، تحقق بخشد." بعد دکتر استرانگ این جمله عالی را اضافه می‌کند: "مشیت الهی توجه خداست که متوجه همه جا می‌شود." چه تعریف دلگرم‌کننده‌ای است! "توجه خدا که متوجه همه جاست."

اما چرا در این کتاب نامی از خدا برده نشده؟ واژه "پادشاه" بیش از صد بار و نام پادشاه تقریباً ۳۰ بار در این کتاب ذکر شده است، اما نام پر جلال خدا حتی یکبار هم به کار نرفته است (نام خدا در کتاب غزل غزل‌ها نیز موجو نیست). آیا دلیلش این است که در آن زمان که قوم یهود تحت تنبیه او قرار داشتند، از خدا رنجیده بودند؟ شاید. اتفاقات موجود در این کتاب بین سال‌های ۴۸۳-۴۷۳ ق.م اتفاق افتاد، زمانی که تحت سلطه پارسیان بودند. کتاب استر معاصر فصل‌های ۶ و ۷ کتاب عزرا است. اخشورش (خشایارشا) بین سال‌های ۴۸۵ تا ۴۶۵ ق.م. حکمرانی می‌کرد و استر در سال ۴۷۹ ملکه شد. در آن زمان بازمانده یهودیان سعی می‌کردند ملیت خود را در سرزمین مقدس احیا کنند (عزرا ۱-۶). اما روی هم‌رفته قوم نسبت به خدا متعهد نبودند.

تا اینجا درست است: اگرچه نام خدا در این کتاب ذکر نشده، اما او حاضر و فعال است. خدا خود را پنهان نمی‌کرد، بلکه فقط در خفا عمل می‌کرد. کتاب استر یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های موجود کتاب مقدس در زمینه مفهوم رومیان ۲۸:۸ است. خدا وفادارانه "با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید" (دانیال ۴:۳۵). یعنی می‌توانیم بدون ترس به او اعتماد کنیم و بدون تردید از او اطاعت

نماییم. "زیرا سلطنت از آن خداوند است و او بر امت‌ها مسلط است" (مز ۲۲: ۲۸).

چرا کتاب استر جزئی از کتاب مقدس گشت؟ چون علت پیدایش جشن یهودی پوریم را بیان می‌کند. دوستان یهودی ما هر ساله در روزهای چهاردهم و پانزدهم ماه مارس آن را جشن می‌گیرند. از آنجا که در لاویان ۲۳ یا جای دیگری در کتاب مقدس ذکری از عید پوریم به میان نیامده، اگر کتاب استر نبود، مفهوم آن برای ما به صورت راز باقی می‌ماند.

این کتاب همچنین یادآوری می‌نماید که خدا به قوم اسرائیل و تحقق وعده‌اش به ابراهیم توجه داشت (پید ۱۲: ۱-۳). هر دشمنی که تا کنون سعی کرده قوم یهود را مغلوب سازد، مغلوب گشته است. یهودیان در عید فصح پیروزی خدا را بر مصر جشن می‌گیرند. هر ساله در ماه دسامبر و در جشن حانوکا ("عیدروشنایی‌ها")، ایشان پیروزی یهودای مکابی و پاکسازی معبد اورشلیم را جشن می‌گیرند. پوریم یادبود پیروزی قوم بر هامان و دسیسه او در امپراطوری فارس است. شیطان همواره به اسرائیل حمله می‌کند، اما یهودیان که تحت محافظت خدا قرار دارند، هنوز در میان جامعه ملت‌ها حضور دارند و حضور خواهند داشت تا عیسی باز گردد و آنها را در ملکوت موعودشان برقرار سازد.

امروزه اغلب مردم به قدری درگیر جهان مکانیکی و قوانین علمی گشته‌اند که آنچه را که جیمز راسل لاؤل در شعر معروف خود تحت عنوان "بحران حاضر" نوشت، فراموش کرده‌اند:

بی‌توجهی انتقام‌جویی بزرگ به نظر می‌آید
در صفحات تاریخ اما به‌طور بی‌سابقه
یک قلاب مرگ در تاریکی

در میان نظام کهنه و کلام خدا
 حقیقت تا ابد بر روی دار
 دروغ تا ابد بر روی تخت
 اما آن دار بر آینده تسلط می‌یابد
 و در پس مبهم ناآشنایی
 خدا در سایه ایستاده
 بر خود چشم دوخته است.

و بالاخره پیغام شخصی و قدرتمندی در کتاب استر وجود دارد چرا که استر نیز مانند روت، نمونه زیبایی از یک زن متعهد نسبت به خداست. این گفته روت "زیرا هر جایی که روی می‌آیم" (روت ۱:۱۶)، نظیر گفته استر است: "و اگر هلاک شدم، هلاک شدم" (استر ۴:۱۶). هر دو زن خود را تسلیم خداوند نمودند و او آنها را جهت کارهای بزرگ به کار برد. روت بخشی از نقشه عالی خدا برای اسرائیل شد تا توسط آن، نجات‌دهنده وارد جهان شود. و استر به نجات قوم اسرائیل کمک کرد تا نجات‌دهنده بتواند متولد گردد.

خدا می‌تواند از دهقانان فقیر و ملکه‌های قدرتمند برای تحقق اهداف عالی خود در این جهان استفاده کند. سؤال این نیست که "کجا زندگی می‌کنم و چه کار می‌کنم؟" بلکه "برای چه کسی زندگی و کار می‌کنم، برای خودم یا خداوند؟" اغلب ما با جمله مشهور سقراط آشنا هستیم: "خودت را بشناس." بدین ترتیب باید با جمله پیتاکو، یکی از هفت مرد حکیم یونان نیز آشنا شویم: "فرصتهای خود را بشناس." خدا به استر فرصت داد تا تسلیم وی شده و او و قومش را خدمت نماید؛ و استر از این فرصت استفاده کرد. آمبروس بی‌پرس فرصت را "موقعیتی مناسب برای به چنگ آوردن ناکامی" تعریف کرده است، اما برای یک

مسیحی متعهد چنین نیست. فرصت برای ما موقعیت مناسبی است که برای درک اراده او و انجام اهدافش.

ما هرگز نباید چنین تصور کنیم که زمان فرصت‌های بزرگ از دست رفته است. امروزه خدا فرصت‌های هیجان‌انگیز زیادی را به قومش می‌دهد تا "دیوار را بنا نموده و در شکاف" (حزقیال ۲۲: ۳۰) بایستند، فقط در صورتیکه خود را نسبت به او متعهد سازند. خدا نه تنها در کلیسا بلکه در خانه، همسایگی، محل کار، مدرسه، حتی در بستر بیمارستان می‌تواند شما را به کار برد تا بر دیگران تاثیر گذاشته و اهداف او را انجام دهید، البته به شرط اینکه کاملاً نسبت به او متعهد باشید.

طرح پیشنهادی برای کتاب استر

موضوع اصلی : مشیت الهی در محافظت از قومش

آیه کلیدی: ۴: ۱۳-۱۴

الف- تاجگذاری استر – فصل‌های ۱-۲

۱- عزل و شتی – ۱

۲- بر تخت نشستن استر- ۲

ب- محکومیت هامان – فصل‌های ۳-۷

۱- دسیسه هامان - ۳

۲- بصیرت مردخای – ۴

۳- وساطت استر – ۵-۷

ج- جشن اسرائیل – فصل‌های ۸-۱۰

۱- یک فرمان تازه – ۸

۲- یک دفاع مطمئن- ۹

۳- یک امتیاز بزرگ – ۱۰

ملکه می‌گوید: "نه!"

استر فصل ۱

عدم توافق خانوادگی منجر به یک بحران ملی می‌گردد

بیاید ابتدا با پادشاه آشنا شویم. نام فارسی او خشایارشا است که به زبان عبری اخشورش و به زبان یونانی Xerxes تلفظ می‌شود. پدرش داریوش اول و پدربزرگش کوروش کبیر و از خانواده سرشناسی بود. اخشورش از سال ۴۸۶ تا ۴۶۵ ق.م بر امپراطوری پارس حکمرانی می‌کرد. امپراطوری او به بیست "ساتراپ" تقسیم شده بود و هر ساتراپ نیز به "استان‌های" مختلف و پادشاه آنها را تحت کنترل مطلق خود داشت.

اخشورش مانند اغلب فرمانروایان آن روزگار مرد مغروری بود که سه نشانه غرور او را در این بخش می‌بینیم.

۱- فخر فروشی او (استر ۱: ۱-۹)

فرمانروایان شرقی از میزبانی ضیافت‌های پر ریخت و پاش لذت می‌بردند، چون هر یک از این موقعیت‌ها فرصتی می‌داد تا آنها قدرت و ثروت سلطنتی خود را به رخ مهمانانشان بکشند. در این فصل، به سه ضیافت اشاره شده است: برای مقامات نظامی و سیاسی امپراطوری (آیات ۱-۴)، برای مردان شوشن (به زبان یونانی سوسا)، محل کاخ زمستانی پادشاه (آیات ۵-۸)، و دیگری برای زنان شوشن (آیه ۹) که وشتی ملکه مسئول برگزاری آن بود.

احتمالاً پادشاه تمام مسئولان ایالات خود را به یکباره جمع نکرد، چون لازم بود به مدت شش ماه از وظایف خود کناره گیرند که در آن صورت امپراطوری تضعیف می‌گشت. به احتمال قوی اخشورش طی دوره‌ای شش ماهه همه مقامات را بر اساس یک برنامه چرخشی به شوش می‌آورد. سپس آنها را در یک جشن هفت روزه جهت مشورت جمع می‌کرد تا بتوانند با هم تبادل نظر کنند. نویسنده در استر ۱:۱ اشاره می‌نماید که شاهزادگان نیز در این جشن یک هفته‌ای حضور داشتند.

در کنار این سه ضیافت، حداقل نام شش جشن دیگر در این کتاب ثبت شده است: ضیافت تاجگذاری استر (۲: ۱۸)، جشن هامان با پادشاه (۳: ۱۵)، دو ضیافت استر برای هامان و پادشاه (فصل‌های ۵ و ۷)، ضیافت یهودیان وقتی فرمان جدید را شنیدند (۸: ۱۷) و جشن پوریم (۹: ۱۷-۱۹). شگفت‌انگیز است که چگونه خدا اهداف ازلی خود را از طریق چنین فعالیت‌های عادی و روزمره در حالیکه مردم می‌خورند و می‌نوشند، تحقق می‌بخشد (ر.ک. ۱-قرن ۱۰: ۳۱).

چه هدفی در پس ضیافت برای اشراف و مقامات امپراطوری وجود داشت؟ کتاب مقدس در این باره چیزی نمی‌گوید، اما تاریخ این کار را انجام می‌دهد. هرودت، مورخ یونانی (۴۲۵-۴۸۵ ق.م) در کتاب تاریخ خود به این ضیافت‌ها اشاره کرده و بیان می‌نماید که اخشورش با بزرگان خود درباره حمله احتمالی به یونان تبادل نظر می‌کرد. پدر اخشورش، داریوش اول، به یونان حمله کرده و در سال ۴۹۰ ق.م. در جنگ ماراتون با شرمساری مغلوب شده بود. در حالیکه آماده می‌شد تا به یونان باز گردد و انتقام بگیرد، در گذشت (۴۸۶ ق.م). حال پسرش احساس می‌کرد که باید انتقام پدرش را بگیرد و امپراطوری‌اش را وسعت بخشد. هرودت ادعا می‌کند که اخشورش برنامه‌ریزی کرده بود

تا به تمام اروپا حمله کند و "تمام زمین را به یک امپراطوری واحد تبدیل نماید."

طبق گفته هرودت، سخنان پادشاه این بود: "قصد من اینست که پلی بر هلیسپونت بزنم و از طریق اروپا، سپاهی را به مقابله با یونان بفرستم. به این وسیله، از آنتی‌ها به خاطر اشتباهاتی که نسبت به پارسیان و پدرم مرتکب شدند، انتقام بگیرم." آرتابانوس، عموی پادشاه به شدت با این نقشه مخالف بود. اما پادشاه اصرار ورزید و شاهزادگان و مقامات را متقاعد کرد که از او پیروی کنند.

مهم است توجه داشته باشیم که اخشورش با ثروت و قدرت خود، اشراف و رهبران نظامی را تحت تاثیر قرار داد. وقتی آنها ستون‌های مرمر، پرده‌های رنگارنگ آویزان از حلقه‌های نقره‌ای و تخت‌های طلایی و نقره‌ای را که بر روی سنگفرش‌های مرمر زیبا قرار داشت و نیز پذیرایی پشت میزهای طلایی را می‌دیدند، به جز تسلیم در برابر پادشاه چه کار دیگری می‌توانستند انجام دهند. مانند فروشنده‌ای که شما را به یک رستوران مجلل می‌برد و شام گرانی به شما می‌دهد، پادشاه نیز مقاومت آنها را شکست. این مرد مغرور، خود می‌دانست که چگونه غرور را در وجود دیگران برانگیزد.

متأسفانه این نمایش تظاهرآمیز ثروت نمی‌توانست پیروزی نظامی پارسیان را تضمین کند. سپاه پارس در سال ۴۸۰ ق.م در حالی که پادشاه بر تخت نشسته و شاهد نبرد بود، در سالامیس تار و مار شد و در سال ۴۷۹ ق.م سپاه پارس در پلاتیا مغلوب گشت و بدین ترتیب رویای اخشورش در رابطه با امپراطوری جهانی پایان یافت. اگر تا کنون یک مرد در این دنیا باشد که حقیقت موجود در امثال ۱۶:۱۸ را آموخته باشد، آن اخشورش است: "تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی."

اشخاص قدرتمند باید به خاطر داشته باشند که تمامی قدرتها از جانب خدا می‌آید (روم ۱۳:۱) و تنها اوست که همه چیز را تحت کنترل خود دارد. فرعون باید این درس را در مصر (خروج ۷:۳-۵)، نبوکدنصر در بابل (دانیال ۳-۴)، بلشصر در جشن همراه با کفرگویی خود (دانیال ۵)، سنحاریب کنار دروازه‌های اورشلیم (اش ۳۶-۳۷) و هرود اغریپاس اول هنگامی که مرد و کرم‌ها او را خوردند (اعمال ۱۲:۲۰-۲۳)، می‌آموختند. هر شخصی که در موضع قدرت است، در دستوردهی دومین می‌باشد چرا که عیسی مسیح خداوند همه است.

۲- مشروب‌خواری او (استر ۱:۱۰-۱۲)

کتاب مقدس موضوعات نظامی را نادیده می‌گیرد چرا که هدف نویسنده توضیح چگونگی ملکه شدن استر است. در خاتمه ضیافت هفت روزه بود که اخشورش "دلش از شراب خوش شد" (اس ۱:۱۰) و امر فرمود تا ملکه زیبایی‌اش را به میهمانان نشان دهد، اما او اطاعت نکرد. البته واکنش ملکه به سهم خود از سه نظر بی‌حرمتی بود: در اینجا زنی وجود داشت که قدرت یک مرد را به چالش می‌طلبید، همسری که از او امر شوهرش سرپیچی می‌کند، و رعیتی که حکم پادشاه را نادیده می‌گیرد. در نتیجه "پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید" (آیه ۱۲).

با مطالعه کتاب استر متوجه می‌شوید که این پادشاه قدرتمند می‌توانست همه چیز را کنترل کند جز خودش. مشاورینش خیلی راحت بر او نفوذ داشتند. او تصمیمات عجولانه‌ای می‌گرفت که بعد پشیمان می‌شد و وقتی آنچه که می‌خواست انجام نمی‌شد، به خشم می‌آمد. او در مقابل تملق و چاپلوسی آسیب‌پذیر بود. او فرمانروای یک امپراطوری قدرتمند بود اما ارباب خودش نبود. "کسی که دیر غضب باشد از جبار

بهتر است و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیرکننده شهر افضل است" (امث ۱۶:۳۲). اخشورش قلعه بزرگی در شوش بنا کرد، اما نتوانست شخصیت خود را بسازد. "کسی که بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی حصار است" (۲۵:۲۸). شاه نه می‌توانست خشم خود را مهار کند، نه عطشش را.

بهتر است بحث را در اینجا متوقف کنیم و به بررسی الکل و عصبانیت بپردازیم که دو نیروی قدرتمندی هستند که حتی بیش از اطلاعات آماری برای جامعه ما مخرب بوده‌اند.

گرچه این کار پادشاه خوب بود که میهمانانش را وادار به مشروب‌خواری نمی‌کرد (اس ۱:۸)، به‌سختی می‌توان او را به‌خاطر نمونه بدی که با عادت مشروب‌خواری خود قرار داد، تحسین کرد. کتاب مقدس به پرهیز کامل از مشروب‌خواری امر نمی‌کند اما بر آن تاکید نمی‌نماید. قوم اسرائیل در طول مهاجرت در بیابان مشروبات الکلی نمی‌نوشیدند (تث ۲۹:۵-۶) و کاهنان تعلیم یافته بودند که وقتی در خیمه خدمت می‌کنند، شراب یا مشروبات الکلی ننوشند (لاو ۱۰:۸-۱۱). نذیره‌ها نه تنها جهت شراب‌خواری بلکه حتی در مورد خوردن پوست یا دانه‌های انگور هم منع شده بودند (اعد ۱:۳-۶). اگرچه خداوند ما عیسی وقتی بر زمین بود شراب می‌نوشید، اما در حال حاضر در این مورد "کاملاً پرهیزگار" است. اشخاصی که ادعا می‌کنند عیسی در شراب‌خواری در مجالس، نمونه آنهاست و حتی اشاره می‌کنند که او آب را تبدیل به شراب کرد، باید به لوقا ۱۸:۲۲ توجه کنند: "زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مو دیگر نخواهم نوشید". من در این فکرم که آیا این اشخاص در هر زمینه از زندگی‌شان مانند دعا، خدمت و قربانی از "نمونه او پیروی می‌کنند" (احتمالاً چنین نیست).

اغلب تبلیغاتی که مشوق خرید نوشابه‌های الکلی هستند، اشخاص شیک و تابع مد را در محیط‌های پر از صفا و محبت به تصویر می‌کشند و به طور زیرکانه این تاثیر را می‌گذارند که "شراب‌خواری در محافل" و موفقیت مترادفند. اما شبانان، مددکاران اجتماعی، و پزشکان تصویر متفاوتی را به‌دست می‌دهند. آنها مستقیماً زندگی‌های زناشویی متلاشی، بدن و اذهان از بین رفته، خانواده‌های تحت آزار و زندگی‌های فروپاشیده را دیده‌اند که اغلب توأم با آن چیزی هستند که مردم "شراب‌خواری در محافل" می‌خوانند.

کانی مک مدیر و مربی قدیمی بیس بال گفته که الکل در بدن انسان دست کمی از شن در باک بنزین اتومبیل ندارد. الکل رخوت زاست و نه غذا، ویرانگر است نه مغذی. کتاب مقدس در مورد شراب‌خواری هشدار می‌دهد (امت ۱:۲۰، ۱۷:۲۱، ۲۳:۲۰-۲۱، ۲۹-۳۵، اش ۵:۱۱، لوقا ۲۱:۳۴، روم ۱۳:۱۳-۱۴، ۱-قرن ۵:۱۱، افس ۵:۱۸، ۱-پطرس ۴:۳-۵)، و حتی قرآن می‌گوید: "در هر دانه انگور شیطانی نهفته است."

بهترین راه برای اجتناب از مشروب‌خواری این است که به هیچ وجه مشروب ننوشیم. یک ضرب‌المثل ژاپنی هشدار می‌دهد: "اول انسان مشروب را می‌گیرد، سپس مشروب، مشروب دیگر را می‌گیرد و بعد مشروب انسان را می‌گیرد." مادر لموئیل پادشاه به او تعلیم داد: "پادشاهان را نمی‌شاید ای لموئیل، پادشاهان را نمی‌شاید که شراب بنوشند و نه امیران را که مسکرات را بخواهند" (امت ۴:۳۱).

و اما عصبانیتی که اخشورش پادشاه نسبت به ملکه محبوب خود ابراز کرد، ناشی از جهالت، بچگی و کاملاً بی‌مورد بود. اگر پادشاه هشیار بود، هرگز از زنتش نمی‌خواست تا زیبایی خود را در مقابل بزرگان مست حاضر در مجلس به نمایش بگذارد. غرور او بهترین را

از او گرفت چرا که اگر او نمی توانست به زن خود امر کند، چطور می توانست به ارتش پارس فرمان دهد؟ از آنجا که وشتی در حضور بزرگان پادشاه با او مخالفت کرده بود، شاه باید کاری می کرد تا عزت نفس و وجهه خود را نجات دهد.

حق با وشتی بود و اخشورش مقصر. عصبانیت او بیشتر ثابت کرد که در اشتباه است. عصبانیت می تواند چشمان ما را نابینا سازد و دل های ما را نسبت به آنچه خوب و اصیل است، بی تفاوت گرداند. پیترو آلتینو، شاعر ایتالیایی (۱۵۵۷-۱۴۹۲) به دوستی نوشت: "مردان عصبی کور و احمقند، چون در چنین مواقعی می گریزند و در غیاب همسرشان، غضب تمام سرمایه های عقل را غارت می کند، در حالی که قضاوت درست در غرور خود زندانی باقی می ماند." اگر کسی زندانی غرور بود، این شخص کسی جز پادشاه پرجبروت پارس نبود.

بی تردید، خشم مقدسی در مقابل گناه وجود دارد که باید در دل هر شخص روحانی مشتعل باشد (روم ۹:۱۲). حتی خداوند ما نیز در مقابل گناه، خشم نشان داد (مرقس ۳:۵). اما باید دقت کنیم که خشم ما نسبت به گناه، به خود گناه آلوده نگردد (افس ۴:۲۶). بعضی اوقات آنچه را که ما "خشم عادلانه" می نامیم، چیزی جز خشم ناعادلانه نیست که در لباس عدالت تغییر چهره می دهد. عیسی عصبانیت را با قتل یکی دانست (متی ۵:۲۱-۲۶) و پولس هشدار می دهد که خشم می تواند مانع دعای ما گردد (۱ تیمو ۲:۸).

غرور، خشم را تغذیه می کند، و خشم پس از رشد، غرور را تقویت می نماید. نویسنده امثال ۱۴:۱۷ چنین هشدار می دهد: "مرد کج خلق احمقانه رفتار می نماید"، عبارتی که کاملاً مناسب اخشورش است. شاه

باید به جای عصبانیت نسبت به وشتی، از اعمالی اینچنین احمقانه خود خشمگین می‌گشت.

پیش از پایان این قسمت، می‌خواهم خاطر نشان سازم که انجیل عیسی مسیح در هر جا از دنیا که موعظه و اطاعت شده، کمک کرده تا زنان در اجتماع آزاد گشته و ارتقاء یابند. "هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید" (غلا ۳:۲۸). ما هنوز راهی طولانی در پیش داریم تا ارزش زنان را در کلیسا بشناسیم، اما تا حدی از اثر تأثیر انجیل، جامعه در زمینه آزادی زنان از اسارت ظالمانه پیشرفت نموده و فرصت‌های عالی برای زندگی و خدمت به ایشان می‌دهد.

۳- انتقامجویی او (اس ۱: ۱۳-۲۲)

وقتی نفس زخمی می‌شود، سم قدرتمندی آزاد می‌گردد که انسان را به کارهایی وا می‌دارد که هرگز زمانی که نسبت به خدا سرسپرده و فروتن بود، انجام نمی‌داد. فرانسیس بیکن در مقالات خود می‌نویسد: "مردی که به دنبال انتقام است، زخم‌هایش را تازه نگه می‌دارد که می‌توانست آنها را شفا داده و نیکویی را به جا آورد." اگر اخشورش هوشیار بود و به این موضوع فکر می‌کرد، هرگز همسر خود را عزل نمی‌کرد. به هر حال وشتی با شخصیت‌تر از اخشورش عمل کرد.

پادشاه پارس هفت مشاور داشت که در زمینه مسائل مملکتی او را راهنمایی می‌کردند و حق داشتند به تخت او نزدیک شوند. آنها همچنین می‌دانستند که چگونه برای پادشاه چاپلوسی کنند تا موقعیت خود را تثبیت نمایند و آنچه را که می‌خواهند از او بگیرند. عبارت "مخبر بودن نسبت به زمان‌ها" (آیه ۱۳) نشان می‌دهد که آنها ستاره‌شناسانی

بودند که با رصد ستاره‌ها مشورت داده و از سایر پیشگویی‌ها نیز استفاده می‌کردند. در آن زمان فرمانروایان شرقی به چنین مردانی وابسته بودند تا رهنمودهایی درباره مسائل شخصی، دولتی، و ارتشی به آنها بدهند (ر.ک. دانیال ۲۰:۱، ۲:۲، ۱۰، ۱۷، ۷:۴ و ۷:۵ و ۱۷، ۱۱).

پادشاه، نگران از عواقب ناطاعتی و شستی، از هفت مشاورش درباره آنچه که باید انجام دهد، سؤالاتی کرد. اولین نکته اینکه آنها درباره اهمیت اتفاق مبالغه می‌کردند: و شستی نه تنها نسبت به پادشاه بلکه نسبت به تمام امپراطوری خطا کرده است. بدین ترتیب وقتی میهمانان به خانه خود برگردند، به همه خواهند گفت که ملکه نسبت به شوهرش نامطیع بوده و عواقب این کار ویرانگر است. زنان امپراطوری مردان را تحقیر کرده و سرکشی عمومی همسران در مقابل شوهرشان و زنان در مقابل مردان به جریان خواهد افتاد (مفسرین خاطر نشان می‌سازند که واژه "زنان" در استر ۱:۱۷ به معنی "زنان در حالت کلی" است در حالیکه "خانم‌ها" در آیه ۱۸ زنان در سطح اشراف است). این مشاورین بطور زیرکانه و اغراق آمیزی نقش بازی می‌کردند و همچنین خود را مهم جلوه داده و شاه را بیشتر به خود وابسته می‌کردند.

آیا موقعیت واقعاً تا این حد جدی بود؟ وقتی و شستی نا اطاعتی کرد، فکر می‌کنید شاهزادگان و اشراف در ضیافت با خود چه می‌گفتند: "خوب، زندگی زناشویی پادشاه نیز درست مانند ماست! همسر او تفکر خود را دارد و کار خوبی می‌کند." بعید است که پادشاه قدرت و اعتبار خود را در سراسر امپراطوری از دست می‌داد اگر فقط شانه‌هایش را با لبخند بالا می‌انداخت و می‌پذیرفت که کار احمقانه‌ای

انجام داده است. "غضب احمق فوراً آشکار می‌شود، اما خردمند خجالت را می‌پوشاند" (امث ۱۶:۱۲).

هفت مرد حکیم، پادشاه را نصیحت کردند که وشتی را عزل و ملکه دیگری را جایگزین او سازد. آنها وعده دادند که چنین کاری در دل زنان امپراطوری ترس افکنده و بیشتر به شوهرانشان احترام خواهند گذارد. اما آیا این چنین است؟ آیا با حکم پادشاهان و وضع قانون در همایش‌ها و پارلمان‌ها دل‌ها تغییر می‌یابد؟ آیا تنبیه وشتی محبت زنان پارسی را نسبت به شوهرانشان بیشتر می‌کند؟ آیا با فرمان انسانی، در دل‌ها محبت و احترام ایجاد می‌شود؟ چگونه هفت مرد به‌ظاهر حکیم می‌توانستند در برخورد با وشتی، چنین سنگدل، و در ارزیابی زنان امپراطوری چنین احمق باشند؟ چگونه می‌توانستند چنین درنده‌خو باشند که از قدرت قانون برای تباهی یک زن استفاده کنند و آرامش تمام خانه‌ها را در امپراطوری مورد تهدید قرار دهند؟ آنها شوهران را تشویق می‌کردند تا مانند اخشورش عمل کنند و خانواده‌هایشان را بر اساس حکم هیئت اجرایی اداره نمایند (اس ۲۲:۱). چقدر این امر با مشورتی که پولس در افسسیان ۵:۱۸-۳۳ به زنان و شوهران می‌دهد، در تضاد است!

پادشاه که از عصبانیت و خشم بر افروخته بود و در پی غرور زخم خورده خود بود، با نصیحت آنها موافقت کرد و وشتی را عزل نمود (اس ۱۹:۱-۲۱). او قاصدان خود را به سراسر امپراطوری فرستاد تا حکم سلطنتی را اعلام کنند، حکمی که غیرضروری، غیرقابل اجرا و تغییرناپذیر بود. فرمان‌ها را به اخشورش می‌دادند تا آنها را تایید کند و او هرگز تأمل نمی‌کرد تا درباره آنچه انجام می‌دهد، فکر کند (۳:۹-۱۲). و این دلیل دیگری برای غرور اوست.

شاه بلافاصله برای وشتی جایگزینی پیدا نکرد، در عوض جهت حمله به یونان روانه شد و با شکستی خفت‌بار روبرو گشت و وقتی به خانه بازگشت در پی تسکین و ارضای گرایش شهوانی خود برآمد و بدینوسیله در جستجوی ملکه تازه، حرمسرایش را با نامزدهای گوناگون پر کرد. زنان امپراطوری او نه فقط تابع و فرمانبردار مردان، بلکه "ابزار شهوترانی" برای لذت آنها نیز بودند. هرچه بیشتر اخشورش و فلسفه زندگی او را بشناسید، بیشتر به ذات او پی می‌برید.

کتاب مقدس نمی‌گوید که برای وشتی چه اتفاقی افتاد. بسیاری از محققین کتاب مقدس عقیده دارند که او آمستریس مادر اردشیر است که از ۴۶۴ تا ۴۲۵ ق.م حکومت کرد. احتمال دارد که استر در آن زمان مورد غضب و یا شاید هم مرده باشد، چون آمستریس در طول سلطنت پسرش به عنوان ملکه مادر نفوذ زیادی داشت.

اردشیر (در کتاب مقدس: ارتخشستا) در سال ۴۸۳ متولد شد، سالی که ضیافت بزرگ در فصل اول استر شرح داده شد. احتمال دارد که وشتی در آن زمان به پسرش باردار بوده و از این رو دوست نداشت در حضور مردان ظاهر شود. پسر او، اردشیر بود که در زمان عزرا (۷:۱، ۷:۱۱-۱۲ و ۲۱ و ۱:۸) و نحیا (۱:۲، ۱۴:۵، ۱۳:۶) فرمانروایی می‌کرد.

در هر صورت، اکنون زمان آن است که وارد ماجرای دو شخصیت کلیدی نمایش شویم: هامان مردی که از یهودیان متنفر بود و استر زنی که قومش را رهانید.

ملکه جدید

*استر همسر پادشاه می‌شود و مردخای برای نجات جان پادشاه
پاداشی دریافت نمی‌کند*

ای. بی. سیمپسون، مؤسس سازمان **Christian and Missionary Alliance** گفته: "خدا قهرمانان خود را آماده می‌کند و وقتی فرصت مهیا می‌شود، در یک لحظه آنها را در جای خود قرار داده و دنیا متحیر می‌شود که آنها از کجا آمده‌اند."
دکتر سیمپسون می‌توانست اضافه کند که خدا زنان قهرمان را نیز آماده می‌سازد چرا که بی‌شک استر از جانب خدا برای نقش خود به عنوان ملکه جدید آماده گشت. خدا هرگز توسط شرایط غافلگیر و یا دچار کمبود خادمین آماده نمی‌گردد. او یوسف را در مصر (مز ۱۰۵: ۱۷)، حزقیال و دانیال را در بابل، و نحمیا را در شوشن، و استر را برای خدمت به یهودیان در امپراطوری پارس آماده داشت.
وقتی این فصل را می‌خوانید، حداقل دست خدا را سه بار در امور انسان‌ها دخیل می‌بینید.

۱- موافقت پادشاه (اس ۲: ۱-۴)

تقریباً چهار سال از زمانی که وشتی عزل شده بود، می‌گذشت. اخشورش در طی این مدت نبرد سهمگین خود را بر علیه یونان رهبری می‌کرد و به جای عزت، با خفت به خانه باز گشت. وقتی رفتار عجولانه خود را نسبت به همسرش مورد بررسی قرار داد، احساساتش نسبت به وشتی دوباره زنده گشت. اگرچه او حرمسرای پر

از صیغه داشت، اما ملکه‌اش را از دست داده بود. میان عشق و ارتباط جنسی تفاوت وجود دارد. هیجان گذرا و لحظه‌ای با غنای پایدار یک ارتباط مادام‌العمر یکسان نیست.

مشاورین پادشاه از اینکه وشتی دوباره مورد التفات پادشاه قرار گیرد، نگران بودند چرا که اگر او به تخت خود بازمی‌گشت، زندگی ایشان در مخاطره می‌افتاد. به هر حال آنها به پادشاه گفتند که وشتی را کنار بگذارد. اما در این امر مسئله‌ای فراتر از زندگی مشاورین پادشاه دخیل بود چون بقاء قوم یهود نیز بر لبه چوبه دار قرار داشت. بی‌شک وشتی ملکه به نفع یهودیان وساطت نمی‌کرد و احتمالاً با همامان همکاری می‌نمود.

مشاورین با آگاهی از میل جنسی قوی پادشاه، پیشنهاد کردند که حرمسرای جدیدی را تشکیل دهد که شامل زیباترین دختران امپراطوری باشد. این عمل "انتخاب ملکه زیبایی" نبود که برندگان، فرصت کسب افتخار را داشته باشند. این زنان جوان را برخلاف خواست خود فرا می‌خواندند تا جزئی از حرمسرای سلطنتی گردند. پادشاه هر شب شریک جنسی جدیدی داشت و صبح بعد، او نیز به بقیه صیغه‌ها ملحق می‌گشت. کسی که بیش از همه مورد التفات پادشاه قرار می‌گرفت، ملکه تازه او می‌گشت. این عمل شبیه قصه‌های هزار و یک شب است با این تفاوت که در آنجا شهریار هر روز با زن تازه‌ای ازدواج می‌کرد و صبح بعد او را می‌کشت و بدین وسیله مطمئن می‌گشت که آن زن به او خیانت نمی‌کند!

من تجسم می‌کنم که چگونه بسیاری از این دختران زیبا، زمانی که ماموران پادشاه می‌آمدند تا آنها را ببرند، خود را پنهان می‌کردند. بی‌شک مادران و پدران دل شکسته به ماموران دروغ گفته و منکر می‌شدند که دختر باکره دارند. شاید بعضی دختران ترجیح می‌دادند با

هر مردی که در دسترشان بود ازدواج کنند تا اینکه با یک عمر زندگی نومیدانه در حرمسرای پادشاه زندانی باشند. چون با پادشاه بودند، در واقع متعلق به او بودند و دیگر نمی‌توانستند ازدواج کنند. اگر پادشاه آنها را نادیده می‌گرفت، محکوم به زندگی توام با حبس و تنهایی در حرمسرای سلطنتی می‌گشتند. آیا احترام داشتند؟ شاید. اما شادی چطور؟ خیر.

"دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است؛ آن را به هر سو که بخواهد بر می‌گرداند" (امث ۲۱:۱). این بدان معنی نیست که خدا اخشورش را مجبور کرد تا این نقشه را بپذیرد یا اینکه خدا حرمسرای پادشاه یا آزار جنسی زنان را تایید می‌کند. منظور فقط این است که خدا بدون اینکه مسبب گناه آنان باشد طوری ایشان را در این موقعیت هدایت نمود که تصمیماتی گرفتند که اهداف خدا را تحقق بخشید.

تصمیماتی که امروزه در سطوح بالای حکومتی و مالی اتخاذ می‌شود، به نظر دور از زندگی روزانه قوم خداست، در حالیکه آنها به طرق متعدد بر ما و کار خدا تاثیر می‌گذارند. خوب است بدانیم که خدا بر تخت خود نشسته است و هیچ تصمیمی قادر نیست مانع اهداف او گردد. "و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می‌شوند و با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نمایند و کسی نیست که دست او را باز دارد یا او را بگوید که چه می‌کنی" (دان ۴:۳۵).

چارلز هین اسپرجن می‌گوید: "برای فرزندان خدا هیچ یک از ویژگی‌های او آرامش‌بخش‌تر از آموزه حاکمیت الهی نیست." گرچه می‌دانیم مسائل بسیاری در این آموزه، در هاله‌ای از اسرار قرار دارد، اما غیر قابل تصور است که خدای قادر مطلق، حاکم بر جهان خودش نباشد. حتی در امور یک حکومت خدانشناس، او همه چیز را تحت کنترل دارد.

۲- انتخاب استر (اس ۲: ۵-۱۸)

اکنون با مردخای، پسرعموی استر آشنا می‌شویم که در کنار هامان، بازیگران اصلی این نمایش هستند. بار دیگر دست خدا را در زندگی این زن یهودی دوست‌داشتنی در کار می‌بینیم. به عوامل مؤثر توجه کنید.

نقشه مردخای (اس ۲: ۵-۷). نام مردخای پنجاه و هشت بار در این کتاب آمده است که هفت بار با عنوان "یهودی" به او اشاره شده (۲: ۵، ۵: ۱۳، ۶: ۱۰، ۸: ۷، ۹: ۲۹، ۳۱ و ۱۰: ۳). جد او، قیس، در میان یهودیانی بود سکه طی دومین تبعید در سال ۵۹۷ ق.م از اورشلیم به بابل آمدند (۲- پادشاهان ۲۴). کورش پادشاه پارس، در سال ۵۳۹ وارد بابل شد و یک سال بعد به یهودیان اجازه داد که به سرزمین خود باز گردند و حدود ۵۰۰۰ نفر به این بازگشت پاسخ مثبت دادند (عزرا ۱: ۲). سایر یهودیان طی سال‌های بعد به اسرائیل برگشتند اما مردخای تصمیم گرفت در پایتخت پارس بماند.

در حالیکه بابلی‌ها زندگی را برای یهودیان دشوار می‌ساختند، پارسیان با بیگانگان ملایم‌تر بودند و بسیاری از یهودیان در سرزمین اسیرکنندگان خود پیشرفت کردند. بالاخره مردخای دارای یک موقعیت اداری در دولت شد و دم دروازه پادشاه می‌نشست (اس ۲: ۲۱). احتمال دارد که این موقعیت را پس از تاجگذاری استر به دست آورده باشد، چرا که او باید در حرمسرای زنان رفت و آمد می‌کرد تا از احوال دختر خوانده‌اش با خبر شود (آیه ۱۱). در حالیکه اگر او یکی از مامورین پادشاه بود، حتماً به اطلاعات درونی دربار دسترسی می‌داشت.

استر دخترعمو و نیز دخترخوانده مردخای بود (آیه ۱۵). نام فارسی او استر به معنی "ستاره" و نام عبری او هَدَسَه به معنی "مورْد" است (قابل توجه این که درخت مورْد گل‌هایی شبیه ستاره دارد). او زن زیبایی بود که وی را به حرمسرای پادشاه بردند. یک ضرب‌المثل انگلیسی می‌گوید: "زیبایی شاید برگ‌های خوب و فریبنده‌ای داشته باشد، اما میوه تلخی دارد." می‌توانیم تجسم کنیم که چطور زنان جوان در امپراطوری تاسف می‌خورند از اینکه زیبا متولد شده‌اند!

یکی از عوامل کلیدی موجود در این داستان این است که مردم شوشن نمی‌دانستند مردخای و استر یهودی هستند. کارکنان کاخ زمانی دانستند که مردخای یهودی است که خودش آن را گفت. (۴:۳)، و پادشاه در دومین ضیافت وقتی استر، او و هامان را دعوت کرد، از این امر آگاهی یافت (فصل ۷).

این حقیقت ما را با بعضی مشکلات مواجه می‌سازد. اولاً اگر استر و مردخای خود را پارسی جا می‌زدند، بی‌شک نمی‌توانستند غذای حلال خود را بخورند و شریعت موسی را اطاعت کنند. اگر آنها فقط قوانین مربوط به مواد غذایی را رعایت می‌کردند، چه برسد به قوانین مربوط به جداسازی خویشتن و امور عبادتی، ملیت حقیقی آنها به سرعت فاش می‌گشت. اگر استر در مدت یک سال آمادگی خود (۱۲:۲) یا در طول چهار سالی که ملکه بود (۱۶:۲ و ۷:۳) ایمان خود را رعایت می‌کرد، پنهان کاری او نمایان می‌گشت.

هرکسی حق دارد ملیت حقیقی خود را پنهان کند و این عمل گناه نیست. مردخای و استر تا وقتی کسی از آنها نمی‌پرسید، حق داشتند اصل و نسب خود را مخفی کنند. اگر مردم متوجه می‌شدند که این دخترعمو و پسرعمو غریبه‌اند، کارشان پایان می‌یافت. هیچ کس به آنها

دروغ نگفت. متیو هنری نوشته: "لازم نیست همیشه همه حقایق را گفت اگرچه هیچگاه نباید دروغ گفت." با این حال، تاسف‌بار است که استر و مردخای خدای اسرائیل را به آن قوم معرفی نمی‌کردند.

این از ترفندشان. درباره شیوه زندگی غیرحلال آنها چه می‌توان گفت؟ اگرچه شریعت موسی برای مدتی معین عطا شده بود و با مرگ مسیح بر صلیب به پایان می‌رسید، اما در آن موقع هنوز جاری بوده و از یهودیان انتظار می‌رفت تا از آن اطاعت کنند. دانیال و دوستانش هنگامی که در بابل می‌زیستند، بطور دقیق شریعت را رعایت می‌کردند و خداوند آنها را به خاطر وفاداری‌شان برکت داد (دان ۱). پس چرا او بی‌وفایی مردخای و استر را نادیده گرفت و باز هم از آنها در تحقق اهدافش استفاده کرد؟

اما حتی جدی‌تر از شیوه زندگی آنها، مشکل دیگر وجود یک یهودی در حرمسرا و سرانجام ازدواج او با یک غیریهودی است. شریعت موسی نه تنها از هر نوع رابطه جنسی نامشروع، بلکه از ازدواج‌های مختلط نیز (خروج ۲۰:۱۴، ۱۶:۳۴، لاو ۱۸، تث ۷:۱-۴) ممانعت به عمل می‌آورد، و عزرا و نحمیا باید مشکل ازدواج یهودیان با غیر یهودیان را حل می‌کردند (عزرا ۱۰-۹، نحمیا ۱۰:۳۰، ۱۳:۲۳-۲۷). اما خدا به یک دختر یهودی پاک اجازه داد تا زن پادشاهی غیریهودی و شهوتران گردد.

بعضی از پژوهشگران کتاب مقدس، کل این اقدام را "انتخاب ملکه زیبایی" در سرتاسر امپراطوری و استر را حریفی می‌دانند که احتمالاً نباید وارد آن مسابقه می‌گشت. آنها همچنین تاکید می‌نمایند که مردخای او را تشویق به این کار نمود چون می‌خواست شخصی نفوذی در امپراطوری جهت مواقع سختی داشته باشد. شاید این تفسیر درست باشد. اگرچه سایر پژوهشگران احساس می‌کنند که زنان داوطلب

نمی‌شدند، بلکه ماموران مخصوص پادشاه آنها را انتخاب و جمع می‌کردند. دختران را نمی‌زدیدند چون همه می‌دانستند که نمی‌توان به‌نحو مطلوب با خواسته یک فرمانروای شرقی مقابله کرد. لازم نیست استر را برای آنچه که اتفاق افتاد محکوم کنیم، چرا که شرایط موجود در کل خارج از کنترل او بود و خدا از آن شرایط برای خیریت قومش استفاده نمود.

وقتی وضع نابسامان قوم یهود در آن دوران، و نا اطاعتی بازمانده یهودیان در امپراطوری پارس، و نیز شیوه زندگی غیر روحانی مردخای و استر را بررسی می‌کنیم، آیا باز تعجب‌آور است که نام خدا در این کتاب ذکر نشده باشد؟ آیا انتظار دارید نام مقدس خدا را با وجود چنین مردم غیرمقدسی بشناسید؟

تشویق هیجای (استر ۲: ۱-۹). درست همانطور که یوسف در مصر (پید ۳۹: ۲۱) و دانیال در بابل (دان ۱: ۹) التفات یافتند، استر نیز در شوشن مورد توجه قرار گرفت. خدا بقدری بزرگ است که حتی می‌تواند در دل و فکر محافظ حرمسرا نیز کار کند. هیجای غیریهودی و شغلش تدارک لذات و تفریح پادشاه بود. او خدای حقیقی اسرائیل را نمی‌شناخت. با وجود این، نقش مهمی را در برنامه‌ای که خدا برای قومش تدارک دیده بود، بازی کرد. حتی امروزه نیز خدا در جاهایی که من و شما فکر می‌کنیم او غایب است، عمل می‌کند.

هیجای به مدت یک سال "معالجات زیبایی" داشت تا زندهای حرمسرا را برای پادشاه آماده کند. این کار، شامل رژیم‌های غذایی معین، استعمال عطرها و وسایل آرایش مخصوص و احتمالاً یک رشته آداب درباری می‌شد. آنها تربیت می‌شدند تا یک کار انجام دهند، یعنی ارضای تمایلات پادشاه. کسی که به بهترین نحو رضایت او را جلب می‌کرد، همسرش می‌شد. هیجای طبق مشیت الهی "معالجات خاصی"

به استر داد و بهترین جا را در خانه برای او و کنیزانش در نظر گرفت.

ملیت استر (اس ۲: ۱۰-۱۱). اگر استر از نژاد یهود نبود، هرگز نمی‌توانست این قوم را از قتل عام نجات دهد. سکوت این پسرعمو و دخترعمو درمورد ملیتشان، هدایتی از جانب خدا بود چون خدا با آنها کار خاصی داشت. در دنیای غیریهودیان، اشخاص ضد سامی فراوانی وجود داشتند و احتمالاً انگیزه مردخای از این کار، ایمنی شخصی خودشان بود. اما خدا نقشه‌ای بزرگتر داشت. استر و مردخای می‌خواستند در آرامش زندگی کنند، اما خدا از آنها استفاده کرد تا قوم یهود را زنده نگاه دارد.

تأیید پادشاه (اس ۲: ۱۲-۱۸). هر شب یک دختر برای پادشاه می‌آوردند و صبح او را به خانه مخصوص صیغه‌ها می‌فرستادند و دیگر هرگز با پادشاه نبود مگر اینکه او دختر را به خاطر می‌آورد و فرا می‌خواند. عاقبت چنین شهوترانی مهارنشده‌ای، اخشورش را به قدری خسته می‌کرد که احتمالاً قادر نبود یک دختر را از دیگری تشخیص دهد. این عشق نبود بلکه شهوترانی ناشناخته‌ای بود که زیادتیر و زیادتیر می‌طلبید و هرچه بیشتر تسلیم می‌شد، کمتر ارضاء می‌گشت. استر نزد هر کس که او را می‌دید، التفات می‌یافت و وقتی پادشاه او را دید به او تمایل بیشتری نسبت به زنان دیگر نشان داد. عاقبت کسی را یافته بود که جانشین و شتی شود. عبارت "پادشاه استر را دوست داشت" نباید اینگونه تعبیر شود که اخشورش ناگهان با عاطفه‌ای پاک و وقف‌شده عاشق استر شد. یکی از ترجمه‌های کتاب مقدس این جمله را بهتر بیان می‌کند: "حال، پادشاه نسبت به سایر زنان بیشتر مجذوب استر گشت" (آیه ۱۷). این واکنش از جانب خداوند بود چرا که

می‌خواست استر در کاخ سلطنتی باشد تا بتواند برای قومش شفاعت کند. "خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است" (اعمال ۱۵:۱۸).

درخور توجه است که استر خود را به دستان هیجای سپرده و آنچه او می‌گفت انجام می‌داد. هیجای سلیقه و علاقه پادشاه را می‌دانست و چون استر را دوست داشت، مطابق آن او را می‌آراست. چون او بسیار زیبا و "خوب صورت و نیکو منظر" بود، به "وسایل اضافی" که سایر زنان نیاز داشتند احتیاج نداشت (ر.ک. ۱- پطرس ۳: ۱-۶).

پادشاه شخصا استر را تاجگذاری کرد و او را ملکه جدید امپراطوری نامید. سپس نمایندگان خود را احضار نمود و ضیافت بزرگی ترتیب داد. (این ضیافت چهارم در کتاب است. پادشاهان پارسی از هر فرصتی جهت جشن گرفتن استفاده می‌کردند!) اما بزرگواری پادشاه حتی مردم عادی را هم در بر گرفت چون در سراسر قلمرو خود تعطیلی ملی اعلام نمود و هدایایی بین مردم توزیع کرد. این تعطیلی شاید مشابه "سال یوبیل" عبرانیان باشد و به احتمال قوی مالیات‌ها لغو، غلامان آزاد می‌شدند و کارگران استراحت می‌یافتند. اخشورش می‌خواست همه نسبت به ملکه تازه‌اش احساس خوبی داشته باشند.

۳- دخالت مردخای (اس ۲: ۱۹-۲۳)

دومین مرحله "جمع آوری دختران" در آیه ۱۹ ذکر شده و احتمالا به این معنی است که ماموران پادشاه به جمع آوری دختران زیبا برای حرمسرای او ادامه می‌دادند، چرا که اخشورش مردی نبود که فقط یک زن داشته باشد و بقیه عمر خود را فقط با استر بگذراند. از آنها تشکر به عمل می‌آمد و به خانه فرستاده می‌شدند. من تفسیر اول را ترجیح

می‌دهم. ملکه یا غیر ملکه، مردی مانند اخشورش حاضر نمی‌شد تعدادی از دختران زیبا را از قصر خود آزاد سازد.

اما بسیار مهم است که ما اکنون در آیه ۱۹ مردخای را در موقعیت احترام و اقتدار می‌بینیم که کنار دروازه پادشاه می‌نشیند (۴:۲، ۵:۱۳). دروازه در شرق معادل دادگاه‌های کنونی ما بود، محلی که مشاغل اداری مهمی در آنجا صورت می‌گرفت (روت ۴:۱، دان ۲:۴۸-۴۹). شاید استر ملکه از نفوذ خود برای این شغل پسرعمویش استفاده کرده بود.

بار دیگر ما از مشیت الهی در زندگی مردی که احترامی برای خدای اسرائیل قائل نبود، متحیر می‌گردیم. مردخای و استر هیچیک ملیت حقیقی خود را آشکار نکرده بودند، شاید لازم باشد آنها را در زمره نیقودیموس و یوسف رامه‌ای قرار دهیم که جزو "شاگردان مخفی" بودند، اما خدا از آنها برای محافظت و تدفین پیکر عیسی استفاده نمود (یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲). همانند این دو مرد، مردخای و استر در پایتخت "پنهان" بودند، چون خدا کار خیلی خاصی برای آنها داشت که انجام دهند. مردخای قادر نبود از موقعیت خود هم برای خیریت پادشاه استفاده کند و هم برای خیریت یهودیان.

در دادگاه‌های شرقی، توطئه‌های درباری امری عادی بود. فقط تعداد اندکی از ماموران به پادشاه دسترسی داشتند (اس ۱:۱۰، ۱۴) و اغلب از این امتیاز جهت رشوه گرفتن از مردمی که نیازمند کمک پادشاه بودند استفاده می‌کردند. به همین دلیل همکاران دانیال او را دوست نداشتند چون بسیار صادق بود (ر.ک. دانیال فصل ۶).

شاید طرفداران وشتی به خاطر انزجار از اقدام اخشورش در خصوص تاجگذاری ملکه جدید، این قتل را ترتیب داده بودند یا شاید این دو مرد از استر متنفر بودند چون او غریبه بود. مطابق سنت

پادشاهان پارسی باید همسرانشان را از میان زنان هفت خانواده اصیل مملکت انتخاب می‌کردند، اگرچه همیشه از این سنت اطاعت نمی‌شد. شاید این توطئه‌گران نیز سنت‌گرا بودند و یک "شخص معمولی" را بر تخت تحمل نمی‌کردند.

اخشورش تقریباً از قدرت، ثروت و لذت نامحدود لذت می‌برد. او را از مشکلات روزمره زندگی دور نگاه می‌داشتند (اس ۴:۱-۴). اما این امر ایمنی شخصی او را تضمین نمی‌کرد. باز هم این احتمال وجود داشت که افراد برضد پادشاه توطئه کرده، زندگی او را در معرض تهدید قرار دهند. در واقع چهارده سال بعد از این، اخشورش به قتل رسید!

خدا تحت مشیت خود، مردخای را قادر ساخت تا توطئه را شنیده و استر ملکه را با خبر کند. وقتی استر ماجرا را به پادشاه گفت، در واقع امتیاز فاش کردن توطئه را به مردخای بخشید و بدین ترتیب بود که نام مردخای در شرح وقایع رسمی مکتوب گشت. این امر نقش مهمی در وقایع چهارسال بعد دارد (۱:۶ به بعد).

عبارت "بر دار کشیدند" (اس ۲:۲۳)، احتمالاً به معنی چهار میخ کردن بر تیر است که یکی از اشکال رایج اعدام در میان پارسیان بود که به سخت‌گیری بر زندانیان مشهور بودند. شکل رایج اعدام در میان یهودیان سنگسار بود. اما در صورتیکه می‌خواستند قربانی را تحقیر کنند، تا غروب خورشید جنازه را بر درختی آویزان می‌کردند (نت ۲۱:۲۲-۲۳).

مردخای هیچ تشویق و پاداشی برای نجات زندگی پادشاه دریافت نکرد. اما این امر اهمیتی نداشت چرا که خدا نظارت داشت تا حقایق بطور دائم ثبت شود و در زمان مناسب از آنها استفاده خوبی کرد. اعمال نیک ما مانند بذرهایی است که با ایمان کاشته می‌شود و ثمرات

آنها همیشه بلافاصله ظاهر نمی‌گردد. "بلا گناهکاران را تعاقب می‌کند، اما عادلان جزای نیکو خواهند یافت" (امث ۱۳:۲۱). یوسف همسلولی خود را یاری کرد و آن مرد نیکویی او را به مدت دو سال بالکل فراموش نمود (پید ۲۳:۴۰، ۱:۴۱). اما همیشه وقت خدا عالی است و توجه دارد که هیچ عمل نیکویی هدر نرود. اما نقشه‌ای که مردخای با موفقیت کشف نمود، با نقشه‌ای که چهار سال بعد فاش کرد و توسط هامان، دشمن یهودیان برنامهریزی و اجرا شده بود، قابل مقایسه نیست.

دشمنی قدیمی با نامی جدید

استر فصل ۳

مرد شروری تخت خدای قادر مطلق را به مبارزه می‌طلبد

به مدت چهار سال در شوشن همه چیز آرام بود. استر به عنوان ملکه سلطنت می‌کرد و مردخای به شغل خود کنار دروازه مشغول بود. سپس شرایط تغییر کرد و همه یهودیان امپراطوری فقط به خاطر ارضای حس تنفر مردی به نام هامان در خطر مرگ قرار گرفتند. کتاب استر یکی از پنج کتاب عهدعتیق است که یهودیان آن را "نوشته‌ها" یا "پنج مگیلوت" می‌نامند (مگیلوت در عبری یعنی "طومار") و چهار کتاب دیگر عبارتند از روت، جامعه، غزل غزل‌ها و مراثی. هر سال در جشن پوریم، کتاب استر در کنیسه با صدای بلند خوانده می‌شود و هر وقت قاری نام هامان را ذکر می‌کند، مردم پای‌هایشان را به زمین کوبیده و با صدای بلند فریاد می‌زنند: "نام او نابودشود!" برای یهودیان در هر جای دنیا، هامان مظهر کسی است که سعی کرده قوم اسرائیل را ریشه‌کن کند. این فصل توضیح می‌دهد که چرا هامان اینقدر مرد خطرناکی بود.

۱- تبار او (اس ۳: ۱)

هامان "اجاجی" بود، یعنی یا اهل منطقه‌ای بود در امپراطوری پارس معروف به اجاج، یا از تبار اجاج، شاه عمالیقیان (۱-سمو ۸: ۱۵). اگر مورد دوم درست باشد، پس راحت می‌توان درک کرد که چرا هامان از یهودیان اینقدر متنفر بود. خدا جنگ با عمالیقیان را

اعلام کرده بود و می‌خواست نام و خاطره آنها از روی زمین محو شود.

ماجرا به زمان خروج اسرائیل از مصر باز می‌گردد (خروج ۱۷: ۸-۱۵)، زمانیکه عمالیقیان به صفوف پشتی قوم حمله کردند (تث ۲۵: ۱۸). پس از امر موسی به یوشع جهت جنگ با عمالیقیان، او بر روی کوه شفاعت کرد و یوشع پیروزی بزرگی کسب نمود. خدا به موسی گفت که در کتاب بنویسد که بر ضد عمالیقیان اعلام جنگ نموده و روزی آنها را به خاطر آنچه که با قوم او کرده‌اند، کاملاً نابود خواهد ساخت. موسی به اسرائیلیان حمله خائنانه عمالیقیان را قبل از اینکه وارد سرزمین موعودشوند، یادآوری نمود (تث ۲۵: ۱۷-۱۹).

نخستین پادشاه اسرائیل، یعنی شائول بود که از خدا امر یافت که عمالیقیان را نابود کند (۱- سمو ۱۵)؛ او از ماموریت خود سرپیچی کرد و تاج و تخت خود را از دست داد (یک عمالیقی بود که ادعا کرد که شائول را در میدان جنگ کشته است؛ ر.ک. ۲- سمو ۱: ۱-۱۰). چون شائول بطور کامل از خداوند اطاعت نکرد، بعضی عمالیقیان زنده ماندند و یکی از اعقاب آنها به نام هامان، تصمیم گرفت دشمن قدیمی قومش یعنی یهودیان را از میان بردارد. درخور توجه است که شائول پادشاه، بنیامینی بود و از نابود کردن عمالیقیان سر باز زد و مردخای نیز بنیامینی بود (اس ۲: ۵) که نبرد را ادامه داد و هامان را مغلوب ساخت. این مساله نیز قابل توجه است که بنیانگذار عمالیقیان شخصی از نسل عیسو (پید ۳۶: ۱۲) و عیسو دشمن برادرش یعقوب بود. این عرصه دیگری در اختلاف دیرینه میان جسم و روح، شیطان و خداوند، طریق ایمان و طریق دنیا بود.

همه چیز در ارتباط با هامان نفرت‌انگیز است؛ هیچ ویژگی‌ای در این مرد نمی‌توان یافت که درخور تحسین باشد. در واقع خدا از تمام خصوصیات هامان تنفر داشت. "شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است. چشمان متکبر و زبان دروغگو، دست‌هایی که خون بی‌گناه می‌ریزد، دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند، پای‌هایی که در زیان‌کاری تیزرو می‌باشند، شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود و کسی که در میان برادران نزاع‌ها بپاشد" (امت ۶: ۱۶-۱۹). در حالیکه کتاب استر را می‌خوانید، این هفت ویژگی بد را به خاطر بسپارید چرا که آنها را در این مرد گمراه به‌صورت مجسم مشاهده می‌کنید.

۲- قدرت او (اس ۳: ۱)

در فاصله زمانی میان سال هفتم تا دوازدهم سلطنت اخشورش (آیه ۱۶: ۲، ۷)، او تصمیم گرفت هامان را مسئول اصلی در امپراطوری سازد. تصور کنید: مردخای زندگی پادشاه را نجات داده و حتی کلمه تشکرآمیزی نشنیده بود، چه رسد به پاداش. اما هامان شرور کاری انجام نمی‌داد اما مورد تشویق قرار می‌گرفت. بی‌عدالتی‌های علنی و بی‌شماری در این زندگی وجود دارد، اما خدا می‌داند چه کار کند و هرگز عادلان را فراموش نمی‌نماید و اعمال آنها را بی‌پاداش نخواهد گذاشت (ر.ک. مز ۳۷).

احتمالا هامان برای این موقعیت جدید و پرافتخار، چاپلوسی و تملق کرده بود، زیرا او شخصی بود با چنین خصوصیتی. او مرد مغروری بود که هدفش رسیدن به قدرت و تأیید بود و همانطور که دیدیم اخشورش مردضعیف و ساده‌لوحی بود که نسبت به تملق آسیب‌پذیر و در فکر جلب رضایت مردم بود. بدین ترتیب کار هامان دشوار نبود.

بعضی از صاحب‌نظران کتاب‌مقدس در هامان تصویری از آن "مرد بی‌دین" را دیده‌اند که روزی ظاهر شده و بی‌رحمانه بر بشریت حکمرانی خواهد کرد (۲-تسال ۲، مکا ۱۳). هامان قدرت بزرگی از جانب پادشاه داشت و شیطان قدرت بزرگی به فرمانروای این دنیای شرور خواهد داد که ما آن را دجال یا ضد‌مسیح می‌نامیم (مکا ۴، ۲: ۱۳). همانطور که هامان از یهودیان تنفر داشت و می‌خواست آنها را نابود سازد، ضد‌مسیح نیز موج ضدیهودی را در سرتاسر جهان هدایت خواهد کرد (۱۲: ۱۳-۱۷). ابتدا او تظاهر به رابطه دوستانه با اسرائیل خواهد کرد و حتی پیمانی جهت محافظت آنها خواهد بست؛ اما سپس عهد را شکسته و با همان اشخاصی که قول کمک به ایشان داده بود، ضدیت خواهد نمود (دانیال ۹: ۲۴-۲۷). همانطور که هامان سرانجام مغلوب و داوری شد، ضد‌مسیح نیز توسط عیسی مسیح مغلوب و به دریاچه آتش افکنده خواهد شد (مکا ۱۱: ۱۹-۲۰).

خدا اجازه داد که هامان به این مقام بالا منصوب شود چون اهدافی داشت که می‌خواست از طریق او انجام دهد (ر.ک. روم ۹: ۱۷). خدا وعده‌های خود را جدی می‌گیرد و عهد خود را با قومش نمی‌شکند. دوست من، جی. ورنون مکی عادت داشت بگوید: "یهودیان در مراسم تدفین هر کس که از بین امتهای قصد نابودی آنها را داشته شرکت کرده‌اند،" و هامان نیز از این قاعده مستثنی نبود.

آنچه مردم با قدرت انجام می‌دهند، آزمایشی جهت شخصیت آنهاست. آیا آنها از قدرت خود برای تشویق یا کمک به دیگران استفاده می‌کنند؟ آیا خود را جلال می‌دهند یا خدا را؟ به دانیال نیز مانند هامان، موقعیت بالایی داده شد، اما او از قدرت خود برای احترام به خدا و کمک به دیگران استفاده کرد (دانیال ۶). البته تفاوت میان دانیال و

هامان اینست که دانیال مرد فروتن خدا بود، اما هامان مرد مغرور دنیا.

۳- تکبر او (ا س ۳: ۲-۶)

او فقط به مقام بالا و کاربرد آن قانع نبود. هامان می‌خواست تا آنجا که می‌تواند، تأیید و احترام به دست آورد. از آنجا که مردم باستان در خاور نزدیک عادت به نمایش عمومی تکریم و تعظیم داشتند، پادشاه باید فرمان خاصی در ارتباط با هامان صادر می‌کرد، وگرنه مردم نزد او زانو نمی‌زدند. هامان مردی کوچک در مقامی بزرگ بود و سایر اشراف بیش از او شایستگی داشته و با رغبت او را تأیید نمی‌کردند. این حقیقت دلیل دیگری است که هامان این مقام را کسب نکرد، بلکه آن را دزدید. اگر او مسئول شایسته‌ای بود، سایر رهبران او را با شادی تأیید می‌کردند.

غرور چشم انسان را به روی خصوصیات واقعی‌اش می‌بندد و باعث می‌شود بر آنچه واقعاً استحقاقش را ندارند پافشاری کنند. والتر ساویج لاندنر، مقاله‌نویس انگلیسی (۱۸۶۴-۱۷۷۵) نوشت: "وقتی مردان کوچک سایه بلندی بر روی زمین دارند، این نشانه آن است که خورشید در حال غروب است." هامان به راستی مرد کوچکی بود، اما تکبرش او را واداشت که خود را بزرگتر از آنچه واقعاً بود، بنمایاند. ایزوپ در حکایت خود می‌نویسد: "احمق‌ها احترامی را که به منصبشان گذاشته می‌شود به خود می‌گیرند." و این اصل در مورد هامان کاملاً صدق می‌کند. او به دلیل شخصیت یا استطاعت خود تأیید نشد بلکه به‌خاطر منصبی که اشغال کرد و نیز به‌خاطر فرمان پادشاه.

آلبرت آینشتاین می‌گوید: "سعی نکنید انسان موفقی شوید، بلکه سعی کنید انسان ارزشمندی گردید." انسان‌های ارزشمند تاییدی را که سزاوارش هستند، بدست می‌آورند.

شاید ارتقاء هامان بدترین خصوصیات را در او ظاهر کرد، اما بهترین خصوصیات را در مردخای نمایان ساخت، چون مردخای امتناع ورزید که به هامان تعظیم کند. باید به‌خاطر داشت که وقتی یهودیان در حضور اشخاص بزرگ تعظیم می‌کردند- همانگونه که مسیحیان امروزه به نشانه احترام به بزرگان این عمل را انجام می‌دهند- فرمان دوم را نقض نمی‌کردند (خروج ۲۰:۴-۶). برای نمونه، زمانی‌که ابراهیم درمورد مقبره ساره با بنی حت به توافق رسید، در مقابل آنها تعظیم کرد (پید ۲۳:۷). برادران یوسف نیز با این تصور این که او مقامی مصری است، در مقابلش تعظیم نمودند (۲:۴۲). داود حتی در مقابل شائول تعظیم کرد (۱-سمو ۲۴:۸) یعقوب و خانواده‌اش در حضور عیسو تعظیم نمودند (پید ۳۳:۳-۶، ۷). یهودیان نیز به یکدیگر تعظیم می‌کردند (ر.ک. ۲-سمو ۱۴:۴ و ۲۸:۱۸).

انبوه خلق کنار دروازه بودند و عده‌ای از هامان درخواست می‌کردند تا برایشان نزد پادشاه شفاعت کند. از این رو هامان متوجه نشد که مردم در حال تعظیم بودند، در حالیکه مردخای ایستاده بود. سایر مامورین کنار دروازه راجع به رفتار مردخای از او سؤال کردند، و آن وقت بود که مردخای بطور صریح اعلام کرد که یهودی است (اس ۳:۳-۴). احتمالاً مامورین سلطنتی به مدت چند روز برسر این موضوع با مردخای بحث می‌کردند و می‌کوشیدند نظر او را تغییر دهند؛ سپس رفتار او را به هامان گزارش دادند. از آن پس هامان به مردخای می‌نگریست و به خشم خود دامن می‌زد، البته نه تنها نسبت به مرد کنار دروازه، بلکه نسبت به تمام یهودیان موجود در امپراطوری.

چرا مردخای امتناع ورزید که در مقابل هامن تعظیم کند؟ در وجود این یهودی چه بود که مانع از انجام کاری می‌شد که دیگران انجام می‌دادند؟ حتی اگر مردخای نمی‌توانست به این مرد احترام بگذارد، حداقل می‌توانست به منصب او و به پادشاهی که آن منصب را به هامن داده بود، احترام بگذارد.

فکر می‌کنم به این دلیل که هامن عمالیقی بود و آنها علناً دشمن یهودیان بودند. خداوند قسم خورد و اعلام جنگ خود را به عمالقیان به نوشته در آورد تا نسل اندر نسل با آنان بجنگد (خروج ۱۷:۱۶). چگونه مردخای می‌توانست در مقابل دشمن خدا و یهودیان کرنش کند؟ او نمی‌خواست در ارتباط با آنچه یوآب به داود پادشاه گفته بود تقصیر کار باشد: "دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی" (۲- سمو ۱۹:۶).

خصومت مردخای با هامن مجادله شخصی با یک مرد مغرور و دردرساز نبود. بلکه او با این کار اعلام کرد که در نبرد قومی میان یهودیان و عمالقیان طرف خداست. مردخای نمی‌خواست مرتکب همان اشتباهی شود که جدش شائول پادشاه شد که اینچنین نسبت به دشمنان خدا ملایم بود (۱- سمو ۱۵). چون شائول با عمالقیان سازش کرد، تاج خود را از دست داد؛ اما مردخای چون با آنها ضدیت کرد، عاقبت تاج را بدست آورد (اس ۸:۱۵).

به خاطر داشته باشید که نابودی یهودیان یعنی پایان وعده مسیح برای جهان. خدا به این دلیل وعده داد که قومش را محافظت می‌نماید تا آنها وسیله‌ای شوند که خدا بتواند کلمه یعنی پسر خود را به جهان بفرستد. اسرائیل باید برکت نجات را برای تمام قومها به ارمغان می‌آورد (پید ۱۲:۱-۳ ، غلا ۳:۷-۱۸). مردخای نسبت به هامن انزجار شخصی نداشت بلکه در خدمت نبرد همیشگی خدا با کسانی بود

که برای ابلیس کار می‌کنند و می‌کوشند تا مانع انجام اراده خدا در این جهان گردند (پید ۳: ۱۵).

مردخای تنها شخص در کتاب مقدس نیست که به خاطر وجدانش "سرپیچی مدنی" نمود. قابله‌های عبرانی از دستورات فرعون نااطاعتی کردند و اطفال یهودی را نکشتند (خروج ۱: ۱۵-۲۲). دانیال و سه دوستش نیز امتناع ورزیدند از اینکه در مقابل تمثال نبوکدنصر زانو بزنند (دان ۳). رسولان امتناع ورزیدند از اینکه در اورشلیم شهادت ندهند و اعلام کردند: "خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود" (اعمال ۵: ۲۹). این عبارت می‌تواند اعتراف عالی ایمان و یا فرار نفرت‌انگیز از زیر بار مسئولیت باشد که به دل‌گوینده آن بستگی دارد.

اما لطفا توجه کنید که در هر یک از این نمونه‌ها، قوم کلام هدایت‌کننده‌ای از سوی خدا داشت که به آنها اطمینان خاطر می‌داد که اراده او را انجام می‌دهند. و نکته بعدی اینکه در هر مورد، ایمانداران مهربان و قابل احترام بودند. آنها دست به آشوب نمی‌زدند، یا ساختمان‌ها را برای "راحتی وجدان" آتش نمی‌زدند چون قدرت‌های مدنی از جانب خدا مقرر شده است (روم ۱۳). ناطاعتی از قانون برای مسیحیان امری خطرناک است و اگر قصد چنین کاری را داریم، باید تفاوت میان تعصب شخصی و اعتقاد راسخ کتاب مقدسی را بدانیم.

مسئله دیگر اینست که با توجه به یهودی بودن مردخای، این عمل برای او و سایر یهودیان امپراطوری در دسرساز بود. اطاعت از وجدان و اراده خدا در اعتراض به قوانین مدنی عملی سطحی نیست که سرسری گرفته شود. بعضی اشخاصی که به "داشتن وجدان تظاهر می‌کنند" و مادر تلویزیون شاهد آنها هستیم، پیش از آنکه سربازانی باشند که به جنگ می‌روند، مقلدینی به نظر می‌آیند که به ضیافت

می‌روند. آنها هرگز نمی‌توانند درکنار اشخاصی مانند مارتین لوتر بایستند که اسقفان و حاکمان را با این جمله به مبارزه می‌طلبید: "وجدان و ضمیر من اسیر کلام خداست. من می‌ایستم و نمی‌توانم کاری انجام دهم!"

شاید مردخای در انجام اعمال مذهبی خود اشکالاتی داشت، اما باید او را به خاطر ایستادگی جسورانه‌اش تحسین کنیم. بی شک خدا، استر و مردخای را در این مناصب قرار داده بود تا آنها بتوانند قومشان را از نابودی نجات دهند. وقتی شهادت آنها را در به خطر انداختن زندگیشان ملاحظه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که غفلتشان در شریعت موسی امری اتفاقی است.

انزجار هامان از مردخای به زودی مانند تومور سرطانی به تنفر از تمام نژاد یهود گسترش یافت. هامان می‌توانست خطای مردخای را به پادشاه گزارش دهد و پادشاه او را حبس و یا اعدام کند. اما این عمل عطش هامان را جهت انتقام فرو نمی‌نشانند. تنفر او باید با بهایی بزرگتر، همچون نابودی کامل یک قوم، ارضا می‌گشت. هامان در قصرمانند یهودا دربالاخانه تبدیل به قاتل شد. مارک توآین، یهودستیزی را "حسادت بادکرده کوتاهفکری" نامید و درست می‌گفت.

۴- زیرکی او (اس ۳: ۷-۱۵)

گام‌هایی را که هامان شرور بر داشت تا نقشه‌اش را جهت نابودی قوم یهود عملی سازد، دنبال کنید.

او روز مورد نظر را انتخاب کرد (اس ۳: ۷). هامان و بعضی ستاره‌شناسان دربار قرعه انداختند تا روزی را جهت نابودی یهود تعیین کنند. این عمل قبل از اینکه هامان نقشه‌اش را با پادشاه مطرح

کند، بطور مخفیانه صورت گرفت. هامان می‌خواست مطمئن شود که خدایانش با او خواهند بود و نقشه‌اش موفق خواهد گردید.

مردم شرق در آن روزگار اغلب گام‌های مهم زندگی را با مراجعه به ستارگان و فال‌گیری بر می‌داشتند. یک قرن قبل از آن، وقتی نبوکدنصر و سردارانش نتوانستند در مورد عملیات نظامی به توافق برسند، دست از کار کشیدند تا با خدایانشان مشورت کنند. "زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دو راه ایستاده است تا تفال زند و تیرها را به هم زده، از ترافیم سؤال می‌کند و به جگر می‌نگرد" (حزقیال ۲۱:۲۱). واژه بابلی "پورو" به معنی "قرعه" است و به همین دلیل یهودیان عید خود را پوریم نامیدند (اس ۹:۲۶).

جالب است که هامان این جریان را در ماه نیشان آغاز کرد که همان ماهی است که یهودیان رهایی خود را از مصر جشن می‌گرفتند. وقتی ستاره‌شناسان در تقویم، ماه به ماه و روز به روز قرعه انداختند، به مناسبترین تاریخ رسیدند. روز سیزدهم از ماه دوازدهم (آیه ۱۳). این تصمیم بی‌شک از جانب خداوند بود چون بدینوسیله یهودیان یک سال کامل فرصت داشتند تا آماده شوند و استر و مردخای نیز وقت کافی جهت عملکرد داشتند. "قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است" (امت ۱۶:۳۳).

آیا هامان از این گزینش مایوس گشت؟ او شاید می‌خواست سریع وارد عمل شده و یهودیان را دستگیر نموده و نفرت خود را هرچه سریعتر ارضا نماید. از طرفی، او تقریباً یک سال وقت داشت که به نفرت خود دامن زده و نحوه انتقام را پیش بینی نماید؛ و این برای او عملی لذت‌بخشی بود. او می‌توانست یهودیان را هراسان ببیند و مشاهده کند که همه چیز تحت کنترل اوست. حتی اگر یهودیان از این تاخیر سود جسته و از امپراطوری پارس به جای دیگری می‌گریختند،

او می‌توانست آنها را تعقیب کند و اموال و دارایی را که پشت سر خود رها کرده بودند مصادره نماید؛ و این نقشه خوبی به نظر می‌رسید.

او از پادشاه اجازه خواست (اس ۳: ۱-۱۱). هامان نیز مانند شیطان، دشمن بزرگ یهودیان، قاتل و دروغ‌گوست (یوحنا ۸: ۴۴). ابتدا او حتی نام قومی را که سرنگون‌کننده پادشاهی معرفی کرد به پادشاه نگفت. توصیف مبهم او از موقعیت، خطر را شدیدتر جلوه می‌داد. این واقعیت که این قوم خطرناک در سرتاسر امپراطوری پراکنده شده‌اند، پادشاه را بیشتر ملزم می‌ساخت تا در مورد آنها اقدام نماید.

هامان قوم یهود را درست توصیف کرد که "... شرایع ایشان، مخالف همه قوم‌ها است" (اس ۳: ۸). شریعت آنها متفاوت بود چون یگانه قوم منتخب خدا بودند که شریعت مقدس خدا را از دست خودش دریافت کرده بودند. موسی می‌پرسد: "و کدام طایفه بزرگ است که فرایض و احکام عادلانه‌ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می‌گذارم، دارند؟" (تث ۴: ۸). و جواب اینست: "هیچ!"

هامان در این حقیقت که یک مرد، یعنی مردخای از یک جزء قانون سرپیچی کرد، اغراق نموده و آن را تبدیل به این اتهام کذب کرد که تمام یهودیان از تمام قوانین روی زمین سرپیچی کرده‌اند. ارمیای نبی به یهودیان در تبعید تعلیم می‌داد که مانند شهروندان خوب رفتار کنند و با اسیرکنندگان خود همکاری نمایند (ار ۲۹: ۴-۷)؛ و از شواهدچنین بر می‌آید که آنها اطاعت می‌کردند. اگر یهودیان امپراطوری پارس به‌کرات مرتکب آشوبگری یا خیانت می‌شدند، اخشورش تا آن موقع راجع به آنها چیزی می‌شنید. حتی اگر بعضی یهودیان در چند شهر کوچک از قوانین پادشاه نا اطاعتی می‌کردند، چرا باید تمام قوم اسرائیل برای تقصیر چند نفر نابود می‌شدند؟

تیر خلاص هامان در پایان سخنرانی‌اش وارد شد، وقتی پیشنهاد کرد که ۱۰۰۰۰ پاره نقره جهت امتیاز خلاصی امپراطوری از این قوم خطرناک به پادشاه می‌پردازد. طبق نظر هرودوت، تاریخ‌نویس یونانی، درآمد سالانه تمام امپراطوری پارس ۱۵۰۰۰ پاره نقره بود. در واقع هامان معادل دو سوم آن مبلغ هنگفت را به پادشاه تقدیم می‌کرد. به احتمال قوی هامان مرد بسیار ثروتمندی بود. البته او امید داشت که بخشی از این مبلغ را از اموال مصادره‌شده‌ای که از یهودیان به دست می‌آورد جبران کند.

پاسخ پادشاه در استر ۱۱:۳ ("هم نقره را به تو دادم") این نتیجه را می‌دهد که اخشورش پول را رد کرد و پیشنهاد کرد که هزینه‌ها را خود بپردازد. طبق عادات معمول آسیایی، شاه مودبانه هدیه ("قبول پول را") را رد کرد با این انتظار که هامان پافشاری نماید تا آن را بپذیرد. (معامله ابراهیم با بنی حث را در پید ۲۳ ببینید.) هامان می‌دانست که جنگ‌های یونان خزانه پادشاه را تهی کرده و اگر واقعاً قصد نداشت آن را بپردازد، چنین مبلغ هنگفتی را به یک حاکم پیشنهاد نمی‌کرد (ر.ک. اس ۷:۴).

پادشاه بدون هیچ سؤالی، انگشتر مهر سلطنتی را به هامان داد (ر.ک. ۸، ۲: ۸) که در نام پادشاه به او قدرت عمل می‌داد. او می‌توانست هر سندی را که دوست داشت، بنویسد و مهر پادشاه را روی آن بزند و آن سند باید در حکم قانون مورد قبول و اطاعت قرار می‌گرفت. اخشورش عمل ابلهانه‌ای کرد، اما براساس شخصیتش، اول کاری را انجام می‌داد و سپس پشیمان می‌شد. "هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد، برای وی حماقت و عار می‌باشد" (امت ۱۸: ۱۳).

او بلافاصله این سخن را منتشر کرد (اس ۱۲: ۳-۱۴). یهودیان برای جشن فصیح آماده می‌شدند و هامان با منشی‌های پادشاه سرگرم

نگارش قانون جدید و ترجمه آن به زبان‌های متعدد درون امپراطوری بود. مطالب قانون درآیه ۱۳ شبیه به تعالیمی است که وقتی سموئیل، شائول را برای هلاکت عمالیقیان می‌فرستاد، به او داد (۱-سمو ۱:۱۵-۳). یکی از تفاوت‌های اساسی این بود که شائول مجاز نبود اموال دزدی را بردارد، در حالیکه هامان و یارانش امیدوار بودند یهودیان را غارت کنند و ثروت عظیمی گرد آورند. سند رسمی به قاصدان سلطنتی داده شد تا آن را سریع به تمام قسمت‌های امپراطوری برسانند. اگر در یک حکومت باستانی، اخبار بد می‌توانست به سرعت آماده، ترجمه و منتشر شود، چرا اینقدر طول می‌کشد که کلیسا خبر خوش نجات از طریق ایمان به عیسی مسیح را انتشار دهد؟ به طور قاطع ما در دنیای کنونی خود افراد بیشتری در اختیار داریم تا اخشورش در امپراطوری خود. علاوه بر این، ما ابزار ارتباط و انتقال بهتری در اختیار داریم. مشکل باید در قاصدان باشد. پیغام آماده انتشار است، اما ما اشخاص کافی برای انتقال و نیز پول کافی برای فرستادن آنها نداریم.

کار به سرعت انجام شد، چون هامان نمی‌خواست اخشورش نظر خود را تغییر دهد. وقتی قانون را نوشتند و مهر زدند، در واقع نابودی یهودیان نیز مهر زده شد، چرا که قوانین مادی و پارسی غیر قابل تغییر بود (اس ۱:۱۹، ۸:۸، دان ۸:۶). نقشه دقیق هامان موثر واقع شد.

۵- بی‌تفاوتی او (اس ۳:۱۵)

هامان می‌توانست حکم مرگ هزاران انسان بی‌گناه را صادر کند و بعد با پادشاه در ضیافت بنشیند. چقدر سنگدل بود. او مانند اشخاصی بود که عاموس نبی توصیف کرده: "و شراب را از کاسه‌ها می‌نوشید

و خویشان را به بهترین عطریات تدهین می‌نمایید، اما بجهت مصیبت یوسف غمگین نمی‌شوید" (عاموس ۶:۶). اگرچه در نهایت هامان حکم مرگ خود را مهر کرد، چون در کمتر از سه ماه خودش کشته شد (اس ۹:۸).

هلن کلر می‌گوید: "شاید علم برای اکثر آفت‌ها مداوایی یافته باشد، اما هیچ‌کدام برای بدترین آنها که بی‌تفاوتی بشر است، نیافته است" (مذهب من). عیسی به وضوح در مورد بی‌تفاوتی در حکایت سامری نیکو (لوقا ۱۰:۲۵-۳۷) سخن گفت. او خاطر نشان ساخت که دو شخص مذهبی یعنی کاهن و لاوی، نیازهای مرد در حال مرگ را نادیده گرفتند، در حالیکه شخص سامری که بیگانه‌ای منفور بود، تمام تلاش خود را کرد تا از او مراقبت نماید. همچنین عیسی به وضوح فرمود که محبت خداوند باید موجب گردد تا ما همسایه خود را محبت نماییم و همسایه ما شخصی است که به ما احتیاج دارد.

از این رو، قبل از محکوم کردن هامان، بیایید دل‌های خود را تفتیش کنیم. در دنیای امروز میلیاردها گناهکار گمشده تحت حکم مرگ ابدی قرار دارند و بیشتر مسیحیان در این باره بسیار کم اقدام می‌کنند. می‌توانیم در ضیافت‌های کلیسایی خود بنشینیم، بدون اینکه حتی به فکر کمک جهت رساندن این پیغام باشیم. " پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهنده جهان بشود" (۱-یوحنا ۴:۱۴).

در ژوئن ۱۸۶۵، جی. هادسون تیلر، مبشر معروف در چین، به برایتون در انگلستان رفت تا با دوستانش مدتی بماند. او خسته و مریض و در پی اراده خدا برای آینده خدمت خود بود. در روز یکشنبه ۲۵ ژوئن "قادر نبود جمعیت انبوه و شاد را در خانه خدا ببیند." او بر روی ماسه‌ها قدم می‌زد و با تالم روحی در حضور خدا به خاک افتاد. خدا او را احیا نمود و او اعتماد کرد که خدا بیست و چهار کارمند

برای همکاری درچین آماده خواهد ساخت. دو روز بعد، او به بانک لندن رفت و حسابی به نام "بشارت درون مرزی چین" افتتاح کرد و این آغاز خدمت معجزه‌آسایی بود که تا امروز ادامه دارد.

در این گزارش عبارتی که دل مرا از جا می‌کند، این است که "قادر نبود جمعیت انبوه و شاد را درخانه خدا ببیند." بی‌شک نیکوست که در خداوند شادی کنیم و این کار را در خانه او انجام دهیم؛ اما لذت بردن هرگز نباید جایگزین احساس مسئولیت گردد. یکی از سرودها بیان می‌کند: "میزهای خداوند پر اما مزرعه‌هایش خالی است." همگی ما می‌خواهیم در جشن‌ها شادی کنیم اما نمی‌خواهیم پیغام نجات را به مردم برسانیم. ما نباید مانند هامان سنگدل باشیم و نسبت به فاجعه میلیاردها انسان گمشده در جهان بی‌احساس و بی‌تفاوت باشیم.

در مقایسه با شادی پادشاه و نخست وزیر، سنگینی و حیرت مردم شوشن را، چه یهودی و چه غیریهودی، به طور یکسان در بر گرفته بود. چه عاملی باعث این تغییر ناگهانی در سیاست گشت؟ چرا ناگهان یهودیان به عنوان دشمنان امپراطوری مورد هدف قرار گرفتند؟ آیا راه گریزی وجود داشت؟ موقعیت ناامیدکننده نبود چون خدا دو نفر یعنی مردخای و استر ملکه را در جای خاصی آماده کرده بود. خدا آماده اقدام بود.

روز تصمیم‌گیری

استر فصل ۴

ملکه به حساب می‌نشیند و بها را می‌پردازد

شاید حدود ۱۵ میلیون یهودی در سراسر امپراطوری پارس پراکنده بودند. اکنون به دلیل خصومت هامان و حماقت پادشاه، همگی آنها محکوم به مرگ بودند، مگر اینکه جلو چوبه‌های دار را گرفته و پادشاهی را ترک می‌کردند اما کجا می‌توانستند بروند؟ حتی سرزمین خودشان اسرائیل نیز امن نبود چون آنجا نیز تحت حکمرانی اخشورش بود. چون پارسیان "از هند تا حبش" (۱:۱) حکمرانی می‌کردند. پس جای بسیار کمی برای گریز آنها وجود داشت.

در امپراطوری واکنش نسبت به فرمان هامان چند گونه بود. هامان و پادشاه مصیبت یهودیان را به طور کامل نادیده گرفته و در یک جشن سلطنتی نشستند. در این میان مردم پایتخت بهت‌زده بودند و نمی‌دانستند چه کنند (۱۵:۳). استر ملکه هیچ خبری از خطری که او و قومش با آن مواجه بودند نداشت. در حالی که یهودیان در ولایتهای متعدد شروع به روزه و سوگواری نمودند (۳:۴). فقط یک مرد یعنی مردخای می‌توانست برای این خطر چاره‌ای بیندیشد. او بلا فاصله دست به کار شد.

۱- او نگرانی خود را ابراز کرد (اس ۳-۱:۴)

ظاهر و کردار مردخای (آیه ۱) نشان می‌داد که اندوهی بزرگ (۲- سمو ۱:۱۱-۱۲، ۱۳:۱۹) یا توبه‌ای عمیق (یونس ۳، نحیا ۱:۹-۱۰)

۲) دارد. مردخای از اینکه بگذارد مردم بدانند در چه وضعیتی است نمی‌ترسید. شرمسار هم نبود. او قبلا به ماموران کنار دروازه گفته بود که یهودی است و اکنون به تمام شهر می‌گفت که نه تنها یهودی بلکه مخالف این فرمان بی‌رحمانه است. اگر چه قابل اثبات نیست، اما عبارتی که معمولا به ادموند برک، سیاستمدار بریتانیایی نسبت داده می‌شود در اینجا صدق می‌کند که می‌گوید: "تنها کاری که لازم است تا شرارت پیروز شود، این است که انسان‌های خوب کاری انجام ندهند." "آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل مهیااند کوتاهی منما. اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزماینده دل‌ها نمی‌فهمد؟ و حافظ جان تو نمی‌داند؟ و به هر کس بر حسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟" این گفتار سلیمان از امثال ۱۱:۲۴-۱۲ به وضوح بیان می‌کند که ما نمی‌توانیم وقتی زندگی انسان‌ها در معرض خطر است بی‌تفاوت باشیم.

مردخای به بازدید تاسف‌بار خود از دروازه پادشاه که مرکز قضایی و تجاری شهر یعنی آمیزه‌ای از بازار و دادگاه بود، پایان داد. او فقط تا آنجا می‌توانست پیش برود، چرا که پادشاهان شرقی در بهشتی ساختگی زندگی می‌کردند تا از واقعیات زندگی دور بمانند. جورج. اچ. موریسون می‌گوید: "هیچکس با پلاس بر تن نمی‌بایست از دروازه وارد می‌شد. پادشاهان به هر قیمت باید اوقات خوش و زندگی راحت و مرفه خود را می‌داشتند. گویی هیچ صدایی نیست که آنها را بخواند" (کتاب شفق خدا). چقدر رفتار آنها با پادشاه و کاهن ما در آسمان متفاوت است که به ما خوشامد گفته و بارها و اندوه ما را بر خود می‌گیرد!

مردخای با پلاس و شیون خود در کنار دروازه، چه امیدی داشت؟ خوب، شاید کسی از درون قصر توجهش به او جلب شده و به استر

ملکه پیغام می‌داد. ندیمه‌های ملکه مردخای را می‌شناختند (اس ۲: ۱۱)، اگرچه از ارتباط او با ملکه را آگاه نبودند. و مردخای قبلا توسط بعضی خدمتکاران قدیمی ملکه، اطلاعاتی به او انتقال داده بود (۲: ۲۲). از آنجا که مردخای نمی‌توانست وارد حرمسرا و خانه زنان شود، این تنها امید او بود.

استر گزارشی دریافت نمود مبنی بر اینکه مردخای در پلاس و خاکستر و در حال سوگواری، کنار دروازه پادشاه نشسته است. چون علت این کار پسرعمویش را به او نگفتند، کار منطقی انجام داد و لباس‌های خوب برای مردخای فرستاد تا پلاس او توجه ماموران و نگهبانان پادشاه را جلب نکند. اگر پادشاه جهت شرفیابی نزد مردم به کنار دروازه می‌آمد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ آن وقت مردخای به دردر می‌افتاد.

انگیزه ملکه خوب بود اما روشش اشتباه. او باید قبل از اینکه برای مردخای لباس نو بفرستد، تحقیق می‌کرد که مشکل چیست. اگر اخشورش کنار دروازه ظاهر می‌شد شاید لباس آراسته مردخای موقتا او را از غضب پادشاه می‌رهانید، اما لباس نمی‌توانست یهودیان را از مجازات مرگی که هامن برایشان صادر کرده بود برهاند. به هر حال سوگواری مردخای توجه ملکه را جلب کرد و این همان چیزی بود که مردخای می‌خواست.

۲- او خطر را توضیح داد (اس ۴: ۴-۹)

امتناع از پوشیدن لباس‌های نو، به مردخای این فرصت را داد تا پیغام حیاتی خود را به ملکه برساند چون ملکه یکی از خواجه‌های خود را کنار دروازه فرستاد تا جویای مشکل شود. من شک دارم که هتاک متوجه نقش مهم خود در نقشه خدا برای شکست هامن و نجات

یهودیان شده باشد. خداوند بسیاری از اوقات در کار خود از اشخاص ناشناس برای انجام وظایف مهم استفاده می‌کند. نام پسر بچه‌ای که قرص نان و ماهی به عیسی داد چه بود؟ نام مردانی که پولس را با سبد از دیوار دمشق پایین فرستادند و او را نجات دادند چه بود؟ نام کنیز کوچکی که به نعمان گفت برود و نبی را ببیند چه بود؟ نمی‌دانیم! اما خدا این اشخاص را به کار برد تا اهدافش را تحقق بخشد. همانطور که درهای بزرگ حول لولاهای کوچک می‌گردد، اتفاقات بزرگ نیز حول اعمال "کوچک" و بعضی اوقات حول افراد گمنام می‌گردد.

مردخای نه تنها تمام حقایق را درباره فرمان می‌دانست، بلکه رونوشتی از آن را نیز به استر داد تا خودش بخواند. این امر ثابت می‌کند که او موقعیت بالایی در دولت داشت، موقعیتی که خدا جهت هدف نجات قوم یهود به او داده بود. اما مردخای کاری بیش از اطلاع‌رسانی به ملکه انجام داد. وی او را ترغیب کرد که ملیت حقیقی خود را آشکار سازد و به تخت سلطنتی نزدیک شده و برای قوم خود شفاعت کند.

وقتی مردخای به هتاک گفت که به ملکه بگوید "برای قوم خود" طلب رحمت کند، در واقع این حقیقت را افشا کرد که استر یهودی است. آیا این موضوع برای هتاک تکان‌دهنده بود یا شاید او خود نیز یهودی بود و به همین دلیل مردخای این سرّ را با او در میان گذاشت؟ یهودیان تبعیدی در امپراطوری پارس مانند دانیال و سه دوستش در بابل وارد خدمات سلطنتی می‌شدند.

حال، سؤال بزرگ این است که چطور استر ملکه به این بحران

پاسخ می‌دهد؟

۳- او ملکه را ترغیب نمود (اس ۴: ۱۰-۱۴)

به خاطر داشته باشید که مردخای نمی‌توانست با استر رو در رو صحبت کند و باید پیغامش را توسط هتاک می‌داد. استر شخصا احساس مردخای را حس نمی‌کرد و مردخای نیز کاملاً نمی‌توانست درک کند که استر چه احساسی دارد. چه قدر فرق دارد وقتی می‌توانیم صورت‌ها را ببینیم و صدای اشخاصی را که با آنها ارتباط برقرار می‌کنیم، بشنویم. بی شک هتاک به عنوان اتصال زنده میان دو شخص رنج‌دیده که در نجات قوم یهود دست داشتند، مسئولیت بزرگی بر دوش داشت.

پاسخ استر در آیات ۱۰-۱۱ بهانه نبود، بلکه توضیح بود. او آنچه را که خود مردخای می‌دانست یادآوری نمود که هیچ کس حتی ملکه نیز نمی‌تواند با شتاب به تخت نزدیک شده و تقاضای اجازه ملاقات فوری با پادشاه نماید. اگر استر چنین کاری می‌کرد، باید دست از زندگی خود می‌شست. پادشاه پارس نه تنها از مشاهده اندوه و شنیدن اخبار بد، بلکه همچنین از مزاحمت‌هایی که می‌توانست در برنامه او مداخله ایجاد کند، محافظت می‌شد.

دوباره تکرار می‌کنم که من بر این باور نیستم که استر بهانه آورده باشد، بلکه بیشتر تقاضایی است که مردخای راهنمایی‌های لازم را به او بدهد. مردخای اصول تشریفاتی قصر را می‌دانست. او مرد بود و با جریانات کار ارتباط داشت؛ اما استر در حرمسرا منزوی بود و قادر به تعیین خط مشی لازم جهت حل مشکل نبود. علاوه بر این، یک ماه می‌شد که او شاه را ندیده بود و احتمال داشت که به دلایلی از نظر او افتاده باشد. اخشورش شخصی غیرقابل پیش‌بینی بود و استر نمی‌خواست وضع را بدتر کند.

به عقیده من، مردخای پیغام استر را اشتباه برداشت کرد. او فکر می‌کرد که استر سعی دارد ملیت خود را پنهان سازد و از بار مسئولیت

حضور در مقابل پادشاه شانه خالی کند. شاید اگر مردخای شخصاً او را می‌دید و سخنان او را می‌شنید، به‌گونه‌ای متفاوتی قضاوت می‌کرد. مردخای در پاسخ به استر سه حقیقت مهم را خاطر نشان ساخت. اول اینکه گفت که سکونت استر در قصر تضمین نمی‌کند که او از مرگ جان سالم به دربرد. فرمان سلطنتی می‌گفت: "همه یهودیان" (۱۳:۳) و هامان چنین در نظر داشت که تا آخرین شخص یهودی را یافته و به قتل برساند، حتی آنهایی که در قصر هستند. احتمالاً در قصر اشخاصی بودند که هنوز به وشتی وفادار بودند و از مشاهده برکناری استر ملکه شاد می‌گشتند.

دوم مردخای یادآوری نمود که سکوت استر مانع نمی‌گردد که رهایی از جای دیگر حاصل شود. در اینجا اشاره به مشیت الهی است، اگرچه نام خدا ذکر نشده است. مردخای با شناخت عهد ابراهیم (پید ۱۲:۱-۳)، ایمان داشت که قوم اسرائیل از نابودی محفوظ می‌ماند. با وجود این، به استر هشدار داد که حتی اگر رهایی از راه برسد، بعضی یهودیان از جمله استر ممکن است کشته شوند.

چرا باید خدا "راحت و نجات" را برای قوم یهود می‌فرستاد، اما اجازه می‌داد استر و بستگانش کشته شوند؟ شاید مردخای این را تنبیهی برای عدم تمایل او به شفاعت جهت مردم می‌دید. اگر بتوانیم نیکی کنیم اما از انجام آن سر باز بزنیم، این گناه است (یعقوب ۴:۱۷). از این رو استر به جای اینکه با سکوتش خود را محافظت کند، باید خود را درگیر خطر جدی‌تری می‌کرد. هامان و مامورانش به راحتی می‌توانستند او را در قصر بیابند و جانش را بگیرند.

مردخای بر حقیقت سومی نیز تاکید گذارد: وجود استر در قصر تصادفی نبود، چرا که "به جهت چنین وقت به سلطنت" رسیده بود (اس ۴:۱۴). او نگفت که خدا استر را در آنجا قرار داده است، اما

عبارتش همین مفهوم را می‌رساند. اگر استر فقط زمانی را صرف مرور برزندگی‌اش می‌کرد، متوجه هدایت الهی در تمام مسیر می‌گشت. حال اگر خدا او را بر تخت نشانده بود، پس هدفی در نظر داشت که اکنون آشکار می‌گشت: او در آن موقعیت قرار داشت تا برای قومش شفاعت کند. سخنان یوسف به برادرانش را به خاطر بیاوریم: "شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید چنانکه امروز شده است" (پید ۲۰:۵۰).

وقتی به سخنان مردخای فکر می‌کنید، بعضی حقایق اساسی را در زمینه مشیت الهی می‌آموزید که برای مسیحیان امروزی مهم است. اول اینکه خدا دارای اهدافی متعالی است که می‌خواهد در این دنیا تحقق یابد. اهداف خدا دربرگیرنده قوم یهود و امت‌هاست و شامل کلیسا نیز می‌گردد. خدا هم به فکر تکتک افراد است و هم به فکر ملت‌ها. اهداف او به زندگی ملکه‌ها، پادشاهان و مردم عادی، اشخاص روحانی و پلید مربوط می‌شود. جایی در این دنیا وجود ندارد که خارج از نفوذ اهداف خدا باشد.

مردخای تصریح نمود که خدا اهدافش را از طریق انسان‌ها انجام می‌دهد. خدا به دلایلی که برای ما کاملاً قابل درک نیست، اجازه می‌دهد اشخاص شرور در این دنیا شرارت نمایند؛ اما او می‌تواند در بی‌ایمانان کار کند و از طریق ایشان و نیز قوم خود، اهداف خود را به انجام برساند. با وجود اینکه خدا مسبب گناهان پادشاه نبود، اما اجازه شراب‌خواری و حماقت در عزل و شتی را به او داد. او از تنهایی پادشاه استفاده کرد تا استر را بر تخت بنشانند و در فصل ۶ از بی‌خوابی پادشاه استفاده خواهد کرد تا به مردخای پادشاه دهد و کم‌کم

قدرت هامان را سرنگون سازد. خدا هم در امور کوچک قادر مطلق است و هم در امور بزرگ.

سومین حقیقتی که مردخای تاکید نمود، این بود که خدا اهدافش را تحقق می‌بخشد، حتی اگر خادمینش از اطاعت او سر باز زنند. اگر استر اراده خدا را برای زندگی خود رد می‌کرد، خدا باز هم می‌توانست قومش را نجات دهد؛ اما در این بین استر بازنده می‌شد. وقتی خادمین و مبشرین بطور داوطلبانه از کلیسا درخواست خدمات مسیحی می‌نمایند، گاهی این اثر را می‌گذارند که کار خدا در گرو ترحم کارکنان خداست درحالی که اینطور نیست.

اگر من و شما از اطاعت خدا سر باز زنیم، او می‌تواند ما را ترک کرده و شخص دیگری را برای انجام کار خود انتخاب کند و ما پاداش و برکت را از دست خواهیم داد؛ یا می‌تواند ما را تنبیه کند تا تسلیم اراده او گردیم. دو نمونه به یادم می‌آید وقتی یوحنا مرقس میدان بشارت را ترک کرد و به خانه باز گشت (اعمال ۱۳:۱۳، ۱۵:۳۶-۴۱). خدا تیموتائوس را به جای او انتخاب کرد (۱:۱۶-۳). همچنین وقتی یونس از دست خدا گریخت، او را حبس نمود تا اینکه اطاعت کرد، اگرچه اطاعتش از دل نبود. وقتی به خدا اجازه فرمانروایی نمی‌دهیم، او ما را کنار می‌گذارد، ولی همیشه اهداف خود را تحقق می‌بخشد.

درس چهارم از سخنان مردخای اینست که خدا شتاب نمی‌کند، اما نقشه‌هایش را به موقع به انجام می‌رساند. خدا پیش از عزل و شتی، تا سال سوم سلطنت پادشاه منتظر ماند؛ سپس پیش از بر تخت نشستن استر، چهار سال دیگر صبر کرد (اس ۲:۱۶) تا سال دوازدهم پادشاه هیچ خبری نبود (۷:۳) تا اینکه خدا اجازه داد هامان نقشه شرورانه

خود را تهیه کند و "روز بحران" را که تقریباً یکسال بعد بود، برای یهودیان مقرر کند.

اگر برای بار اول کتاب استر را مطالعه کنید، شاید نسبت به خدا ناشکیبا شوید و به این نتیجه برسید که او هیچ کاری انجام نداد. در فصل‌های ۱ و ۲، یک پادشاه مست و مشاورین مبالغه‌گرس به نظر در حال تهاجمند. از فصل ۳ تا ۶ ظاهراً هامن شرور اوضاع را تحت کنترل دارد. حتی پس از حذف هامن از صحنه نیز فرمان تغییرناپذیر پادشاه همه را به خود مشغول می‌کند. اما خدا کجاست؟

خدا هرگز شتاب نمی‌کند. او پایان را از ابتدا می‌داند و فرامین او همیشه بر حق و بموقع است. دکتر ای. دبلیو. توزر اهداف مطلق خدا را به یک کشتی اقیانوس‌پیما تشبیه می‌کند که نیویورک را ترک کرده و عازم لیورپول انگلستان است. مردم آزادند تا در عرشه کشتی آنچه را دوست دارند انجام دهند اما آزاد نیستند که مسیر کشتی را تغییر دهند.

دکتر توزر نوشت: "کشتی عظیم نقشه حاکمیت الهی، مسیر ثابت خود را در دریای تاریخ حفظ می‌کند. خدا بی‌دغدغه و بدون هیچ مانعی بسوی تحقق اهداف جاودانی خود که پیش از آغاز جهان در مسیح عیسی طرح کرده، در حرکت است." حاکمیت الهی بر جبرگرایی یا تقدیرگرایی کور دلالت نمی‌کند، چرا که هر دو مورد، زندگی را به زندان تبدیل می‌کند. فقط خدایی قادر مطلق به اندازه کافی بزرگ است که بتواند آزادی انتخاب را برای انسان تعیین کند و فقط خدایی قادر مطلق می‌تواند اهداف حکیمانه و پرمحبت خود را تحقق بخشد و حتی از بدی جهت نیکویی استفاده نماید (پید ۵۰:۲۰). سؤال این نیست که "آیا خدا این جهان را تحت کنترل دارد؟" بلکه این است که "آیا خدا زندگی مرا تحت کنترل دارد یا نه؟" آیا ما با او همکاری می‌کنیم تا قسمتی از راه حل باشیم نه بخشی از مشکل؟

باز دکتر توزر می‌گوید: "در تضادهای اخلاقی که اطراف ما خروشان است، کسی که طرف خداست، در جبهه پیروزی است و نمی‌تواند ببازد، و شخصی که در سوی دیگر قرار دارد، بازنده است و نمی‌تواند پیروز شود."

۴- او نقشه را پیش برد (اس ۴: ۱۵-۱۷)

ابتدا وقتی با استر و مردخای رو به رو شدیم، دیدیم که ایشان هویت یهودی خود را پنهان می‌کردند. اکنون مردخای در مبارزه با هامان از کمک یهودیان دیگر برخوردار می‌شود و استر به ندیمه‌های غیر یهودی خود امر می‌کند که روزه بگیرند.

گرچه در این کتاب نام خدا ذکر نمی‌گردد، این عمل فروتنانه آشکارا برای خداوند بود و بی‌شک با دعا همراه بود. اغلب در کتاب مقدس دعا و روزه در کنار هم دیده می‌شوند چرا که روزه آمادگی است برای دعایی فروتنانه و قدرتمند (ر.ک. عزرا ۸: ۲۱-۲۳، مز ۳۵: ۱۳، دان ۳: ۹، اعمال ۱۳: ۳). روزه به خودی خود تضمینی جهت برکت خدا نیست چرا که باید با شکستگی و تواضع صادقانه در حضور خداوند همراه باشد (اش ۵۸: ۱-۱۰، یوئیل ۲: ۱۲-۱۳، متی ۶: ۱۶-۱۸). اگر روزه صرفاً یک رسم مذهبی باشد، به هیچ هدف روحانی جامه عمل نمی‌پوشاند.

از آنجا که یهودیان در سراسر امپراطوری از پیش در "روزه و گریه و نوحه‌گری" بودند (اس ۳: ۴)، برای مردخای دشوار نبود که وقتی استر آماده شفاعت در حضور پادشاه می‌شد، یهودیان شوشن را متحد سازد تا برای او دعا کنند. مسئله مرگ و زندگی ملکه و قومش بود در میان بود. خدا از بحرانی که هامان ایجاد کرده بود، استفاده نمود تا قومش را که در میان امت‌ها پراکنده شده بودند، از نظر

روحانی احیا کند. واقعیت اینست که قوم خدا قبل از اینکه خود را فروتن ساخته و نزد خدا فریاد برآورند، می‌بایست سختی را تجربه کند. این سخن استر را چگونه باید تعبیر کرد: "و اگر هلاک شدم، هلاک شدم"؟ آیا این سخن تسلیم در برابر بی‌ایمانی است؟ (انگار که می‌خواست بگوید: "خوب، شما مرا وادار به این کار می‌کنید؛ پس آنچه می‌گویید انجام می‌دهم، حتی اگر باعث مرگ من شود!") یا تسلیم وفادارانه به اراده خداست؟ (به این معنی که می‌خواست بگوید: "من اراده خدا را به هر بهایی انجام می‌دهم!")؟ من تفسیر دوم را انتخاب می‌کنم. از نظر من سخن استر مشابه همان تسلیم و اعتمادی است که پولس در مقابل بزرگان افسس ابراز داشت: "لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم" (اعمال ۲۰:۲۴).

از نقطه نظر انسانی همه چیز به ضد استر و موفقیت در ماموریتش بود. قانون به ضد او بود، زیرا هیچ کس اجازه نداشت مزاحم پادشاه شود. دولت به ضد او بود، چون فرمان می‌گفت که او باید از بین برود. جنسیتش به ضد او بود، زیرا نگرش پادشاه نسبت به زنان از نگرش مردسالارانه بدتر بود. ماموران به ضد او بودند، چون آنها فقط کاری می‌کردند تا خود را نزد هامن عزیز نمایند. از جهتی حتی روزه نیز می‌توانست به ضد او باشد، چون سه روز بدون آب و غذا حتما وضعیت ظاهر یا قدرت جسمانی او را بهتر نمی‌کرد. اما "هرگاه خدا با ما است، کیست به ضد ما؟" (روم ۸:۳۱)

پاسخ ایمان اینست: "هیچ کس!"

یک روز در زندگی نخست‌وزیر

استر فصل ۵

یک مرد شرور به اندازه کافی طناب جمع می‌کند تا خود را حلق
آویز سازد

در سال‌های اخیر، رسانه‌های گروهی در زمینه گزارش رفتار
سؤال‌برانگیز (و معمولاً غیر قانونی) افراد معروف، از جمله قهرمانان
حرفه‌ای ورزشی، سیاستمداران، واعظین، مدیران مؤسسات مالی و
حتی اعضای خانواده‌های سلطنتی خیلی فعال بوده‌اند. از "واترگیت"
گرفته تا "ایران‌گیت" و "پرلی‌گیت"، گزارشگران جستجوگر در پی
یافتن خبر جهت ارضای تمایلات سیری‌ناپذیر مردم برای شایعات
می‌باشند.

اگر تمامی این فعالیت‌های روزنامه‌نگاری بی حاصل باشد، بی‌شک
یک نتیجه دارد و آن تاکید بر اهمیت هشدار کتاب مقدس است: "بدانید
که گناه شما، شما را در خواهد گرفت" (اعد ۳۲: ۲۳). مردم شاید موفق
شوند مدت زمانی فعالیت‌های شرم‌آور خود را پنهان کنند، اما عاقبت
حقیقت نمایان شده و همه خواهند دانست که چه اتفاقی افتاده است و
خطا کار در می‌یابد که خطایی را که نسبت به دیگران انجام داده، در
واقع نسبت به خود انجام داده است.

نوشته مزمور ۷: ۱۴-۱۶ مرا به یاد همان می‌اندازد: "اینک به
بطالت آبستن شده و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاییده است.
حفره‌ای کند و آن را گود نمود و در چاهی که ساخت خود بیفتاد. ظلم
او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقش فرود خواهد آمد."

در این دنیا قانونی به نام تلافی و قصاص وجود دارد که مطابق آن شخصی که به عمد در پی نابودی دیگران است، خودش نابود خواهد شد. آلبرت کامو فرانسوی که پیرو اصالت وجود است، در رمان خود تحت عنوان "سقوط" می‌نویسد: "نیازی نیست که پرسه زده و منتظر داوری نهایی گردیم چرا که این داوری هر روز اتفاق می‌افتد."

اگرچه آسیاب‌های خدا به آرامی آسیاب می‌کنند
 اما آنها بسیار ریز آسیاب می‌نمایند
 اگرچه او با صبر منتظر می‌گردد
 اما با دقت همه را آسیاب می‌کند
 (فردریک فون لوگائو)

هامان متوجه نشد، اما چهار قدرت پیش از آن دست به دست هم داده بودند تا او را نابود سازند.

۱- حاکمیت الهی (اس ۵: ۱-۵)

استر نگران بود که آیا پادشاه حضور او را تایید می‌کند و به او اجازه ملاقات می‌دهد یا نه. اگر پادشاه او را رد می‌کرد، استر فوری اعدام می‌شد. او می‌دانست که خلق و خوی پادشاه تا چه حد بی ثبات است. یهودیان سه روز روزه گرفته و دعا کرده بودند و از خدا خواسته بودند تا مداخله کرده و آنها را از نابودی نجات دهد. و حال استر باید وارد عمل می‌شد.

آنچه استر انجام داد، در ردیف اعمال بزرگ ایمان در کتاب مقدس قرار می‌گیرد و می‌تواند در عبرانیان فصل ۱۱ ثبت گردد. دعا و ایمان یهودیان برای اقدام خدا کافی نبود. کسی باید دست به کار می‌شد، چرا که "ایمان بدون اعمال باطل است" (یعقوب ۲: ۲۰). اما استر بر اساس

یک "ایمان کور" عمل نکرد. او می‌دانست که خدا با یهودیان عهد بسته تا با دشمنانشان مقابله کند (پید ۱۲: ۱-۳) و نیز می‌دانست خدای اسرائیل خدای بخشنده‌های است که وقتی قومش خود را فروتن ساخته و دعا می‌کنند، آنان را اجابت می‌نماید (۲- توا ۷: ۱۴). وانگهی خدا به گروهی از یهودیان اجازه داده بود تا به سرزمین خود برگردند و معبد بزرگ را بازسازی کنند؛ بی‌شک اراده خدا این نبود که آنها نابود شده و کارشان متوقف گردد.

ما برخلاف استر، وقتی در حضور تخت فیض وارد می‌گردیم، نباید نگران شویم که پدر درباره ما چه فکری کند، چون او همیشه قومش را دوست دارد و از آمدنشان به حضور خود استقبال می‌کند. یکی از بزرگترین نیازهای کلیسای امروزی اینست که شفاعت‌کنندگانی داشته باشد تا وفادارانه برای دنیای گمشده و کلیسایی که به شدت نیازمند احیاست دعا کنند. "و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت‌کننده‌ای وجود نداشت" (اش ۵۹: ۱۶). وقتی نیازها اینقدر بزرگ و امتیاز دعا اینقدر عالی است، ممکن است خداوند متحیر گردد که قومش تخت فیض را نادیده می‌گیرند. همانطور که جان نیوتن نوشت:

در پیشگاه پادشاه حضور می‌یابی،
تقاضاهای بزرگ همراه با تو می‌آید
چون فیض و قدرتش به‌گونه‌ای است
که درخواست هیچ کس بیش از حد زیاد نیست.

توجه داشته باشیم که استر خود را برای ملاقات با پادشاه آماده کرد. (به خاطر دارید که روت نیز خود را برای ملاقات با بوعز آماده کرد. ر.ک. فصل ۳ این کتاب.) اگر بدانید که قرار است با رئیس جمهور

ایالات متحده در کاخ سفید یا با پادشاهی در کاخ باکینگهام دیداری داشته باشید، خود را برای چنین ملاقاتی آماده خواهیدکرد. زمان‌هایی وجود دارد که مانند پطرس که در دریا فرو رفت باید، با شتاب به حضور خدا رفته و برای کمک فریاد بر آوریم. اما قدرت این "دعاهای اضطراری" به مشارکت هر روزه ما با خدا بستگی دارد، و این مشارکت نیز نیازمند آمادگی است. آمادگی برای دعا به اندازه خود دعا اهمیت دارد.

شاه رسماً ملکه‌اش را پذیرفت و از او خواست تا درخواستش را مطرح کند. "فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت می‌ماند مشورت خداوند است" (امت ۱۹: ۲۱). "دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است؛ آن را به هر سو که بخواهد بر می‌گرداند" (ر.ک. امت ۲۱: ۱، عزرا ۶: ۲۲). خدای حاکم مطلق همه چیز را تحت کنترل داشت.

چرا استر بلافاصله پادشاه را از توطئه شرورانه هامان با خبر نساخت؟ حداقل چهار دلیل برای این کار وجود دارد. اول اینکه زمان مناسبی نبود. پادشاه آمادگی نداشت که اخبار تکان‌دهنده‌ای در مورد پستی خدمتگزارش دریافت کند. اخشورش در بحبوحه مملکت‌داری می‌توانست اتهام استر را عملی خیانت‌آمیز تلقی کند، یا شاید هم آن را فقط بخشی از شایعات کاخ می‌پنداشت.

اما محل مناسبی نیز برای شفاعت استر نبود. هیچ شکی وجود ندارد که خدمتگزاران قدیمی، شاه را در آن تالار خاص خدمت می‌کردند و نقض رسوم قصر تلقی می‌گشت که ملکه درخواست خود را در جمع مطرح کند. رویت یک زن گریبان و در حال دفاع در حضور تخت، شاید پادشاه را دلگیر کرده و مسائل را بدتر می‌نمود. بهتر بود که او در خلوت خانه خود با پادشاه صحبت می‌کرد تا در بارگاه.

دلیل سوم این بود که استر می‌خواست وقتی راجع به توطئه شرورانه نخست‌وزیر با پادشاه صحبت می‌کند، فقط و فقط با هامان روبرو باشد. استر با شم زنانه خود مطمئن بود که هامان مرتکب اشتباهی می‌گردد و به طریقی تقصیر خود را می‌پذیرد و عملی احمقانه انجام می‌دهد بطوری که پادشاه عصبانی شود. بعدها معلوم شد که استر در هر دو مورد حق داشت.

اما دلیل چهارمی نیز وجود داشت که خود استر در آن موقع متوجه نبود. قبل از اینکه استر بتواند بار و ناراحتی خود را با پادشاه در میان بگذارد، باید اتفاق دیگری رخ می‌داد و آن درست در همان شب اتفاق افتاد. پادشاه دریافت که به مردخای که پنج سال پیش زندگی‌اش را نجات داده بود پاداشی نداده است و این اشتباه را بلافاصله اصلاح نمود. او مردخای را احترام کرد اما همان موقع هامان را تحقیر نمود و این تجربه کمک کرد تا پادشاه برای شنیدن درخواست استر آماده شود. ضیافت استر قبلاً آماده شده بود. بدین ترتیب هامان و پادشاه باید شتاب می‌کردند تا در آن شرکت نمایند. خدا در جواب دعاها در دل پادشاه بسیار کار کرد بطوریکه نه تنها او مشتاقانه با ملکه‌اش همکاری کرد بلکه هامان را نیز به همکاری واداشت. شگفتی مشیت الهی در اینست.

۲- اطمینان کاذب (اس ۵: ۶-۹ الف)

چه افتخاری برای هامان بود که در ضیافتی مخصوص پادشاه و ملکه و در خانه خصوصی ملکه باشد. باورکردنی نیست که خدمتگزاری در امپراطوری دارای چنین احترامی باشد. هامان در حالیکه با اخشورش و ملکه می‌خورد و می‌نوشید، اعتماد به نفسش

بیشتر می‌شد. او به راستی مرد مهمی در پادشاهی بود و از آینده خود مطمئن بود.

وقتی پادشاه از استر خواست تا درخواستش را بگوید، نخست‌وزیر دارای اعتماد به نفس بیشتری نیز شد چرا که پادشاه و ملکه در مورد یک موضوع خصوصی در حضور او صحبت می‌کردند. هاما نه تنها مورد اعتماد پادشاه، بلکه اکنون سهیم در علائق شخصی ملکه نیز بود. از آنجایی که ملکه او را به ضیافت دعوت کرده بود، بی‌شک برای مشورتش ارزش قائل بود.

در این ضیافت سه نشانه دیگر از حاکمیت الهی را می‌بینیم. اول اینکه خداوند مانع شد تا استر حقیقت را درباره هاما به اخشورش نگوید. هرچند استر می‌ترسید، اما من فکر نمی‌کنم که علت کتمان‌اش این بوده باشد. خداوند در زندگی او کار کرده و گفتارش را هدایت می‌نمود، اگرچه خود استر بر این امر واقف نبود. خدا این افشاگری بزرگ را به تاخیر می‌انداخت تا پادشاه به مردخای احترام بگذارد. ما همچنین در اینکه شاه تاخیر را پذیرفته و موافقت کرد تا در ضیافت دوم شرکت کند، دست حاکمیت الهی را در کار می‌بینیم. پادشاهانی مانند اخشورش عادت نداشتند کسی به آنها بگوید که منتظر بمانند. "تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تتطق زبان از جانب خداوند می‌باشد" (امث ۱۶:۱). "فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است" (۲۱:۱۹). تمامی برنامه‌هایی که اخشورش برای شب بعد ترتیب داده بود، لغو شد تا برای ضیافت دوم ملکه وقت داشته باشد.

دلیل سوم دال بر حاکمیت الهی اینست که هیچیک از خدمتکاران استر که از یهودی بودن او اطلاع داشتند، سعی نکردند این خبر مهم را به هاما برسانند. اگر هاما ملیت ملکه را می‌دانست، بلافاصله

نقشه‌ای می‌کشید تا مانع مزاحمت او گردد. توطئه قصر بازی خطرناکی است و هریک از خدمتکاران می‌توانست آنچه را که می‌دانست به هامان بگوید و از این خبر سود ببرد.

دعوت استر از هامان برای دومین ضیافت، اعتماد به نفس این مرد شرور را افزایش داد (اس ۵: ۱۲)، و این دقیقاً همان واکنشی بود که ملکه می‌خواست. مادامی‌که دشمن استر بیش از حد اطمینان داشت، او می‌دانست که همان باعث سقوط او خواهد گشت. "آنکه بر دل خود توکل نماید احمق می‌باشد. اما کسی که به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت" (امت ۲۸: ۲۶). هامان مانند آن مرد احمق و ثروتمند در حکایت خداوند ما (لوقا ۱۲: ۱۶-۲۱)، مطمئن بود که ملزومات زندگی خود را فراهم کرده، در حالیکه فقط چند ساعت تا مرگ فاصله داشت. دو مرد دیگر را به خاطر می‌آورم که اطمینان کاذب آنها منجر به مرگشان شد: بلشصر پادشاه و یهودای اسحریوطی. بلشصر جشن بزرگی ترتیب داد که در آنجا به خدای اسرائیل اهانت کرد و خدا با فرستادن دستنوشته‌ای بر روی دیوار، نابودی او را اعلام نمود. همان شب بابل تسخیر و بلشصر کشته شد (دان ۵۰).

یهودا، رسول خداوند بود ولی نه تنها ایماندار حقیقی نبود (یوحنا ۶: ۷۰-۷۱)، بلکه خائن و دزد نیز بود (۶: ۱۲). او در کمال احترام در بالاخانه پشت میز نشسته بود و هیچیک از رسولان دیگر از آنچه او در دل داشت، آگاه نبود. اما عیسی ماهیت وجودی یهودا و کاری را که قرار بود انجام دهد، می‌دانست و این علم را از شاگردان پنهان داشت. عیسی حتی پایهای یهودا را شست. مطمئن باشید که او همه چیز را تحت کنترل داشت. یهودا عیسی را لو داد و عاقبت خودش خودکشی کرد (متی ۲۷: ۱-۱۰).

تنها مکان ایمن جهت برخورداری از اطمینان خاطر، خود خداوند است.

۳- غرور (اس ۵: ۱۰-۱۲)

جان بریمور، هنرپیشه معروف می‌گوید: "یکی از تاسف‌های اصلی من در طول سال‌های کاری‌ام در تئاتر، این است که نمی‌توانستم در بین تماشاچیان نشسته و خود را ببینم."

هامان با همین نگرش قصر را ترک کرد و با قلبی شاد به خانه باز گشت. او سر حال بود از اینکه شام صمیمانه‌ای با پادشاه و ملکه خورده و قرار بود برای شب بعد در دومین ضیافت شرکت کند. او خود را با خودنمایی وارد ماجرا کرد که هر بار آن را می‌خوانم احساس انزجار می‌کنم. به تعداد ضمیر شخصی مذکر در این قسمت توجه کنید: دوستان او، همسر او، ثروت او، پسران او (او ده مورد داشت ۹: ۷-۱۰). پادشاه مقام او را بالاتر از هرکس دیگر قرار داده بود. من آن کشاورز دولتمند در لوقا ۱۲: ۱۶-۲۱ را به خاطر می‌آورم که واژه مورد علاقه‌اش، "من" بود.

آیا هامان نمی‌دانست که "تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی"؟ (امت ۱۶: ۱۸) یا اینکه "تکبر شخص او را پست می‌کند"؟ (۲۹: ۲۳). هرکس که به موقعیت، ثروت، خانواده یا هرچیز دیگر فخر کند، باید به این سخنان یحیی تعمیددهنده توجه نماید: "هیچ کس چیزی نمی‌تواند یافت مگر آنکه از آسمان بدو داده شود" (یوحنا ۳: ۲۷). "زیرا چه کس تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی؟" (۱-قرن ۴: ۷).

اغلب علمای الهی معتقدند که غرور اساس گناه است (شاید به این دلیل غرور جزو "فهرست تنفرآمیز" خدا قرار گرفته است. ر.ک. امثال ۶: ۱۶-۱۹).

غرور بود که لوسیفر را به شیطان تبدیل نمود: "مثل حضرت اعلی خواهم شد" (اش ۱۴: ۱۴). شیطان از غرور استفاده کرد تا حوا را وسوسه کند: "مانند خدا خواهید بود" (پید ۳: ۵). ویلیام بارکلی، دانشمند بریتانیایی کتاب مقدس می‌نویسد: "غرور زمینی است که سایر گناهان در آن رشد می‌کنند و والدی است که سایر گناهان از آن تولید می‌شود." شخص گناهکار از چه چیز مغرور می‌گردد؟ ما بی‌شک نمی‌توانیم از اصل و نسب خود مغرور گردیم. ویلیام جنکین، واعظ پیورترین می‌گوید: "پدر ما آدم، پدر بزرگ ما خاک و پدر پدر بزرگ ما نیستی است." این از نسب‌نامه خانوادگی‌مان! تنها مساله‌ای که کتاب مقدس در مورد بشریت بزرگ می‌داند گناه او است: "و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است" (پید ۶: ۵). این هم از موفقیت‌هایمان! شخصی گفته است که غرور تنها بیماری شناخته شده‌ای است که حال همه را به هم می‌زند به جز شخصی که دارای آن است، و بیماری‌ای است که در صورت عدم معالجه به مرگ منتهی می‌گردد.

۴- بدخواهی (اس ۵: ۹ ب، ۱۳-۱۴)

هامان پس از ترک قصر ملکه، گویی در ابرها پرواز می‌کرد، اما با رویت مردخای دوباره بلافاصله به زمین آمد. مردخای در سابق از تعظیم در مقابل هامان ابا نموده بود (۳: ۴-۵)، اما اکنون این یهودی متهور حتی امتناع می‌کرد که ایستاده و به نخست‌وزیر سرشناس اعتنا نماید. من روزی در یک جلسه خبری در کاخ سفید شرکت کردم و وقتی ریگان وارد اتاق شد همگی از جا برخاستیم. وقتی قاضی وارد

دادگاه می‌شود، همه برخاسته و در همان حالت می‌مانند تا وقتی قاضی بنشیند. صرف‌نظر از اینکه شخص رئیس جمهور یا قاضی را دوست داشته باشیم یا نه، همگی ما به منصب آنها احترام می‌گذاریم.

هامان "بر مردخای به شدت غضبناک" بود (۹:۵). انزجار او از یهودیان به طور کل و از مردخای بطور خاص، به قدری وجود او را مسموم کرده بود که حتی نمی‌توانست از صحبت راجع به بزرگی خود لذت ببرد. او اقرار کرد: "لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی‌که مردخای یهودی را می‌بینم که در دروازه پادشاه نشسته است" (آیه ۱۳).

بدخواهی تنفر ریشه‌داری است که سبب می‌شود اگر دشمن ما رنج بکشد خوشحال شویم، و اگر موفق شود، درد بکشیم. بدخواهی هرگز نمی‌تواند ببخشد بلکه همیشه باید انتقام بگیرد. بدخواهی حافظه خوبی برای رنجشها و حافظه بدی برای مهربانی‌ها دارد. پولس در اول قرن‌تینان ۸:۵ بدخواهی را به خمیرمایه تشبیه می‌کند چون مانند خمیرمایه بطور اندک آغاز کرده و به تدریج گسترش یافته و در نهایت تمام زندگی را فرا می‌گیرد. بدخواهی در دل یک مسیحی، روح‌القدس را محزون ساخته و باید از زندگی ما خارج گردد (افس: ۴: ۳۰-۳۲، کول ۸:۳).

نکته مودیانه در مورد بدخواهی اینست که سرانجام سر برون می‌آورد و ظاهر می‌شود. اما وقتی به طرف دشمنان شلیک می‌کنید مراقب باشید، چرا که تیر معمولاً از هدف کمانه کرده و برگشته باعث زخمی‌شدن خود تیرانداز می‌گردد. اگر شخصی قصد نابودی خود را داشته باشد، سریع‌ترین راه برای انجام آن، اینست که مانند هامان روح بدخواهی را در خود پرورش دهد.

هامان با انزجار گناه‌آلود خود نسبت به یهودیان، همسر و دوستانش را نیز تحت تاثیر قرار داده بود و آنها پیشنهاد کردند که از پادشاه اجازه بخواهد تا مردخای را به دار بیاویزند. شخصی با نفوذِ هامان، همیشه می‌توانست از خود اتهاماتی سر هم کند و پادشاه حاضر نبود که وقتی را صرف تحقیق نماید. البته این ماجرا قبل از زمانی بود که اخشورش دریافت مردخای زندگیش را نجات داده است. حال ما می‌توانیم تاخیر استر را در بیان خواسته‌اش به پادشاه بهتر درک نماییم. پس از اتفاقات مذکور در فصل ۶، برای هامان محال بود که اجازه اعدام مردخای را بگیرد.

هامان برای اینکه وقت را هدر ندهد، ترتیبی داد که چوبه‌های دار آماده شود. مطمئن نیستیم که خود چوبه‌های دار ۲۵ متر ارتفاع داشت یا در جای قابل رویتی مانند دیوار شهر یا سقف یک ساختمان قرار داشت که ارتفاعش را به آن حد می‌رساند. اما نقشه هامان مشخص بود. او می‌خواست از اعدام مردخای استفاده کند تا با یهودیان بجنگد و آنها را متقاعد سازد که پادشاه با تایید فرمان، این عمل را انجام داده است. اعدام یک یهودی مشهور مانند مردخای می‌توانست اراده یهودیان امپراطوری را از کار بیندازد و هامان آنان را تحت سلطه خود در آورد.

نکته دیگری درباره این چوبه‌های دار وجود دارد که در موردش مطمئن نیستیم: آیا شبیه چوبه‌های دار غربی بود که شخص را از گردن آویزان می‌کردند تا بمیرد؟ یا تیرکی بود که بدن شخص را بر آن می‌خکوب می‌کردند؟ پارسیان به تنبیه ظالمانه معروف بودند. آنها زندانیان را زنده به تیرک‌های تیز می‌خکوب می‌کردند و آنها را رها می‌نمودند تا با مرگی عذاب‌آور زجرکش شوند.

این چوبه‌های دار هر چه که بود، تبدیل به وسیله‌ای گشت که خود هامان بر روی آن اعدام شود. خدا در سایه ایستاده و مراقب خاصان خود بود.

"زیرا که راه‌های انسان در مد نظر خداوند است، و تمامی طریق‌های وی را می‌سنجد. تقصیرهای شریر او را گرفتار می‌سازد و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود. او بدون ادب خواهد مرد و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید" (امت ۵: ۲۱-۲۳).

علائم هشدار دهنده

استر فصل ۶

خدا هشدار می‌دهد اما هامان به آن توجه نمی‌کند

در آمریکا، آگهی‌ای روی دیوار می‌زدند که روی آن نوشته شده بود: "امروز اولین روز استراحت زندگی شماست."
اگر کسی این عبارت را هنگامی که هامان صبح زود خانه را ترک کرد و با شتاب به قصر رفت به او می‌گفت، سخت در اشتباه بود. آنها باید می‌گفتند: "هامان، امروز آخرین روز زندگی توست!"
"خداوند بیهوش می‌فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریر خوش نیستم بلکه (خوش هستم) که شریر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند" (حزقیال ۳۳: ۱۱).
"خداوند بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند" (۲-پطرس ۳: ۹).
"ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید" (متی ۲۳: ۳۷).
بر اساس این سه آیه، در نهایت خاطرمان جمع است که خواسته خدا این نیست که گناهکاران بمیرند، بلکه اینکه از گناهانشان برگشته و نجات یابند. وقتی گناهکاری توبه می‌کند، در آسمان خوشی رخ می‌دهد (لوقا ۱۵: ۷، ۱۰)، اما خداوند انسان را مجبور نمی‌کند که از گناهانش برگردد و به پسر او اعتماد کند. "من خواستم... اما شما نخواستید."

هر اندازه که از هامن و اعمال زشت او متنفر باشیم، اما باید به خاطر داشته باشیم که خدا گناهکاران را دوست دارد و می‌خواهد آنها را نجات بخشد. خدا بردبار است و وقتی در پی برگرداندن انسان‌ها از طرق بدشان است، عوامل موثر متنوعی را برای تاثیر بر قلوب آنها در اختیار دارد. ما در اتفاقات این فصل شاهد بعضی از این عوامل موثر خواهیم بود.

۱- شب افشاگری (اس ۱: ۶-۵)

بار دیگر به طور مشهود دست حاکم خدا را در زندگی اخشورش پادشاه در کار می‌بینیم. چه پادشاه می‌فهمید و چه نمی‌فهمید، خدا اهداف خود را به انجام می‌رسانید و شما در این فصل حداقل پنج دلیل جهت مشیت الهی می‌بینید.

بی‌خوابی پادشاه (اس ۱: ۶ الف). شکسپیر می‌گوید: "ناآرامی در سری قرار می‌گیرد که تاج دارد." سلیمان نیز این را تایید می‌کند و می‌گوید: "خواب عمه شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولتمند او را نمی‌گذارد که بخوابد" (جامعه ۵: ۱۲). آیا مسائل مملکتی پادشاه را بیدار نگاه داشت؟ یا نگران مسائل مالی خودش بود؟ آیا در ضیافت ملکه در خوردن و آشامیدن افراط کرده بود؟ آیا درخواست اسرارآمیز ملکه برای او معما گشته بود؟

شاید بعضی و یا تمام این نگرانی‌ها در بیداری پادشاه نقش داشتند، اما در پس آنها دست مقتدر خدای زنده قرار داشت که بر قومش می‌نگریست. او هرگز استراحت نمی‌کند و نمی‌خوابد (مزمور ۱۲۱: ۳-۴). خدا می‌خواست پادشاه بیدار بماند چون باید مطلبی به او می‌گفت.

در حالیکه از باغ وحشی بازدید می‌کردم، با مشاهده "نمایشگاه شب‌زیان" در جای خود می‌خکوب گشتم. در آنجا حیواناتی وجود داشتند

که اغلب ما هرگز آنها را ندیده‌ایم چرا که در روز می‌خوابند و فعالیت‌های زندگی را در شب آغاز می‌کنند. بر روی یکی از تبلیغات نوشته شده بود: "در حالی که شما در حال استراحتید، طبیعت سخت مشغول کار است تا به حفظ توازن حیوانات کمک کند." من با خود فکر می‌کردم: "وقتی در خواب هستم پدر آسمانی من سخت مشغول کار است تا اطمینان حاصل کند که روز جدید همانطور خواهد بود که او می‌خواهد باشد." رحمت‌های خدا هرگز به پایان نمی‌رسد بلکه هر صبح تازه می‌شود" (مراثی ۳: ۲۲-۲۳)، زیرا خدا هرگز نمی‌خوابد، بلکه همه چیز را برای خیریت ما با هم به کار می‌گیرد (روم ۸: ۲۸).

مشغولیتی که پادشاه انتخاب نمود (اس ۱: ۶ ب). اخشورش جهت مشغولیت خود فاقد منابع نبود. او می‌توانست یکی از صیغه‌هایش را از حرمسرا صدا بزند یا می‌توانست موسیقی‌دانان را به دربار بیاورد تا برایش بنوازند. او و نگهبانانش می‌توانستند با هم بازی کنند یا می‌توانست شاعر دوره‌گردی را بخواهد تا با ترانه‌ای او را سرگرم سازد. تصمیم او جهت خواندن کتاب بی‌شک از جانب خدا بود.

آیا خدا می‌تواند حتی در چنین مسائل کم اهمیتی مانند مشغولیت‌هایمان ما را هدایت کند؟ بطور قطع می‌تواند. وقتی مسیحی جوانی بودم، حضور در جشن تولد یکی از دوستان، باعث یکی از مهمترین اتفاقات زندگی من شد، چرا که آن شب در مورد برنامه‌ریزی تحصیلی خود تصمیم تازه‌ای گرفتم و آن تصمیم عاقبت منجر به عوض شدن مدرسه من شد و آنجا با دختری آشنا شدم که بعدها همسر من گشت. هرگز کارهای غیر عادی را که خدا می‌تواند از طریق اتفاقات عادی، مانند یک جشن تولد انجام دهد، دست کم نگیرید.

نوع کتابی که خدمتگزار انتخاب نمود (اس ۶: ۱). خدا اخشورش را هدایت کرد تا بخواد کتاب تواریخ پادشاهان را برایش بخوانند. (آن کتاب موجب می‌شد همه خوابشان ببرد.) اما خدا خدمتگزار را نیز هدایت نمود تا از قفسه همان کتابی را بردارد که شامل خدمت مردخای به پادشاه در حدود ۵ سال پیش می‌شد. بی‌شک کتب دیگری نیز در دسترس بود، اما خدمتگزار این کتاب را انتخاب کرد.

آیا خدا می‌تواند در زمینه کتبی که مردم برداشته و می‌خوانند آنها را هدایت کند؟ بله، او می‌تواند. در اواخر فوریه ۱۹۱۶ یک دانشجوی بریتانیایی در ایستگاه راه آهن کتابی را در بخش کتب قدیمی خریداری کرد. او حداقل ده‌ها بار آن کتاب را دیده و آن را رد کرده بود، اما در آن روز آن را خریداری نمود. نویسنده کتاب "جورج مک‌دانلد" بود و در نهایت مطالعه آن منجر به نجات مرد جوان گشت. آن مرد که بود؟ "سی. اس. لوئیس" که شاید بزرگترین و معروفترین دفاعیه‌پرداز ایمان مسیحی در اواسط قرن بیستم باشد. او به یکی از دوستانش نوشته بود که این کتاب را "اتفاقی" برداشت. اما من ایمان دارم که خدا انتخاب او را هدایت کرده بود.

خدا حتی می‌تواند آنچه را که در یک کتاب می‌خوانیم هدایت کند. مرد جوانی در آفریقای شمالی در پی آرامش بود که اول در لذایذ شهوانی و سپس در فلسفه به دنبال آن می‌گشت. اما درمانده شد. روزی از بچه همسایه‌ای که در حال بازی بود شنید که می‌گفت: "این را بگیر و بخوان! این را بگیر و بخوان!" مرد جوان بلافاصله کتاب مقدس را برداشت و "بطور اتفاقی" رومیان ۱۳: ۱۳-۱۴ را گشود و آن آیات منجر به ایمان او به مسیح گشت. ما امروزه این مرد جوان را تحت عنوان "آگوستین"، اسقف هیپو می‌شناسیم که نویسنده آثار کلاسیک مسیحی متعددی است.

خادم پادشاه همان کتابی را برداشت که درباره نیکویی مردخای نوشته بود و آن قسمت را برای اخشورش خواند. مشیت الهی چقدر حیرت انگیز است!

تأخیر پادشاه در پاداش به مردخای (اس ۲:۶-۳). این نکته‌ای کلیدی است چرا که اگر مردخای پنج سال پیش مورد احترام قرار می‌گرفت، اتفاقات این روز حساس به وقوع نمی‌پیوست. پاداش و تنبیه در امر وفاداری، در نظام پارسی عاملی بنیادین بود و پاداش ندادن به کارگزاران ارزشمند امری غیر عادی بود. پس چرا نیکویی مردخای نوشته شد، اما فراموش گشت؟ آیا بعضی کارگزاران زیر دست در دستگاه اداری از مردخای نفرت داشتند؟ آیا نامه اداری گم شد؟ ما نمی‌دانیم. اما می‌دانیم که خدا مسئول این کار بود و از پیش روزی را برای تکریم مردخای انتخاب کرده بود.

آیا برنامه زمان‌بندی در دست خداست؟ بی شک چنین است. یوسف پس از کمک به ناظر فرعون، تصور کرد که این امر موجب آزادی‌اش از زندان می‌شود، در حالیکه او می‌بایست دو سال دیگر تا وقت منتخب خدا صبر می‌کرد تا فرمانروای دوم مصر گردد (پید ۴۰:۲۳-۴۱:۱). خدا روز خاصی را انتخاب کرده بود تا یهودیان مصر را ترک کنند (ر.ک. خروج ۱۲:۴۰-۴۲، پید ۱۵:۱۳-۱۶). حتی تولد عیسی مسیح در بیت لحم "چون زمان به کمال رسید" حادث گشت (غلا ۴:۴). ایماندار وقف‌شده در بحبوحه دنیای نا آرام و آشفته قادر است بگوید: "وقت‌های من در دست تو می‌باشد" (مزمور ۱۵:۳۱) و بدین ترتیب آرامش را در اراده خدا بیابد.

می‌گویند که "تاخیر خدا نشانه پاسخ منفی او نیست." ما گاهی ناشکیبا هستیم و از خود می‌پرسیم چرا ظالمین کامیاب می‌گردند در حالیکه عادلان در رنجند. اما خدا هرگز شتاب نمی‌کند. او نسبت به

ظالمین بردبار است چون می‌خواهد آنها توبه کنند و نسبت به قوم خود صبور است چون می‌خواهد آنها پاداش درست را در زمان درست و جهت هدف درست دریافت کنند. اگر مردخای بخاطر اینکه پادشاه هامان را ترفیع داد اما او را نادیده گرفت متحیر شده بود، به زودی متوجه می‌گشت که خدا اشتباه نکرده است.

رسیدن به موقع هامان (اس ۴:۶). احتمالاً هامان تمام شب را بیدار مانده و خوشحال بود از اینکه بر ساخت چوبه داری نظارت دارد که جهت دار زدن (یا چهارمیخ کردن) مردخای تهیه می‌کرد. هر چند صبح زود بود، اما هامان می‌خواست هرچه سریعتر پادشاه را دیده و اجازه اعدام را از او بگیرد (امت ۱۸:۶). از نظر هامان اعدام هرچه زودتر اجرا می‌شد بهتر بود. بدن مردخای تمام روز در معرض دید عموم قرار می‌گرفت و هامان خشنود می‌شد و در دل یهودیان شهر نیز هراس می‌افتاد. هامان پس از اعدام مردخای می‌توانست مطمئن باشد که همه از امر پادشاه اطاعت کرده و نزد او تعظیم خواهند نمود.

تصور کنید هامان دو ساعت دیرتر می‌رسید. شاه با سایر مشاورین مشورت کرده و هامان از جشنی که برای مردخای می‌گرفتند دور می‌ماند. خدا می‌خواست هامان در روز تکریم مردخای آنجا باشد و بر سر جنازه او بر چوبه دار شادی نکند. در واقع خدا به هامان هشدار داد که بهتر است رویه خود را عوض کند وگرنه منجر به نابودی خودش خواهد شد.

وقتی شواهد دال بر مشیت الهی را مرور می‌کنید، کاری جز ستایش و تشکر از عظمت او نمی‌توانید انجام دهید. "خداوند مشورت امت‌ها را باطل می‌کند. تدبیرهای قبائل را نیست می‌گرداند. مشورت خداوند قائم است تا ابدالاباد. تدابیر قلب او تا دهرالدهور" (مزمور ۱۰:۳۳-۱۱). "حکمتی نیست و نه نطافتی و نه مشورتی که به ضد خداوند به

کار آید" (امت ۲۱:۳۰). "هرگاه خدا با ماست کیست به ضد ما؟" (روم ۳۱:۸)

۲- صبح تصمیم‌گیری (اس ۶:۶-۱۰)

وارد شدن به بارگاه پادشاه یک طرف، اما اکنون هامان به اتاق خواب پادشاه دعوت شده بود. این احترام تازه غرور و اطمینان کاذب هامان را افزایش داد. او تصور کرد که حوادث را تحت کنترل دارد و نابودی مردخای قطعی است و زمانیکه پادشاه مشورت هامان را در مورد یک امر خصوصی خواستار شد، غرور هامان فزونی یافت. سؤال پادشاه در آیه ۶ مبهم و نامشخص است. "کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید". هامان با توجه به غرور خود، فکر کرد که پادشاه درباره او صحبت می‌کند. به هر حال، چه کسی در امپراطوری استحقاق چنین احترامی را از جانب پادشاه داشت؟ با نحوه توهین مردخای، اکنون احساس انتقام‌جویی هامان دو برابر شده بود. ابتدا مردخای هامان را خواهد دید که مورد تکریم پادشاه است و بعد بر چوبه دار اعدام خواهد شد. سپس هامان نقطه اوج آن روز را با جشنی در کنار پادشاه و ملکه و با "شادمانی" (۱۴:۵) سپری خواهد کرد. هامان متکبر خیلی زود پی برد که پیش از پایان روز، وضعیت کاملاً دگرگون گشته، خودش مجبور خواهد شد مردخای را در حضور تمام مردم شهر تکریم کند. جشن استر فرصتی شد برای رسوایی شخص خائن. این هامان بود که به دار کشیده می‌شد و نه مردخای. "مرد عادل از تنگی خلاص می‌شود و شریر به جای او می‌آید" (امت ۸:۱۱). "پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می‌گردد، و تواضع مقدمه عزت است" (۱۲:۱۸). نیمه اول این آیه در مورد هامان و نیمه دوم در مورد مردخای صدق می‌کند. یک ویرگول کوچک چه تفاوتی

بوجود می‌آورد! امثال ۲۹:۲۳ همین پیام را می‌دهد: "تکبر شخص او را پست می‌کند، اما مرد حلیم‌دل، به جلال خواهد رسید." شما در کدام طرف ویرگول زندگی می‌کنید؟

هامان با تصور اینکه پادشاه به تکریمی اشاره می‌کند که به وی خواهد رسید، بهترین را توصیه کرد: مردی که باید تکریم شود، باید جامه خود پادشاه را بپوشد و بر اسب پادشاه با نشان سلطنتی سوار شود و یکی از شاهزادگان اصیل اسب را در میان شهر بگرداند و امر کند که مردم وی را احترام کنند. چنین عملی تقریباً شبیه تاجگذاری بود! هرچه بیشتر به شخصیت هامان فکر می‌کنم، بیشتر متقاعد می‌شوم که او تاج و تخت را برای خود می‌خواست. اگر هر اتفاقی برای اخشورش می‌افتاد، بی‌شک هامان در مقام دومین شخص امپراطوری بهترین موقعیت را جهت تسخیر تخت می‌داشت. مرد مغرور و جاه‌طلب در صورت امکان کسب مقام اول، راضی نمی‌شود در جایگاه دوم بماند. اگر آنچه که در استر ۶:۸-۹ توصیف می‌گردد، حقیقتاً برای هامان انجام می‌شد، این عقیده برای مردم شوشن القا می‌گشت که اخشورش هامان را بعنوان جانشین خود انتخاب کرده است.

توجه کنید که اخشورش، مردخای را "یهودی" نامید (آیه ۱۰). خواننده احساس می‌کند که پادشاه کاملاً فراموش کرده که به هامان اجازه صدور حکمی جهت نابودی یهودیان را داده بود. یک روز پادشاه دشمن یهودیان است و چند هفته بعد، یکی از شهروندان اصیل یهودی را احترام می‌کند. اما اخشورش بدهی‌ای داشت که باید می‌پرداخت، چرا که مردخای زندگی او را نجات داده بود، و شاید پادشاه با تکریم مردخای در جمع می‌توانست به آرام کردن شهروندان شوش کمک کند (۳:۱۵).

صبح تصمیم‌گیری فرا رسید. شاه تصمیم گرفته بود به مردخای پادشاه دهد و هامن تصمیم گرفته بود که چه پاداشی باید داده شود. عواقب این کار چه بود؟

۳- روز رسوایی (اس ۶: ۱۱-۱۴)

زمانیکه پادشاه به هامن گفت تمام این کارها را برای مردخای انجام دهد، واکنش او دیدنی بود. آیا او منقلب شد؟ آیا تعجب خود را علناً نشان داد؟ احتمالاً نه، چرا که هیچکس نمی‌توانست در حضور یک پادشاه شرقی احساس راحتی کند. هامن با رویه ریاکاری به امر پادشاه گردن نهاد و اطاعت کرد.

ابتدا او باید نزد دروازه پادشاه بیرون می‌رفت و مردخای را بر می‌داشت و او را به درون قصر می‌آورد. سپس او را به ردای پادشاه ملبس می‌کرد. پس از اینکه هامن، مردخای را بر اسب پادشاه می‌نشاند، باید اسب را در سرتاسر شهر می‌گرداند و اعلام می‌کرد: "با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد!" (آیه ۹). پس از اینکه از تمام خیابانهای شهر گذشتند، باید اسب را به کاخ برمی‌گرداند و لباس‌های سلطنتی را از تن مردخای بیرون می‌آورد و او را به جایگاه خود کنار دروازه شهر باز می‌گرداند. بازی روزگار چنین است! تقریباً یک روز کامل هامن غلام مردخای بود و به مردم امر می‌کرد که تعظیم کرده و او را احترام نمایند. کاری که مردخای برای هامن انجام نداد، یعنی تعظیم کردن را، هامن باید به دیگران می‌گفت که برای مردخای انجام دهند.

این مراسم باشکوه و پرآوازه چه تاثیری بر مردخای داشت؟ پس از اتمام این تکریم، او بار دیگر به جایگاه خود کنار دروازه باز گشت و به خدمت پادشاه ادامه داد. تشویق و تحسین افراد واقعاً فروتن را

عوض نمی‌کند چرا که ارزش آنها بسیار عمیق‌تر است. خدا می‌تواند با برکاتش به فروتنان اعتماد بخشد چون آنها فقط در پی تکریم خداوند هستند.

واکنش هامان کاملاً متفاوت بود، چرا که او شخص حقیری بود. او تا حد ممکن زود به خانه برگشت. او سر خود را پوشاند، گویی برای مرده‌ای سوگوار است. مردخای به این طریق نسبت به فرمان پادشاه در مورد یهودیان واکنش نشان داده بود (۴:۱-۲). دوباره صحنه تغییر می‌کند.

حتی اگر مردم نزد هامان تعظیم می‌کردند، او تمایلی به دیدن آنها نداشت چون در حضور آنها خوار شده بود و می‌دانست که مردم پشت سر به او می‌خندند. تفاوت میان شهرت و شخصیت این است. هامان مرد معروف و مشهوری بود، اما مرد باشخصیتی نبود. شهرت او وابسته به منصب، ثروت و قدرتش بود؛ و اینها را می‌شد به آسانی از او گرفت.

چه تفاوتی وجود دارد میان تجمع خانواده هامان در ۶:۱۳ و آنچه در ۵:۱۰-۱۲ ثبت شده است! نظر به اینکه قبلاً هامان به عظمت خود می‌بالید، حال باید اعتراف می‌کرد که چگونه خوار شده است. اگر به جز مردخای یهودی هر مامور دیگری بر اسب بود، او می‌توانست موقعیت را در دست بگیرد؛ اما تکریم کردن یک یهودی، باعث تضعیف کامل روحیه او شده بود.

در این لحظه، همسر و مشاورینش عبارت جالبی ادا کردند: "اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی، از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد. بلکه البته پیش او خواهی افتاد" (۶:۱۳). سرافکندگی هامان در خیابان و چنین سخنانی در خانه‌اش، می‌بایست هشدار برای او می‌بود و منجر به تغییر نحوه رفتارش می‌شد. خدا به

هامان هشدار داد، اما غرور او نگذاشت که به هشدار توجه کند. اگر او صادقانه توبه می‌کرد و طلب رحمت می‌نمود، احتمالاً می‌توانست زندگی خود و ده پسرش را نجات بخشد.

مردم قدیم بسیار خرافاتی بودند و مشاورین در حوادث روز، "شگون بدی" را برای آینده هامان می‌دیدند. شاید با عهد خدا با ابراهیم نیز آشنایی داشتند (پید ۱۲: ۱-۳)؛ یا شاید فقط تاریخ یهود را می‌دانستند. در هر صورت آنها می‌دیدند که هامان از جایگاه شهرت و آوازه خود به زیر می‌افتد و این پیشگویی هولناک باید او را به فروتنی و توبه می‌کشاند.

در حالیکه هامان در مورد بداقبالی خود با همسر و مشاورینش صحبت می‌کرد، خواجه‌سرایان پادشاه دم در رسیدند تا او را جهت ضیافت ملکه همراهی کنند. او برنامه‌ریزی کرده بود تا با "شادمانی" به جشن برود، با اطمینان از اینکه مردخای کنار رفته است (۵: ۱۴). اما اکنون همه چیز تغییر کرده بود.

بعد چه اتفاقی افتاد؟ و خواسته اسرارآمیز استر ملکه که در ضیافت آشکار گشت، چه بود؟

هامان همراه با خواجه‌سرایان با چهره‌ای عبوس رفت تا برای آخرین بار خوراک بخورد. وقتی خدا هشدار می‌دهد، باید توقف کرد، نگریست، گوش کرد و اطاعت نمود.

نقاب برداشته می‌شود

استر فصل ۷

هامان به انتهای طناب خود می‌رسد

وقتی پادشاه و هامان به قصر استر رسیدند، هیچیک نمی‌دانستند که استر یهودی است. هامان احتمالاً هنوز به خاطر اتفاقات آن روز ناراحت بود، اما خودرا مهار کرد و امیدوار بود تا از ضیافت لذت ببرد. این ضیافت هفتم در کتاب استر است.

اگر هامان ملیت ملکه را می‌دانست، برای حفظ جان خود یا می‌گریخت یا سر به خاک می‌سایید و التماس می‌کرد تا پادشاه بر او رحم کند. خدا توسط موقعیت‌ها، مشاورین و همسرش به او هشدار داده بود، اما این نخست‌وزیر متکبر به هشدارها اعتنایی نکرد. "هر که دل مغرور دارد، نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبرا نخواهد شد" (امت ۱۶:۵).

بردباری خدا باعث شد که هامان فکر کند ایمن است. "چونکه فتوی بر عمل بد بزودی مجرا نمی‌شود؛ از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می‌شود" (جامعه ۸:۱۱). امروزه بردباری خدا فرصتی است برای مردم تا توبه کنند (۲-پطرس ۳:۹)؛ اما دنیای گناهکار ما می‌پندارد که خدا به هیچ وجه گناهکاران را داوری نخواهد کرد. "زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد" (۱-تسال ۵:۳).

۱- درخواست ملکه (اس ۷: ۱-۴)

از ضیافت پیشین ملکه به بعد، اخشورش منتظر شنیدن خواسته او بود. از این رو پس از صرف شراب موضوع را مطرح کرد. البته عبارت "اگر چه نصف مملکت باشد"، یک تعارف تشریفاتی بود و کسی آن را به شکل تحت‌اللفظی برداشت نمی‌کرد (ر.ک. ۳: ۵، دان ۱۶: ۵، مرقس ۶: ۲۳)، و فقط به این معنی بود که پادشاه سخاوتمند است، بنابراین آنچه را که می‌خواهی به او بگو.

احتمالاً استر در طول بیست و چهار ساعت قبل، این سخن را بارها مرور کرده بود و حال خدا به او قدرت داد تا آن را مطرح نماید. به خاطر داشته باشید او جان خود را بر کف نهاده بود، برای اینکه اگر پادشاه درخواست او را رد می‌کرد، کار او پایان می‌یافت.

او ابتدا تصریح کرد که به التفات پادشاه متکی است و قصد ندارد بگوید که او چه کار کند. همچنین گفت که خواسته‌اش خشنودی خود نیست، بلکه خشنودی پادشاه است. از نظر روانشناسی این کار خیلی مفید است، بخصوص زمانی که با حاکمی مردسالار مانند اخشورش مواجه هستید.

این عمل او نیز حکیمانه است که نگفت: "مردی در پادشاهی شما وجود دارد که نقشه کشیده تمام یهودیان را هلاک سازد!" او بر خواسته خود در ارتباط با این حقیقت که زندگی ملکه در خطر است و پادشاه باید کاری انجام دهد، متمرکز گشت. ما با دلیل می‌توانیم معتقد باشیم که اخشورش هنوز ملکه‌اش را دوست داشت و نمی‌خواست هیچ آسیبی به او وارد شود. وقتی اخشورش در حضور ملکه نشست و زیبایی او را نگرست، سخنان وی او را تکان داد. کدام هیولایی می‌خواهد ملکه را بکشد؟

نه تنها زندگی ملکه، بلکه قوم او نیز در خطر نابودی قرار داشت. حدس من اینست که این عبارت پادشاه را متحیر نمود که قوم او کیست؟ مگر او پارسی نیست؟ آیا او رازی را از من پنهان نموده است؟

آن وقت استر به پادشاه فرمانی را خاطر نشان کرد که او تایید نموده تا قوم یهود نابود گردند. در واقع سخنان استر تقریباً مو به مو از فرمان نقل شده است (اس ۳: ۱۳). اخشورش اینقدر هوشیار بود که می‌توانست درک کند که استر ملکه یهودی است و نا آگاهانه اجازه قتل او را داده است!

استر خاطر نشان ساخت که پادشاه این فرمان را صادر کرده (آیات ۹-۱۱). اگر او یهودیان را به غلامی می‌فروخت، شاید چنین بهایی درست می‌بود. اما مرگ و نابودی کامل بهایی است که هیچ کس پول کافی برای خرید آن را ندارد. استر گفت: "اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم، چرا پادشاه به زحمت بیفتند. اما قتل در مقیاس وسیع چیزی است که نمی‌توانم نسبت به آن بی‌اعتنا باشم."

استر ملکه شجاعانه برای قومش شفاعت کرد. پادشاه چگونه پاسخ می‌دهد؟ "اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرهای تو استوار شود. خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است و شریران را نیز برای روز بلا" (امت ۱۶: ۳-۴).

۲- خشم پادشاه (اس ۷: ۵-۸)

باید تجسم کنیم که در این لحظه سعی کنید در ذهن اخشورش پادشاه چه می‌گذشت. استر غیرمستقیم اخشورش را در ارتباط با یک جنایت وحشتناک متهم به همکاری کرد و او مجبور بود احساس تقصیر نماید.

پادشاه می‌دانست که عجلانه فرمان را تایید کرده اما نمی‌دانست که فرمان بخشی از یک توطئه است. او حکم مرگ همسر خود را امضا کرده بود. پادشاه باید راهی می‌یافت که هم همسر خود را نجات دهد و هم وجهه خود را.

در یک حکومت استبدادی، پادشاه چیزی در حد یک خدا پنداشته می‌شود و نمی‌تواند مرتکب اشتباهی گردد. به همین دلیل، حاکمین قدیمی گروهی تحت عنوان سپر بلا در اختیار داشتند که بتوانند تقصیر غفلت یا بی‌کفایتی خود را به عهده بگیرند. (سیاستمداران امروزی نیز اغلب چنین کاری را انجام می‌دهند.) بنابراین، سؤال پادشاه در آیه ۵ مفهومی فراتر از این دارد که "مقصر کیست؟" پادشاه نیز به دنبال کسی بود تا او را تنبیه کند.

اولین حیرت اخشورش، آگاهی از ملیت ملکه‌اش بود؛ و اکنون با این حقیقت متحیر می‌شد که صاحب منصب مورد علاقه‌اش همان رقیب و دشمنی بود که تمام این نقشه‌ها را کشیده بود. کتاب استر مشخص نکرده که هامان نیز مانند پادشاه دقیقاً از دهان خود استر دریافت کرده بود که وی یهودی است. شاید اخشورش نتیجه گرفته بود که هامان می‌خواست ملکه را هلاک کند و تصمیم گرفته بود که با کشتن تمام یهودیان، این امر را تحقق بخشد. بدین ترتیب شاید هامان بخشی از همان توطئه ای بود که مردخای آن را افشا کرده بود، یعنی توطئه قتل پادشاه! (ر.ک. ۲: ۲۱-۲۳). مردخای نیز مانند استر یهودی بود.

حال بهتر می‌توان درک کرد که چرا خدا استر را هدایت نمود تا درخواست خود را به تاخیر بیندازد. او می‌خواست به اخشورش فرصت بدهد تا به خدمات مردخای پی ببرد و درک کند که مردخای یهودی بود و استحقاق تکریم را داشت. اگر یک یهودی زندگی پادشاه را نجات داده است، پس چرا پادشاه باید یهودیان را نابود سازد؟

"و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت" (۷:۷). ما قبلا پی برده بودیم که اخشورش مردی بود که نمی‌توانست اخلاق خود را کنترل کند (۱۲:۱). اما در این موقعیت باید عصبانیت او بی‌امان باشد. غرور مردانه او جریحه‌دار شده بود چون در مورد شخصیت هامان اشتباه قضاوت کرده بود. او با ترفیع هامان و دادن چنین اختیارات زیادی به او، حماقت خود را ثابت کرده بود. اخشورش همچنین با تایید فرمان، بدون بررسی دقیق و اولیه تمام حقایق، به خطا رفته بود (امت ۱۳:۱۸). در نتیجه او زندگی دو یهودی منحصر به فرد، یعنی مردخای که زندگی او را نجات داده بود و استر همسر محبوب خود را در معرض خطر قرار داده بود.

بدون تردید، پادشاه در باغ قدم زد و بالا و پایین رفت تا خشمی را که در درونش مشتعل شده بود، به بهترین نحو خاموش کند. "غضب پادشاهان، رسولان موت است" (امت ۱۴:۱۶). "خشم پادشاه مثل غرش شیر است" (۱۲:۱۹). تعجب‌آور نیست که هامان این چنین ترسید! او به حد کافی به پادشاه نزدیک بود تا خلق و خوی او را تشخیص داده و تعبیر کند. او می‌دانست که پادشاه آماده است تا هم داور باشد و هم هیئت منصفه، و جمله‌ای بر زبان آورد که راه گریزی از آن نباشد.

اما بخت اندکی برای هامان وجود داشت و آن ترحم ملکه بود. شاید او می‌توانست دلسوزی ملکه را جلب کند تا برایش شفاعت نماید. استر می‌دانست که هامان ابزاری در دست ابلیس است که تصمیم گرفته قوم یهود را هلاک سازد. اگر هامان از ابتدا می‌دانست که استر یهودی است شاید فرمان را زیرکانه بیان می‌کرد تا زندگی ملکه حفظ شود. اما هامان هنوز قدرت داشت تا تمام قوم ملکه را نابود سازد. تنفر هامان از مردخای، پسر عموی ملکه بود که تمامی این توطئه را آغاز کرد

(اس ۳:۵-۶) و استر حاضر نبود مردی را که این اندازه برایش اهمیت داشت ترک کند.

در یکی از کتب تفسیری یهودی در مورد کتاب استر، دکتر اس. گلدمن، درباره عبارت ۸:۷ می‌گوید: "زورگوی متکبر در قالب یک فاجعه به شکل ترسویی نالان درآمد." وقتی قدرت پادشاه پشت هامان بود، او شجاعانه می‌توانست باد به غیغ بیندازد و انتظار احترام داشته باشد و امر کند. اما حال که غضب پادشاه رو به روی اوست، شخصیت حقیقی او آشکار می‌گردد. او بزرگ نبود، بلکه فقط ذره‌ای پر از غرور و باد هوا بود. تمامی افراد و یا اسب‌های پادشاه نمی‌توانست زندگی هامان را به او باز گرداند.

چه تناقضی در اینجا وجود دارد! هامان خشمگین بود از اینکه مردی یهودی به او تعظیم نمی‌کرد؛ و حال در حضور یک زن یهودی به خاک افتاده بود و برای حفظ زندگی‌اش نزد او التماس می‌کرد. وقتی پادشاه وارد اتاق شد و صحنه را دید، هامان را متهم کرد که قصد دارد به ملکه دست‌درازی کند. پادشاه عصبانی در هر کاری که هامان انجام می‌داد اغراق می‌کرد؛ علاوه بر این، دست‌درازی به ملکه جرم بسیار بزرگی بود. توطئه را فراموش کنید. همه می‌توانستند چنین برداشت کنند که هامان بسوی ملکه حمله کرده است. او حتی فقط به خاطر این جرم هم که شده، سزاوار مرگ بود.

هامان پس از مشایعت مردخای در اطراف شهر، سر خود را با خفت پوشاند (۶:۱۲). اما حال نگهبانان پادشاه صورت او را جهت اعدام پوشاندند. اگر هامان سر خود را با توبه و فروتنی حقیقی می‌پوشاند، شرایط فرق می‌کرد. اما او به هشدارهای خداوند گوش نداد. او بقدری تحت سلطه غرور و خودبینی بود که نسبت به خطراتی که پیش رو داشت نابینا شده بود.

۳- پاداش هامان (اس ۷: ۹-۱۰)

"مرد عادل از تنگی خلاص می‌شود و شریر به جای او می‌آید" (امت ۱۱: ۸). چوبه‌های داری که هامان برای مردخای ساخته بود، برای اعدام خودش به‌کار خواهد رفت. از این رو پادشاه از آن استفاده کرد. ظاهراً هامان در قصر پخش کرده بود که نقشه کشیده که مردخای را بکشد، چون خادم پادشاه هدف از چوبه‌های دار را می‌دانست. هامان با غرور بسیار به خود می‌بالید و نه تنها سخنانش متوجه خودش شد، بلکه به هلاکت او نیز کمک کرد.

هامان روز پیش، مردخای را ملبس در جلال و شکوه سلطنتی در خیابان‌ها گرداند؛ اما حال خود با پوششی بر صورت و چوبه دار در انتهای مسیر، در خیابان‌ها گردانده شد. بی‌شک زرش زن هامان و ده پسرش مانند بسیاری از یهودیان شهر شاهد اعدام بودند. این امر باید یهودیان را دلگرم کرده باشد. دیگر دشمنان هامان در صحنه نیست.

پولس هشدار داده، می‌نویسد: "خود را فریب مدهید، خدا را استهزا نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد" (غلا ۷: ۶). هامان خشم را به ضد مردخای کاشت و خشم را از جانب پادشاه درو کرد. هامان خواست مردخای و یهودیان را بکشد و پادشاه او را کشت. "چنان که من دیدم آنانی که شرارت را شیار می‌کنند و شقاوت را می‌کارند، همان را می‌دروند" (ایوب ۴: ۸). "هر که ظلم بکارد، بلا خواهد دروید" (امت ۲۲: ۸).

این اصل تغییرناپذیر یعنی کاشت و برداشت، در سرتاسر کتاب مقدس نمایان است و برای ایمانداران و بی‌ایمانان یکسان صدق می‌کند. یعقوب حیوانی را کشت و به پدرش دروغ گفت و تظاهر کرد که عیسو است (پید ۱: ۲۷-۲۹)؛ و سال‌ها بعد پسران یعقوب حیوانی را کشتند و به یعقوب دروغ گفتند و تظاهر کردند که یوسف مرده است

(۳۷:۳۱-۳۵). فرعون دستور داد تا پسر بچه‌های یهودی را غرق کنند (خروج ۱) و روزی سپاهیان در دریای سرخ غرق شدند (خروج ۱۴-۱۵).

داود مخفیانه زن همسایه‌اش را گرفت و مرتکب زنا شد (۲ سمو ۱۱) و ابشالوم پسر خود داود، صیغه‌های پدرش را گرفت و بطور علنی با آنها مرتکب زنا شد (۱۶:۲۰-۲۳)؛ و نیز تامار، دختر داود، توسط نابرداری خود امنون مورد تجاوز قرار گرفت (۲ سمو ۱۳). داود شوهر بتشبع را کشت (۱۱:۱۴-۲۵) و سه پسر خودش ابشالوم (۲ سمو ۱۸)، امنون (۱۳:۲۳-۳۶) و ادونیا (۱ پاد ۱۳:۲۵-۲۵) نیز کشته شدند. شائول طرسوسی مردم را تشویق کرد که استیفان را سنگسار کنند (اعمال ۸:۱)، و وقتی خود مبشر شد، در لستره سنگسار گشت (۱۴:۱۹-۲۰).

اما باید به خاطر بسپاریم که قانون کاشت و برداشت برای انجام آنچه خوب و درست است نیز کاربرد دارد. اگر برای جسم بکاریم، فساد را درو می‌کنیم؛ اما اگر برای روح بکاریم، حیات جاودانی را درو خواهیم نمود (غلا ۸:۶). هیچ کار نیکی که برای جلال عیسی مسیح انجام شود، در حضور خدا فراموش نمی‌گردد. هیچ سخن محبت‌آمیزی که در نام عیسی گفته شود، به هدر نخواهد رفت. اگر حاصلش را در این زندگی نبینیم، وقتی در حضور خداوند بایستیم، آن را خواهیم دید. حتی یک لیوان آب سرد که در نام مسیح داده شود، پاداش خالص خود را خواهد داشت (متی ۱۰:۴۲، ۲۵:۳۱-۴۶).

هامان بر چوبه دار خود حلق آویز و یا چهارمیخ گشت و بدنش را پایین آورده و دفن کردند. تمام ثروت و جلال هامان نمی‌توانست مانع مرگ او شود، و نیز قادر نبود هیچیک از آن دارایی را با خود ببرد. "آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر

می‌نمایند، هیچ کس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و كفاره او را به خدا نخواهد بخشید، زیرا فدیة جان ایشان گرانبهاست و ابدان نمی‌توان رسید... پس ترسان مباش چون کسی دولت‌مند گردد و جلال خانه او افزوده شود! زیرا چون بمیرد چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت" (مز ۴۹: ۶-۸، ۱۶-۱۷). پطرس در رساله اول خود ۱: ۱۸-۱۹ می‌گوید که كفاره ما به قیمت ریختن خون عیسی مسیح پسر خداست.

در اینجا نه تنها یک درس فردی بلکه درسی درباره قوم اسرائیل نیز وجود دارد. هر دشمنی که تا کنون سعی کرده اسرائیل را نابود کند، نابود شده است. وعده خدا به اسرائیل اینست: "و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند" (پیید ۱۲: ۳)، و او همیشه این وعده را حفظ کرده است. خدا وعده‌های خود را جدی می‌گیرد حتی اگر قوم‌های دنیا آنها را نادیده گرفته یا به مبارزه بطلبند.

البته مفهومش این نیست که خدا الزاما هر کاری را که اسرائیل انجام داده یا خواهد داد، تایید می‌نماید بلکه به این معنی است که خدا کسانی را که سعی دارند قوم برگزیده خدا را نابود کنند، تایید نمی‌نماید، خواه فرعون در مصر باشد، نبوکدنصر در بابل، هامان در پارس یا هیتلر در آلمان؛ دشمن یهودیان دشمن خدای قادر مطلق است و کامیاب نمی‌گردد.

"پس غضب پادشاه فرو نشست" (اس ۷: ۱۰). واژه عبرانی که "فرو نشستن" ترجمه شده در پیدایش ۸: ۱ به‌کار رفته و کاهش آب طوفان را توصیف می‌کند. خشم پادشاه در وجود او زیاد شد و هنگام متهم کردن هامان به اوج خود رسید. حال خشم فروکش کرد و پادشاه به وضعیت اول خود برگشت. اما اگرچه دشمن کنار رفت اما هنوز

مشکل کاملاً حل نشد چون فرمان پادشاه موثر و غیر قابل تغییر بود. اکنون ماه سوم بود (اس ۸:۹) و نه ماه تا روز سرنوشت‌ساز باقی بود که طی آن، یهودیان می‌بایست قانوناً قربانی می‌شدند (۳:۱۳).
استر و مردخای این مشکل را چگونه حل کردند؟
این موضوع فصل بعدی است.

از قربانی تا پیروزی

استر فصل ۸

خبر خوش یک قانون تازه امید و شادی را به همراه می‌آورد

هامان مرد، اما فرمان مرگبارش هنوز زنده و فعال بود. عواقب سخنان و اعمال مردمان ظالم مدت مدیدی پس از مرگ ایشان ادامه می‌یابد. حتی امروزه نیز انسان‌های بیگانه زیادی بخاطر اشخاص تفصیرکاری که در گورهای خود خوابیده‌اند در رنج هستند. بعد از نه ماه، پارسیان به یهودیان حمله کرده و آنها را از روی زمین محو خواهند نمود، مگر آنکه اتفاقی رخ دهد. حدود ۱۵ میلیون یهودی در میان جمعیت ۱۰۰ میلیون نفری امپراتوری وجود داشت. بنابراین بطور قطع قوم خدا اقبال اندکی داشت. البته قوم خدا همیشه در اقلیت بوده اما "کسی که با خداست در اکثریت است." خداوند "برای چنین روزی" استر و مردخای را وارد دربار کرده بود. پس آنها آماده کار شدند.

۱- ترفیع مردخای (اس ۸: ۱-۲ ، ۱۵)

طبق نظر تاریخدانان قدیمی، هر وقت خائنی اعدام می‌شد، پادشاه اموال او را تصاحب می‌کرد. اگر اخشورش اموال هامان را برای خود مصادره می‌کرد، دارای ثروت هنگفتی می‌گشت. اما او تصمیم گرفت دارایی هامان را به استر بدهد. احتمالاً این هدیه بیش از آنکه یک عمل سخاوتمندانه باشد، جبران تصمیمات احمقانه‌اش بود که استر و قومش را دچار سختی کرده بود. شاید استر بعدها مقداری از این ثروت

هنگفت را با یهودیان سهیم ساخت تا آنها بتوانند خود را برای مقابله با بحران آماده سازند.

اخشورش می‌دانست که استر و مردخای هر دو یهودی‌اند، اما اکنون باید متوجه می‌شد که آنها پسرعمو و دخترعمو نیز هستند. اخشورش و مردخای بواسطه این ازدواج با هم خویشاوند بودند. وقتی هامان عزل شد، شاه حلقه سلطنتی خود را (۱۰:۳) که نشانه قدرت سلطنتی بود (۸:۸، ۱۰، ۱۲:۳) پس گرفت و آن را به مردخای داد و او را به سمت نخست‌وزیری منصوب کرد. با وجود ملکه و نخست‌وزیر یهودی در قصر، یهودیان امپراطوری نسبت به سابق موقعیت سیاسی بهتری داشتند.

استر نظارت بر دارایی هنگفت هامان را به مردخای واگذار کرد، کسی که از ابتدا با هامان ضدیت کرده و از تعظیم به او سر باز زده بود. اگر تهور مردخای و تشویق استر نبود، هامان هنوز همه چیز را در کنترل خود داشت. "منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شریران منقطع شوند، آن را خواهی دید. شریر را دیدم که ظلم‌پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را به هر سو می‌کشید. اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد" (مزمور ۳۷:۳۴-۳۶).

پادشاه اطمینان حاصل کرد که مردخای لباسی شایسته منصب خود دارد که در استر ۸:۱۵ توصیف گشته است. دیگر مردخای ردهای کهنه و عاریه‌ای نمی‌پوشید (۶:۷-۱۱)، بلکه ردهای تازه بطور خاص برای او مهیا گشت. رنگ سلطنتی و اداری آبی و سفید بود (ر.ک. ۱:۶). "تاج" طلایی احتمالاً عمامه‌ای بزرگ بود که همراه با ردای سفید و ارغوانی، مردخای را به عنوان مردی مهم و مقتدر معرفی می‌کرد.

هر آنچه که هامان توسط توطئه از پادشاه بدست آورده بود، مردخای بصورت هدیه دریافت کرد چرا که استحقاق آن را داشت. در ابتدای این داستان به ندرت استر و مردخای به ایمان مذهبی خود پایبند بودند، اما حال شاهد تغییراتی هستیم. هر دو به ملیت یهودی خود اقرار کردند و هر دو وسیله‌ای شدند تا از تمام یهودیان امپراتوری جهت روزه و دعا دعوت به عمل آورند. به عبارتی آنها هدایت‌گر "احیا و تبدیل" یهودیان بودند و یهودیت را در امپراطوری محترم‌تر ساختند. خدا همیشه اینگونه به داستان هر کس "پایان خوش" نمی‌دهد. امروزه تمام ایمانداران تشویق نمی‌شوند و مورد تکریم قرار نمی‌گیرند. بعضی از آنها به خاطر ایستادگی برای مسیح جان خود را از دست می‌دهند. خدا وعده نداده که همگی ما تشویق شده و ثروتمند می‌شویم، بلکه اطمینان بخشیده که تمام شرایط را در کنترل خود دارد و فصل آخر داستان را او می‌نویسد. اگر خدا در اینجا بر روی زمین ما را تشویق نکند، بی‌شک وقتی به جلال برسیم این کار را خواهد کرد.

۲- تقاضای استر (اس ۸: ۳-۶)

هرگز ثروت، شهرت و امنیت شخصی نمی‌توانست استر را مادامیکه قومش در معرض خطر بودند، ارضا کند. برای او مهمترین اصل در زندگی آسایش خود نبود، بلکه رهایی قومش بود و او نمی‌توانست تا زمانی که خطر هنوز پا بر جا بود، آرام بگیرد. امروزه بعضی ایمانداران چقدر متفاوتند. آنها نیازهای دنیای گمشده را نادیده می‌گیرند و به دنبال راههای تازه جهت خرج کردن پول و تفریحات خود هستند. آنها فکر می‌کنند با شرکت در کلیسا و هدیه دادن وظیفه مسیحی خود را انجام می‌دهند و آزادند هر کاری دوست دارند با بقیه

وقت و پول خود انجام دهند. به انسان‌هایی مانند استر بیشتر نیاز داریم که برای افراد محکوم بیش از هر چیز دیگر در زندگی‌اش بار داشت. سال‌ها پیش در جلسه دعای جوانان که شب دیر وقت برگزار می‌شد، جیکوب استم، نماینده رسمی آن چنین دعا کرد: "خداوند، تنها چیزی که بیشتر ما از قربانی می‌دانیم اینست که چطور این واژه را هجی کنیم." من هرگز این عبارت را فراموش نمی‌کنم و اعتراف می‌کنم که هنوز بعضی اوقات این مسئله مرا آزار می‌دهد. جلسه دیگری از جوانان مسیحی را به خاطر می‌آورم که مرحوم بیل کارل سرایید: "پس تو مرا بفرست" و روح خدا با وقفی تازه در دعا همه ما را به زانو در آورد تا کمک کنیم و دنیا را با مسیح آشنا سازیم.

استر قادر به انجام هر کاری نبود، اما آنچه را که می‌توانست انجام داد. او به تخت پادشاه نزدیک شد و از او خواست تا فرمانی را که هامان تهیه دیده بود، لغو نماید. شفاعت او نزد پادشاه بود که قوم اسرائیل را از قربانی شدن نجات داد. او هیچ چیز برای خود طلب نکرد مگر اینکه پادشاه قوم او را نجات دهد و او را از بار سنگینی که در دلش بود رها سازد.

در حالیکه کتاب مقدس را مطالعه می‌کردم دریافتم که افراد بسیاری برای یهودیان دعا کرده‌اند. وقتی اسرائیل گناه کرد، موسی خدا را بر روی کوه ملاقات کرده و برای آنها شفاعت نمود (خروج ۳۲). او حتی حاضر بود بخاطر خدا و کلام حیات‌بخش او نابود شود تا باعث نجات قوم گردد. قرن‌ها بعد پولس رسول گفت که اشتیاق دارد در صورت لزوم "خود از مسیح محروم شود" تا به نجات اسرائیل بی‌ایمان کمک کند (روم ۹: ۱-۳).

ایلیا بر کوه کرمل برای اسرائیل نامطیع دعا کرد (۱-پاد ۱۸)؛ و نحیا در قصر پادشاه برای یهودیان اورشلیم دعا نمود (نحمیا ۱).

عزرا مانند نحμία گریست و دعا کرد و از خدا خواست تا به قوم گناهکارش کمک کند (عزرا ۹)؛ و دانیال خود را فروتن کرد و دعا نمود و روزه گرفت تا بتواند نقشه خدا را برای اسرائیل درک کند (دان ۹). "ای اورشلیم دیده‌بانان بر حصارهای تو گماشته‌ام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید و او را آرامی‌ندهید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسییح بسازد" (اش ۶: ۶-۷).

"برای سلامتی اورشلیم مسألت کنید. آنانی که تو را دوست می‌دارند، خجسته‌حال خواهند شد" (مز ۱۲۲: ۶). هیچ آرامشی در این دنیا وجود نخواهد داشت مگر اینکه صلح در اورشلیم برقرار شود؛ و این امر جامه عمل نخواهد پوشید مگر اینکه قوم خدا اطاعت کرده و دعا کنند: "ملکوت تو بیاید."

آ. ای توری، مبشر معروف، در کتاب خود تحت عنوان چگونه در زندگی و خدمت مسیحی پری قدرت را دریافت کنیم، می‌نویسد: "ضربه اصلی ابلیس زمانی بود که کلیسا و خدمت را بقدری عمومی کرد که اسلحه قدرتمند دعا کنار رفت. ابلیس می‌خواهد تشکیلات کلیسایی و مکانیسم ماهرانه و برنامه‌ریزی‌شده آن جهت فتح دنیا برای مسیح، زیاد شود، اما فقط دعا کنار رود." نمونه استر ما را تشویق می‌کند تا نزد تخت خدا بیاییم و برای دیگران و بخصوص برای ملت‌های دنیا شفاعت کنیم که جان‌های گمشده از مرگ رهایی یابند. شخصی که نسبت به دعا مشتاق و وقف شده است، می‌تواند در این دنیا تفاوت بزرگی ایجاد کند، برای اینکه دعا کلیدی است که قدرت خدا را آزاد می‌سازد. "ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید" (یعقوب ۴: ۲).

۳- اعلان پادشاه (ا س ۸: ۷-۱۷)

مشکلی که استر و مردخای با آن مواجه بودند، این بود که پادشاه نمی‌توانست فقط با یک فرمان اجرایی، نمی‌توانست حکم اول را نقض کند، چون قوانین مادها و پارس ها تغییرناپذیر بود. در میان ملت‌های دموکراتیک امروزی، مجالس می‌توانند تصمیمات را ملغی کرده و قوانین را باطل سازند و حتی دادگاه عالی می‌تواند آن قوانین را غیرقانونی اعلام کند. اما در امپراطوری قدیمی و استبدادی پارس اینچنین نبود. صدای پادشاه قانون آن سرزمین بود و او نمی‌توانست مرتکب اشتباهی گردد.

پادشاه قانوناً نمی‌توانست حکم خود را نقض کند، اما می‌توانست فرمان جدیدی را منتشر سازد که یهودیان را مورد التفات قرار دهد. فرمان جدید به همه مردم امپراطوری می‌فهماند که پادشاه از قومش می‌خواهد نسبت به یهودیان نگرش متفاوت و محبت‌آمیز داشته باشند. لازم نبود شهروندان وکیل بگیرند تا فرمان جدید را برایشان شرح دهد. می‌توان مطمئن بود که آنها پیغام را دریافت کردند: در هفتم مارس به یهودیان حمله نکنید.

از آنجایی که اکنون مردخای نخست‌وزیر بود، وظیفه داشت تا فرمان جدید را بفرستد. آنچه او انجام داد، این بود که به یهودیان اجازه داد تا در مقابل هر کس که سعی داشت ایشان را بکشد و اموالشان را تصاحب نماید از خوددفاع کنند. اشخاص زیادی مانند هامان در امپراطوری وجود داشتند که از یهودیان متنفر بودند و می‌خواستند آنها را نابود سازند و به اموال آنها دست‌اندازی کنند. فرمان جدید به یهودیان اجازه می‌داد تا تجمع کرده و از خود دفاع کنند، اما اجازه حمله نداشتند.

محققین در ترجمه آیه ۱۱ با هم توافق ندارند. یکی از ترجمه‌ها تاکید می‌کند که فرمان به یهودیان اجازه می‌داد تا زنان و فرزندان مهاجمین را هلاک کنند و اموال آنها را غارت نمایند؛ و یکی از ترجمه‌های دیگر ظاهراً با این تفسیر موافق است. ترجمه دیگر "زنان و بچه‌ها" را با یهودیانی که مورد حمله قرار می‌گیرند مربوط می‌سازد و نظرش این نیست که یهودیان زنان و بچه‌های مهاجمین را می‌کشتند؛ و من این ترجمه را ترجیح می‌دهم.

اگر ۱۱:۳-۱۳ را بخوانید، شباهتی میان کلمات دو فرمان خواهید دید. مردخای از "زبان اداری" و دولتی استفاده می‌کرد، چون عبارات قانونی باید به زبان قانونی بیان می‌گشت. شاید این زبان برای بیگانگان عجیب به نظر می‌رسید، اما بدون آن ما سردرگم و دچار سوء تعبیر می‌گشتیم. شما نمی‌توانید قانون را آنطور که شعر یا نسخه را می‌نویسید، به نگارش در آورید.

فرمان جدید مطابق ۸:۹ در روز بیست و سوم از ماه سوم نوشته شد که بر اساس تقویم مسیحی، ۲۵ ژوئن ۴۷۴ ق.م بود. (به خاطر داشته باشید که تقویم یهودی با ماه آوریل آغاز می‌گردد.) اولین فرمان در ۱۷ آوریل منتشر شد (۳:۱۲). بدین ترتیب هفتاد روز از زمانیکه هامان جنگ با یهودیان را اعلام کرده بود، می‌گذشت. آن "یک روز" برای یهودیان ۷ مارس بود (۳:۱۳). بدین ترتیب آنها جهت آمادگی حدود هشت ماه فرصت داشتند.

ما باید کمی مکث کرده و بررسی نماییم که آیا واقعاً عملی اخلاقی بود که مردخای به یهودیان قدرت کشتن و غارت کردن داد. اشخاصی که الهام الهی کتاب مقدس را انکار می‌کنند، به مسائلی از جمله "کشتارهای" متعدد در کتاب مقدس به عنوان دلیلی برای اینکه

کتاب مقدس "ضعیف‌کش" است، اشاره می‌کنند. پرستش خدایی را تجسم کنید که به کشتار تمامی ملت‌ها امر می‌کند.

اول بیابید حکمی را که اخشورش منتشر کرد، در نظر بگیریم، چرا که تمامی مشکلات از اینجا آغاز می‌گردد. اگر برای مردخای عملی زشت بود که از یهودیان بخواهد از خود دفاع کنند، پس برای هامان و اخشورش بسیار زشت‌تر بود که در همان آغاز به پارسیان بگوید به یهودیان حمله کنند. دفاع شخصی جنایت نیست ولی قطعاً نسل‌کشی جنایت است. آیا این منتقدین فرمان پادشاه را تایید می‌نمایند؟ بطور قطع می‌دانم که پاسخ منفی است. خوب اگر آنها فرمان پادشاه را که اجازه به قتل داد تایید نمی‌کنند، پس چگونه فرمان مردخای را تایید نمی‌کنند که به یهودیان حق دفاع از خود را داد؟ بهتر این بود که فرمان هامان هرگز منتشر نمی‌شد. اما چون اعلام شده بود، چه بهتر که مردخای با انتشار فرمان خود، آن را خنثی کرد.

حال بیابید به گزارش فصل ۹ نگاه کنیم که می‌توان سه حقیقت مهم را کشف نمود: یهودیان فقط کسانی را کشتند که به آنها حمله کردند، آنها فقط مردان را کشتند (۹:۶، ۱۲، ۱۵) و دست بر اموال آنها دراز نکردند، اگر چه چنین حقی را داشتند (آیات ۱۰، ۱۵-۱۶). این حقیقت که یهودیان ۸۰۰ مرد را فقط در شهر شوش کشتند (آیات ۶، ۱۵) ثابت می‌کند که پارسیان زیادی منتظر فرصت حمله به قوم خدا بودند. (تخمین زده می‌شود که احتمالاً نیم میلیون نفر در پایتخت زندگی می‌کردند.)

کل اشخاص قربانی ۷۵۰۰۰ نفر (آیه ۱۶) در میان جمعیت ۱۰۰ میلیون نفری بود، اما این حقیقت که بیش از ۷۵۰۰۰ نفر از یهودیان بی دفاع آماده قربانی بودند، نشان می‌دهد که چند نفر از مردم کشور، از قوم خدا متنفر بودند. و این حقیقت که قوم پادشاه با وجود اینکه

می‌دانستند یهودیان از خود محافظت می‌کنند باز هم اشتیاق به حمله داشتند، نشان می‌دهد که یهودستیزی در سرتاسر امپراطوری بسیار قوی بود. منتقدین می‌گویند برای یهودیان کار اشتباهی بود که با کشتن ۷۵۰۰۰ نفر تبدیل به قاتل گردند. آیا بهتر بود که ۷۵۰۰۰ پارسی ده برابر از این یهودیان را می‌کشتند؟

فرمان مردخای با عهد خدا با ابراهیم هماهنگی کامل داشت: "و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خواند" (پید ۱۲:۳). اسحاق نیز با مردخای توافق داشت، چون وقتی اسحاق یعقوب را برکت داد، گفت: "ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند مبارک باد" (۲۷:۲۹). علاوه بر این خدا به موسی وعده داد و فرمود: "... دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود" (خروج ۲۳:۲۲). و نقل قول دکتر جی. ورنون مکگی را فراموش نکنید: "یهودیان در مراسم تدفین تمام از ملت‌هایی شرکت کردند که سعی داشتند آنها را ریشه کن نمایند."

نوشتن فرمان تازه آزادی یک چیز است و رساندن آن به مردم چیز کاملاً متفاوتی است. مردخای منشیان را برای کار ترجمه و نسخه‌برداری حکم قرار داد و سپس چاپارهایی را برای انتقال خبر خوش به مردم ایالت‌های مختلف امپراطوری فرستاد. چاپارها "با شتاب می‌رفتند"، چون آنها "توسط حکم پادشاه تحت فشار بودند" (اس ۸:۱۴). یکی از ترجمه‌ها می‌گوید که آنها "به امر پادشاه وادار شدند".

اگر امروز کلیسا مانند آن منشیان و چاپارها بود چه می‌شد! ما چگونه باید به مردم دنیا و به زبان خودشان خبر خوش نجات بواسطه ایمان به عیسی مسیح را بدهیم. پادشاه به ما امر کرده و ما باید برویم، اما ما به دلایلی معطل می‌کنیم. اگر گروهی کاتب و پیغام‌رسان بدون ابزار مدرن جهت انتقال و ارتباط می‌توانستند فرمان مردخای را به

تمام امپراطوری برسانند، چقدر بیشتر کارکنان مسیحی قادرند انجیل مسیح را به دنیای گمشده برسانند.

از وقتی آدم سقوط کرد، "شریعت گناه و مرگ" بر این دنیا تحمیل شده است (روم ۸: ۲، ۵: ۱۲-۲۱) و خدا این شریعت را فسخ نخواهد کرد. اجرت گناه هنوز هم مرگ است (روم ۶: ۲۳). توسط مرگ و قیام عیسی مسیح خدا شریعت دیگری را نافذ گرداند: "شریعت روح حیات در مسیح عیسی" (۲: ۸). وقتی خدا پسرش عیسی را جهت برداشتن گناهان ما و مرگ بر صلیب داد، در واقع از شریعت گناه و مرگ اطاعت کرد. اما پس از اینکه خدا او را از مرگ قیام داد، فرمان تازه‌ای را نافذ کرد که برای گناهکاران امکان نجات باشد. حال از ما می‌خواهد که خبر خوش را وارد هر زبان نموده، آن را به همه ملت‌ها اعلام کنیم.

این فصل با گریه استر آغاز می‌شود (اس ۳: ۸)، اما با جشن و شادی یهودیان پایان می‌یابد (آیات ۱۵-۱۷). حداقل هفت بار در این قسمت از شادی صحبت به میان می‌آید. (این هشتمین جشن مذکور در کتاب استر است.) یهودیان سوگوار و روزه‌دار بوده اما اکنون لبریز از شادی بودند.

آنچه باعث تفاوت شد، نوشتن فرمان یا حتی انتشار آن به ایالت‌های مختلف نبود. بلکه این حقیقت که یهودیان به فرمان ایمان داشتند. ایمان به سخنان مردخای زندگی آنها را تغییر داد. آنها امید، شادی و آرامش داشتند چون به آنچه نخست‌وزیر می‌گفت ایمان داشتند. "الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید" (روم ۱۵: ۱۳).

این عبارت که "بسیاری از قوم‌های زمین به دین یهود گرویدند" (اس ۸: ۱۷)، تفسیرهای متفاوتی دارد. معنی بارز آن اینست که غیر

یهودیان زیادی در امپراطوری مذاهب بتپرستی خود را کنار گذاشته، به دین یهود گرویدند. اما از آنجایی که یهودیان از اورشلیم بسیار دور بودند، این "نوایمانان" نمی‌توانستند به طور کامل در دین یهود پذیرفته شوند. آنها تبدیل به کسانی شدند که بعدها "خدا ترسان" یا "پرستندگان خدا" خوانده شدند (اعمال ۲:۱۰، ۱۴:۱۶، ۷:۱۸).

من فکر می‌کنم این عبارت یعنی اینکه بسیاری از غیر یهودیان در امپراطوری طرفدار یهودیان شدند و به‌گونه‌ای عمل می‌کردند که گویی یهودی‌اند. آنها خجالت نمی‌کشیدند که در کنار یهودیان قرار گیرند، گرچه یهودیان دشمنانی داشتند.

پس از آنکه به رئیس جمهور ریگان تیراندازی شد و او را برای جراحی آماده می‌کردند، به شوخی به تیم جراحی گفت: "من امیدوارم که همه شما جمهوری خواه باشید." یکی از پزشکان جواب داد: "آقای رئیس جمهور، امروز همه ما جمهوریخواه هستیم." این نگرش بسیاری از مردم امپراطوری پارس بود زمانیکه فرمان مردخای اعلام شد: "امروز همه ما یهودی هستیم."

کتاب استر در حالی آغاز می‌شود که یهودیان از موقعیتی نه چندان مناسب برخوردار بودند، بطوریکه حتی استر و مردخای ملیت خود را اقرار نمی‌کردند. اما حال یهودیان به خاطر آنچه خدا انجام داده، از نژاد خود مغرور و بسیار خوشحال بودند، بطوریکه دیگران را مجذوب ایمان خود می‌کردند. حتی غیریهودیان می‌توانستند ببینند که خدا به‌گونه‌ای استثنایی به قومش توجه دارد.

بیلی ساندی، مبشر برجسته، می‌گوید: "اگر در مذهب شادی نداری، در قسمتی از مسیحیت خود کمبود داری." اگر امروزه ایمانداران شادی خداوند را بیشتر نشان می‌دادند، شاید اشخاص

بی‌ایمان مجذوب کلیسا می‌گشتند و مشتاقانه پیغام انجیل را مورد
بررسی قرار می‌دادند.
این عمل ارزش تلاش را دارد.

خدا و عده‌های خود را حفظ می‌کند

استر فصل‌های ۹ و ۱۰

امور تغییر می‌کند و اشاعه می‌یابد

"و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام بطلبید." این مشورتی بود که خدا از طریق ارمیای نبی به یهودیان تبعیدی داد (ارمیا ۲۹:۷)، و اکثراً از آن اطاعت کردند. یهودیان جنگ را به ضد غیریهودیان اعلان نکردند، بلکه غیریهودیان به یهودیان اعلان جنگ دادند.

"آن روز سرنوشت‌ساز" برای یهودیان فرا رسید، روزی که هامان جهت قتل عام قوم منتخب خدا در امپراطوری تعیین کرده بود. اما حکم مردخای "آن روز" را از "نابودی" به "رهایی" تغییر داد. یهودیان اجازه داشتند تا در مقابل دشمنانشان مقاومت کنند و نه ماه فرصت داشتند تا جهت رویارویی آماده شوند. مردم امپراطوری از یهودیان متنفر و به امید پیروزی بودند، اما "بر عکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند" (اس ۹:۱).

۱- تایید: ترس یهودیان (اس ۹:۱-۱۶)

مردان یهودی خود را سازماندهی کردند و سپاه تشکیل دادند. آنها آماده شدند تا بر هر دشمنی که به آنها و خانواده‌هایشان حمله کند و سعی در غارت اموالشان داشته باشد مقابله کنند. اما خداوند به آنها سلاحی بزرگتر از شمشیر داد چون "ترس یهودیان بر ایشان مستولی

گرددیده بود". این ترسی بود که خدا در دل غیر یهودیان قرار داد تا مانع حمله آنها به قومش گردد.

این اتفاق تجربه یعقوب را در سفر از شکیم به بیت ئیل به یاد ما می‌آورد. "پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند" (پید ۳۵:۵). و همین ترس بود که وقتی بنی اسرائیل وارد سرزمین موعود شدند، پیشاپیش ایشان حرکت می‌کرد. "امروز شروع کرده خوف و ترس تو را بر قوم‌های زیر تمام آسمان مستولی می‌گردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده خواهند لرزید و از ترس تو مضطرب خواهند شد" (ر.ک. تث ۲:۲ و ۲۵:۱۱). راحاب به دو جاسوس یهودی گفت که ترس اسرائیل بر قوم‌های کنعان مستولی شده است (یوشع ۲:۸-۱۱، ۱:۵، ۲۴:۹) و این ترس کمک کرد تا بنی اسرائیل پیروز گردند.

یکی از مشکلات دنیای کنونی ما این است که "خدا ترسی در چشمانشان نیست" (روم ۱۸:۳). مردم مانند فرعون می‌گویند: "یهوه کیست که قول او را بشنوم؟" (خروج ۲:۵). اما آیا آنها چیزی در قوم خدا دیده‌اند که طالب ترس خداوند باشند؟ آیا چنین وقفی نسبت به خدا در میان قوم او وجود دارد که وقتی یک غریبه در جلسات ما شرکت می‌کند، "به روی درافتد و خدا را بپرستد و بگوید فی‌الحقیقت خدا در میان شماست؟" (۱-قرن ۱۴:۲۵).

ترس خدا کسانی را که از او می‌ترسند و به وعده‌هایش ایمان دارند محافظت می‌کند. چون یهودیان به فرمان مردخای ایمان داشتند، شجاعت تازه‌ای یافتند و از دشمن نمی‌ترسیدند و همین شجاعت در دل دشمن هراس می‌انداخت (ر.ک. فیل ۱:۲۸). قبل از اینکه یهوشافاط پادشاه برای جنگ بیرون رود، خدا به او پیغام داد و فرمود: "بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد؛ و به انبیای او ایمان

آورید که کامیاب خواهید شد" (۲-توا ۲۰:۲۰). این هنوز هم مشورت حکیمان‌های است!

اما این ترس از جنبه دیگری به پیروزی یهودیان کمک کرد و آن ترس از مردخای بود (اس ۳:۹). شاهزادگان، نمایندگان مجلس، والیان و ماموران پادشاه در سرتاسر امپراطوری بقدری مبهوت عظمت مردخای بودند که حتی به یهودیان در دفاع از خود در مقابل پارسیان کمک کردند. خدا موقعیت و شهرت بالایی را به مردخای داده بود و او از قدرت خود برای انجام اراده خدا استفاده کرد.

امروزه مسیحیانی که در یک جامعه دموکراسی تکثرگرا زندگی می‌کنند، نمی‌توانند وارد مناصب سیاسی شوند چون از آن منصب استفاده می‌کنند تا ایمان مذهبی خود را رواج دهند و کسانی را که با آنها مخالفند نابود سازند. مردخای نخست وزیر یک دولت بود، بطوریکه سخنش حکم قانون را داشت. اما مسیحیان امروزی نیز می‌توانند با چنان ایمانی زندگی کنند که قدرت خدا در زندگی‌شان دیده شود و دشمن را قبل از حمله به فکر وا دارد. اما به جای اینکه دنیای غیر روحانی از کلیسا بترسد، کلیسا از دنیا می‌ترسد و طوری از دنیا تقلید می‌کند که دشوار بتوان بین آن دو تفاوتی قائل شد.

امروزه کلیسا دیگر "مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیدق‌دار مهیب" نیست (غزل ۶:۱۰). در عوض ما "مستمند، مسکین، فقیر و کور و عریان" هستیم (مکا ۳:۱۷) که توصیفی از زندانیان در جنگ است؛ به جای اینکه فاتح باشیم زندانی هستیم! تعجبی ندارد که دنیا از خداوند نمی‌ترسد.

"زیرا هر چند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی‌نماییم. زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست" (۲-قرن ۱۰:۳-۴). هر وقت کلیسا سعی کرده از سلاح‌های این دنیا برای نبرد استفاده کند،

عواقب اگر ویرانگر نبوده، تاسف‌بار بوده است. سرباز مسیحی با پوشیدن اسلحه تام خدا (افس ۶: ۱۰) و اتکا به دعا و کلام (اعمال ۴: ۶)، می‌تواند با شجاعت و ایمان در نبرد پیش رود.

پارسیانی که به یهودیان حمله کردند، در واقع با هامان عمالیقی همکاری می‌نمودند، و همین امر آنها را دشمن خدا ساخت (اس ۹: ۵). یهودیان در کشتن کسانی که به آنها حمله می‌کردند، تنها آن کاری را با دشمن انجام دادند که شائل پادشاه از انجام آن امتناع ورزید (۱- سمو ۱۵).

ما در استر ۹: ۵-۱۵ گزارشی از شوشن و در آیات ۱۶-۱۷ اخبار اضافی درباره آنچه در سایر قسمت‌های امپراطوری صورت گرفت در دست داریم. در ظرف دو روز درگیری، یهودیان تنها ۸۰۰ نفر از دشمنانشان را در شوشن کشتند (آیات ۱۵، ۶). حائز اهمیت است که بسیاری از پارسیان جرات کردند به یهودیان درست در شهر خود پادشاه که استر و مردخای زندگی می‌کردند حمله کنند. شاید این اشخاص به هامان وفادار و به گشاده‌دستی او وابسته بودند. حال آنها خشمگین بودند چون قهرمانشان به زیر افتاده و ثروتش از دست رفته بود.

یهودیان مهاجم نبودند، و این بدان معنی است که ده پسر هامان اسلحه به‌دست گرفتند و به یهودیان حمله نمودند و هر ده نفرشان هلاک گشتند. اجساد ده پسر بر چوبه دار هامان جهت هشدار به دشمن آویخته شد. (در متن کتاب مقدس عبرانی ده نام بر صفحه به شکل یک چوبه دار مرتب گشته است. خواننده کنیسه در جشن پوریم این ده نام را در یک نفس می‌خواند چون پسران هامان با هم مردند.) مشاهده ده جنازه بر چوبه دار هامان، بی‌شک پارسیان را از حمله به یهودیان منصرف می‌کرد و نتیجه‌اش نجات جانها بود.

بعضی از مفسرین درخواست استر در آیات ۱۲-۱۳ را دلیلی بر روح انتقام‌جویی او می‌دانند؛ اما این چنین نیست. قویترین حامیان هامان در پایتخت بودند، جایی که مردم نزد او تعظیم کرده و از التفات او استفاده می‌کردند. از آنجا که برای آنها آسان بود تا با هم جمع شده و خط مشی خود را برنامه‌ریزی نمایند، استر می‌خواست مطمئن شود که هیچ یک از آنها زنده نمی‌مانند که باعث در دسر بعدی گردند. شاید هم او اطلاع یافته بود که حامیان هامان نقشه حمله دیگری را برای روز بعد کشیده‌اند و ترغیب شد تا از اخشورش اجازه بخواد دست یهودیان را برای دفاع از خودشان باز بگذارد.

یهودیان در سایر بخش‌های امپراطوری ۷۵۰۰۰ نفر را در یک روز کشتند و این نشان می‌دهد چقدر مردم از یهودیان تنفر داشتند و می‌خواستند آنها را نابود سازند. این میزان بطور متوسط حدود ۶۰۰ نفر در هر ایالت می‌شود. از آنجا که تعداد یهودیان امپراطوری زیاد بود، بی‌شک پیروزی آنها گواهی بر ایمان و شهامتشان بود.

در این گزارش سه بار ذکر شده که یهودیان هیچ مالی را بر نداشتند (آیات ۱۰، ۱۵-۱۶). شائول پادشاه به خاطر گرفتن اموال از دشمن، سلطنت خود را از دست داد (۱-سمو ۱۵: ۱۲-۲۳) و یهودیان دیگر اشتباه او را تکرار نکردند، چون آنها در پی ثروت نبودند و فقط می‌خواستند خود را محافظت کنند و از حق خود برای زندگی امن در امپراطوری دفاع نمایند. به خاطر داشته باشید که یهودیان فقط کسانی را می‌کشتند که در حمله به آنها پیشقدم بودند، چون یهودیان مهاجم نبودند.

۲- جشن: عید یهودیان (اس ۹: ۱۷-۳۲)

تاسف‌بار است که یک قوم (یا کلیسا) قهرمانان خود و اتفاقات الهی را که آنها را زنده نگه داشته فراموش کنند. چقدر برای نسل جدید آسان است که پیشرفت کند و برکاتی را تصاحب نماید که نسل‌های پیشین برای دستیابی به آن تلاش کرده و قربانی شده است. یهودیان مرتکب این اشتباه نشدند، بلکه جشن پوریم را قرار دادند تا هر سال به فرزندان‌شان یادآوری نمایند که خدا اسرائیل را از نابودی نجات داده است.

اگرچه پوریم یک جشن مسیحی نیست، اما مسیحیان باید با دوستان یهودی‌شان شادی کنند چون هر برکت روحانی که ما داریم توسط یهودیان بدست آورده‌ایم. یهودیان شناخت خدای زنده و حقیقی کتاب مقدس و نجات‌دهنده را به دنیا داده‌اند. اولین مسیحیان و بالطبع اولین مبشرین، ایمانداران یهودی‌نژاد بودند. عیسی یهودی بود و در فصیح که یک جشن یهودی است مرد و در روز یهودی مقدس دیگری یعنی جشن نوبرها از مرگ برخاست. روح القدس در پنطیکاست که یک روز یهودی است از آسمان بر گروهی از ایمانداران یهودی‌نژاد قرار گرفت. "نجات از یهود است" (یوحنا ۴: ۲۲). اگر هیچ یهودی وجود نداشت، هیچ کلیسایی نیز وجود نمی‌داشت.

پاسداری سنت‌های با معنی هیچ اشکالی ندارد. کلیسا همیشه یک نسل با نابودی فاصله دارد؛ و اگر آنچه را که خدا برای ما و پدرانمان انجام داده به فرزندان و نوه‌هایمان منتقل نسازیم، کلیسا از سردی و بی‌تفاوتی خواهد مرد. "ای اطفال، بیایید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت" (مز ۱۱۰: ۳۴). وقتی سنت بتدریج به سنت‌گرایی تبدیل می‌شود، دچار مشکل می‌گردیم. الهیدانی به نام یاروسلاو پلیکان

می‌گوید: "سنت ایمانی زنده منبعث از یک موقعیت مرده است و سنت‌گرایی ایمانی مرده منبعث از یک موقعیت زنده است."
یهودیان سایر ایالات جنگ خود را در روز سیزدهم ماه ادار (مارس) پایان دادند و روز بعد را جشن گرفتند. اما از آنجایی که یهودیان شوش هنوز در روز چهاردهم از خود دفاع می‌کردند، نباید تا روز پانزدهم جشن گرفته باشند. در آغاز، یهودیان در پیروزی متحد بودند، اما در جشن منقسم، و به این امر بستگی داشت که شما در کدام شهر یا در کدام کشور زندگی می‌کنید. از این رو مردخای بعداً نامه‌ای منتشر کرد که می‌گفت تمام یهودیان چهاردهم و پانزدهم ماه را جشن بگیرند (اس ۹: ۲۰-۲۲).

امروزه یهودیان جشن خود را با روزه‌ای در روز سیزدهم ماه (آیه ۳۱) به یاد تاریخی که فرمان شریرانه هامان منتشر گشت (۳: ۱۲)، آغاز می‌نمایند. آنها به کنیسه می‌روند تا کتاب استر را که در جمع خوانده می‌شود بشنوند و هر وقت نام هامان ذکر می‌گردد، فریاد بر می‌آورند: "نفرین بر او!" یا "نام او نابود باد!" بچه‌ها جغجغه‌های مخصوص پوریم را می‌آورند که "گریگار" نامیده می‌شود و هر وقت که اسم هامان را می‌شنوند با آن صدا در می‌آورند.

در صبح روز چهاردهم ماه، یهودیان دوباره به کنیسه می‌روند تا داستان استر را دوباره بخوانند و عبادت‌کنندگان مشغول دعا می‌شوند. داستان موسی و عمالیقان نیز خوانده می‌شود (خروج ۱۷: ۸-۱۶). سپس به خانه می‌روند تا با هدایا و غذاهای مخصوص از جشن استقبال کنند. این جشن تا روز بعد ادامه دارد. آنها همچنین به فقرا و نیازمندان غذا و هدیه می‌دهند تا همه بتوانند با یکدیگر شادی کنند.
نام "پوریم" حالت جمع واژه بابلی "پور" به معنی "قرعه" است. این واژه از قرعه انداختن هامان جهت تعیین روز هلاکت یهودیان

اقتباس شده است (اس ۹: ۲۴، ۳: ۷). اگرچه برای این جشن جدید اجازه روحانی داده نشده، اما یهودیان تصمیم گرفتند که آن را نسل اندر نسل جشن بگیرند (۹: ۲۶-۲۸). توجه کنید که تاکید بر تعلیم بچه‌ها در مورد مفهوم پوریم است تا پیغام جشن در نسل‌های بعداز بین نرود.

یک وطن‌پرستی روحانی وجود دارد که فراتر از ملی‌گرایی صرف و غرور مدنی است و جلال را به خدا می‌دهد برای آنچه که او انجام داده است. شاید بهترین راه برای اینکه یک وطن‌پرست مسیحی دست خدا را در تاریخ ببیند و به‌خاطر نیکویی و رحمتش او را ستایش کند و از خدا به خاطر گناهان طلب بخشش نماید، شرکت در یک جشن ملی باشد. اما وقف و ایثار باید دنبال‌هرو جشن باشد. آدلای استیونسن، رهبر سیاسی آمریکایی می‌گوید: "وطن‌پرستی فوران احساسی عنان‌گسیخته و موقت نیست بلکه وقفی آرام و پایدار در تمام عمر است."

نه تنها مردخای نخست‌وزیر نامه‌ای جهت راهنمایی یهودیان امپراطوری فرستاد، بلکه استر ملکه نیز در فرستادن نامه دوم به مردخای ملحق شد (آیات ۲۹-۳۲). شاید بعضی از یهودیان ایالات نمی‌خواستند روز اصلی جشن خود را تغییر دهند (آیه ۱۹) و برای ملکه و نخست‌وزیر ضروری بود تا این نامه دوم را برای حفظ آرامش قوم منتشر کنند. خیلی اوقات قوم خدا دشمن را مغلوب می‌سازد و سپس پیروزی را با جنگ در بین خود جشن می‌گیرد.

این نامه دوم تحت عنوان "سخنان سلامتی و امنیت" توصیف می‌گردد (آیه ۳۰) که نشان می‌دهد تفرقه در میان قوم یهود وجود داشت که نیازمند شفا بود. استر و مردخای نه تنها نامه‌ها را فرستادند، بلکه همچنین موضوعی داشتند که درون کتاب (شاید خاطرات را) نوشته بودند و مردخای آن را به عنوان گزارش شخصی خود به‌کار برد

(آیات ۲۰، ۳۲). احتمال دارد که این کتاب بخشی از گزارش‌های اداری امپراطوری شده باشد.

داستان پیروزی یهودیان بر دشمنانشان که به صورت جشنی سالیانه برگزار می‌شد، در دو نامه اداری ثبت و در یک نشریه نوشته شد و بلافاصله جزو عهدعتیق گشت. چه توبیخی شایسته "جامعه دوراندختنی" کنونی ماست که تاریخ را فراموش کرده و مانند آنتی‌های قدیم وقتشان را "جز برای گفت و شنود درباره چیزهای تازه" صرف نمی‌کنند (اعمال ۱۷: ۲۱). جورج سانتایانای، فیلسوف، درست گفت: "کسانی که گذشته را به خاطر نمی‌آورند، محکومند دوباره آن را تجربه کنند."

۳- سرافرازی: شهرت مردخای (اس ۱۰: ۱-۳)

این بخش کوتاه به ما می‌گوید که مردخای بدون هیچگونه شباهتی به مسئول قبلی یعنی هامان، از منصب خوداستفاده کرد تا پادشاه را خدمت و به یهودیان کمک کند. بعضی اوقات وقتی اشخاص به منصب بالایی ارتقا می‌یابند، ریشه‌های خود را فراموش می‌کنند و نیازهای مردم عادی را نادیده می‌گیرند. مردخای چنین شخصی نبود. اگرچه اعمال سیاسی او در وقایع اداری سالانه امپراطوری ثبت شده است، اما آنچه او برای قومش انجام داد توسط خداوند ثبت شد و به آن پادشاه داده خواهد شد.

چرا نویسنده برنامه مالیاتی جدید اخشورش پادشاه را ذکر کرد؟ این موضوع چه ارتباطی با مردخای و سایر یهودیان داشت؟ عده‌ای از الهیدانان فکر می‌کنند که مردخای این سیستم جدید قدردانی را به عنوان جایگزین جنگ و غارت و منبعی جهت ثروت پادشاهی طرح‌ریزی کرد. حال که آرامش در پادشاهی وجود داشت، یهودیان آزاد بودند تا

کار کنند و پول به دست آورند و کامیاب گردند. در مجموع، دارایی یهودیان دارایی امپراطوری را افزایش می‌داد. مردخای به پادشاه خاطر نشان کرد که دربار سزاوار سهمی از این دارایی است. به هر حال پادشاه بود که استر یهودی را انتخاب کرد و مردخای یهودی را ترفیع داد و هر سه با هم تلاش کرده بودند تا یهودیان را از نابودی نجات دهند. آیا مردم ساکن امپراطوری یعنی یهودیان و غیر یهودیان بطور یکسان وظیفه‌ای نسبت به پادشاهشان نداشتند؟

اما پیغام مهم این قسمت اینست که خدا همچنان از مردخای جهت کمک به قوم یهود استفاده می‌کرد. یهودیان در سرزمینی بیگانه غریبه بودند و هر نوع اذیت و آزار را تحت کنترل خود در آوردند. مردخای می‌خواست که آنها با عدل و انصاف رفتار کنند. سخنان آخر کتاب به طرق گوناگون ترجمه می‌شود. یکی از ترجمه‌ها می‌گوید: "و برای تمام ذریت او از آرامش صحبت کرد." و این نظر را می‌دهد که او یهودیان را تشویق کرد و آنها را در صلح با یکدیگر نگاه داشت. ترجمه دیگر می‌گوید: "و برای تمام یهودیان صحبت کرد." که نشان می‌دهد هنوز در امپراطوری فشارهایی به ضد یهودیان وجود داشت و آنها را تهدید می‌کرد. اما مردخای در دربار نماینده آنها بود و از ایشان محافظت می‌کرد. "او بهترین‌ها را برای قومش انجام داد و در دربار دوستی برای تمام آنها بود."

ماجرای مهیج استر پایان یافت، اما برکات همچنان ادامه دارد. خدا از قوم یهود محافظت کرد تا امروز ما بتوانیم کتاب مقدس و نجات‌دهنده داشته باشیم. حال وظیفه ماست که درباره این نجات‌دهنده با تمام دنیا سخن بگوییم و در صدد باشیم تا اشخاص بسیاری را به سوی خداوند هدایت کنیم. ما سفیران پادشاهیم و جرات سرپیچی نداریم.

روت و استر در ورای قرون به هم رسیده، دست به دست هم می‌دهند و امروز به کلیسا می‌گویند: ”متعهد باشید!“

سوالاتی برای کمک به مطالعه

فصل اول

نمی‌توانید بگریزید

(روت ۱)

- ۱- در تجربیات نعومی و روت سه اشتباه هست که باید از آنها اجتناب کرد. این سه اشتباه را نام ببرید.
- ۲- وقتی در زندگی دچار مشکل می‌شویم، می‌توانیم یا آن را تحمل کنیم، یا بگریزیم، یا آن را به خدمت بگیریم. هر مورد را توضیح دهید.
- ۳- چه دلایل یا شرایطی می‌تواند سبب شود که از مشکل‌مان بگریزیم، همانطور که نعومی و الیملک کردند؟
- ۴- در تصمیم نعومی به بازگشت به بیت‌لحم، چه چیز اشتباه بود؟
- ۵- فکر می‌کنید چرا روت اینقدر مصمم بود که همراه نعومی برود؟
- ۶- خدا فیض خود را چگونه در زندگی روت نشان داد؟
- ۷- نعومی چه واکنشی در قبال مشکلاتش نشان داد؟
- ۸- آیا فکر می‌کنید که نعومی در مورد وضعیت خود مبالغه می‌کرد؟ آیا چیزی بود که او برای آن شکرگزار باشد.
- ۹- وقتی مسیحیان بجای تمرکز بر خدا، بر خودشان یا مشکلاتشان متمرکز می‌شوند، چه اتفاقی می‌افتد؟
- ۱۰- آیا تا به حال تجربه این را داشته‌اید که مانند روت و نعومی، شروع نوینی داشته باشید؟

فصل ۲

بزرگترین این‌ها

(روت ۲)

- ۱- روت در بیت‌لحم، ایمان خود را به خدا چگونه نشان داد؟
- ۲- در این فصل گفته شده که وقتی زندگی خود را به خداوند می‌سپاریم، هر چه پیش آید، از جانب خدا مقدر شده و تصادفی نیست. آیا با این نظر موافقت می‌کنید؟ از زندگی خود نمونه‌هایی بیاورید.
- ۳- وانگش روت در مقابل بوعز چگونه الگویی است برای مسیحیان در ارتباطشان با عیسی؟
- ۴- چه چیز باعث شد روحیه نعومی به‌شکلی مثبت تغییر یابد؟
- ۵- چه دلایلی دارید که "در امید شادی کنید"؟
- ۶- امید مسیحیان در چه مواردی با امیدی که دنیا به آن چسبیده تفاوت دارد؟
- ۷- در این فصل آمده که کسی که به خداوند اعتماد دارد و از اراده او اطاعت می‌کند، می‌تواند شرایط و موقعیت را از شکست به پیروزی تغییر دهد. آیا نمونه‌هایی از این حقیقت (چه کتاب مقدسی و چه از زندگی امروزی) به نظرتان می‌آید؟
- ۸- در این فصل گفته شده که فیض به معنی محبتی است که بها را می‌پردازد در شرایطی که طرف مقابل لیاقتش را ندارد. این حقیقت برای شما چه مفهومی دارد؟
- ۹- روت از چه موانعی بر سر راه ایمانش می‌بایست بگذرد؟
- ۱۰- در زندگی شما چه نقطه عطف مهمی وجود داشته است؟ آن را توصیف کنید.

فصل ۳

ملاقات نیمه‌شب

(روت ۳)

- ۱- در این گفته شده که بزرگترین شادی و رضایت را زمانی حاصل می‌کنیم که دیگران را خدمت کنیم. آیا با این گفته موافقت می‌کنید؟ تجربیات شخصی خود را با دیگران در میان بگذارید.
- ۲- روت پیش از ملاقات با بوعز خود را شست. این امر چه تصویری است از کاری که ما باید انجام دهیم با خداوند ارتباط عمیق‌تری داشته باشیم؟
- ۳- در این فصل آمده که اگر خدا روح‌القدس را از این جهان بر گیرد، بسیاری از کارهای کلیسا ادامه خواهد یافت و کسی تفاوتی را احساس نخواهد کرد. این جمله را توضیح دهید.
- ۴- چرا نمی‌توانیم با جامه عدالت شخصی خود به حضور خدا بیاییم؟ به‌جای آن، نیاز به چه داریم؟
- ۵- در این فصل گفته شده که اراده خدا مانند کافه‌ای نیست که در آن بتوانیم هر چه را که دلمان می‌خواهد انتخاب کنیم. این جمله چه مفهومی برای شما دارد؟
- ۶- خدا امروز چگونه به ما اطمینان می‌بخشد؟
- ۷- وقتی خدا نجات ما را در مسیح به‌انجام رساند، چگونه از قانون خودش تبعیت کرد؟
- ۸- آیا برایتان مشکل است که منتظر بمانید که خدا عمل کند؟ ناشکیبایی خود را چگونه کنترل می‌کنید؟
- ۹- مزمو ۱۰:۴۶ چه مفهومی برای شما دارد؟

۱۰- آیا باور می‌کنید که عیسی بی‌وقفه برای شما در حال عمل است؟ او چگونه در شما کار می‌کند؟

فصل ۴

محبت راهی می‌یابد

(روت ۴)

- ۱- بازخرید یا انفکاک یعنی چه؟
- ۲- بوعز در مقام خویشاوند بازخریدکننده، چگونه تصویری است از مسیح؟
- ۳- میان روت، عروس بوعز، و کلیسا، عروس مسیح، چه شباهت‌هایی هست؟
- ۴- خدا فرزند روت و بوعز را چگونه به‌کار برد تا باعث برکت بسیاری گردد؟
- ۵- بزرگترین کاری که خدا برای داود کرد چه بود؟
- ۶- عملکرد خدا با روت چگونه فیض و قدرت او را نمایان می‌سازد؟
- ۷- به تعهداتی که عروس و داماد به‌هنگام عقد بیان می‌کنند، فکر کنید. آن را به چه طریق با تعهدی که شما به مسیح داده‌اید، مقایسه می‌کنید؟
- ۸- روت از خود میراثی ابدی بر جای گذاشت. شما چه میراثی می‌خواهید برای خانواده خود بر جای بگذارید؟
- ۹- در این فصل گفته شده که خدا برای مسیحیان، هنوز فصل آخر را می‌نویسد. این برای شما چه مفهوم و پیامی دارد؟
- ۱۰- کتاب روت در رابطه با عمیق‌تر کردن رابطه‌تان با خداوند، چه درسی به شما داده است؟

فصل ۵

ملکه می‌گوید «نه»

(استر ۱)

- ۱- نقطه ضعف پادشاه چه بود؟
- ۲- آیا شخصیت دیگری را در کتاب مقدس می‌شناسید که بیش از حد مغرور بوده باشد؟
- ۳- غرور در زندگی مسیحی چگونه می‌تواند مشکل‌زا باشد؟
- ۴- چگونه می‌توانیم از غرور و خودستایی رهایی یابیم؟
- ۵- به نظر شما، رویه یک مسیحی در خصوص نوشیدن مشروبات الکلی چه باید باشد؟
- ۶- در این فصل آمده که باید مراقب باشیم که خشم ما نسبت به گناه تبدیل نشود به خشمی گناه‌آلود. این نکته چه پیام و مفهومی برای شما دارد؟
- ۷- در این فصل گفته شده که وقتی عزت نفس انسان تحریک می‌شود، سم قدرتمندی تولید می‌کند که سبب می‌شود شخص دست به کارهایی بزند که اگر فروتن و تسلیم به خداوند بود، هرگز آن کارها را نمی‌کرد. آیا با این گفته موافقت می‌کنید؟ توضیح دهید.
- ۸- مشاوران پادشاه به‌هنگام ارائه مشورت در باره ناطاعتی ملکه، گاه را کوه کردند. آیا شما هرگز در مقابل مسائل کوچک به این شکل واکنش نشان می‌دهید؟
- ۹- تجربه پادشاه در خصوص کسانی که مورد مشورت قرار می‌دهیم، چه درسی به ما می‌آموزد؟

۱۰- گرچه در کتاب استر زکری از خدا به میان نیامده، چگونه دست او را در کار می‌بینیم؟

فصل ۶

ملکه جدید

(استر ۲)

- ۱- در این فصل گفته شده که خدا برای خادمان آماده خود، هرگز با شرایط غیرمنتظره یا فرصت از دست رفته مواجه نمی‌شود. آیا با این نظر موافقت می‌کنید؟
- ۲- در این فصل از کتاب استر، کدام سه شاهد را که دال بر عمل خدا می‌باشند، مشاهده می‌کنید؟
- ۳- آیا رهبران بی‌دین ملت‌ها می‌توانند نقشه‌های خدا را خراب کنند؟ توضیح دهید.
- ۴- فکر می‌کنید چرا استر و مردخای هویت یهودی خود را پنهان کردند؟
- ۵- فکر می‌کنید چرا پادشاه به استر توجه بیشتری نشان داد تا به سایر زنانی که نزدش آورده بودند؟
- ۶- آیا فکر می‌کنید که مردخای "شاگردی مخفی" بود، مانند نیکودیموس، یا فقط کسی بود که نسبت به تکریم خدا در انظار عمومی غفلت می‌ورزید؟ توضیح دهید.
- ۷- آیا فکر می‌کنید که مردخای و استر درک می‌کردند که خدا آنها را در آن مقام گذارده تا از ایشان استفاده کند؟ توضیح دهید.
- ۸- در این فصل گفته شده که برنامه زمانی خدا کامل است و او نظارت می‌کند تا هیچ عمل نیکی هرگز به‌هدر نرود. در این زمینه، چه نمونه‌هایی را مشاهده کرده‌اید؟

۹- ایمان به حاکمیت خدا چه تأثیری می‌تواند بر زندگی روزمره ما داشته باشد؟

۱۰- بدیهی است که خدا اشخاص عادی و ناکامل را به‌کار می‌برد. فکر می‌کنید می‌خواهد از شما چگونه استفاده کند؟

فصل ۷

دشمنی قدیمی با نامی جدید

(استر ۳)

- ۱- هامان چگونه "دشمنی قدیمی با نامی جدید" بود؟
- ۲- هامان چگونه تصویری است از دجال یا ضد مسیح؟
- ۳- آیا موافقتی که "آنچه انسان با توسل به قدرت خود انجام می‌دهد، آزمایشی است از خصوصیات شخصیتی او"؟ چند نمونه بیاورید.
- ۴- در چه زمانی مردخای فاش کرد که یهودی است؟ چرا؟
- ۵- نابود یهودیان به دست هامان به چه طریقی تاریخ را تغییر می‌داد؟
- ۶- آیا موافقتی که مسیحیان در راهپیمایی‌ها یا همایش‌های اعتراض‌آمیز شرکت کنند؟
- ۷- به نظر شما، رویه یک مسیحی در قبال ناطاعتی از قوانین مدنی چه باید باشد؟
- ۸- هامان چگونه از روش مبالغه استفاده کرد تا به مقصود خود برسد؟
- ۹- آیا به نظر شما بی‌تفاوتی یکی از مشکلات مسیحیان امروز است؟ در چه زمینه‌هایی؟
- ۱۰- در این فصل از کتاب استر، دست خدا را چگونه در کار می‌بینید؟

فصل ۸

روز تصمیم‌گیری

(استر ۴)

- ۱- در این فصل گفته شده که تنها چیزی که باعث پیروزی شیطان می‌شود، این است که انسان‌های نیک دست به کاری نزنند. این گفته چگونه در مورد اقدام هیتلر به نابودی یهودیان صدق می‌کند؟
- ۲- ماتم مردخای بر دروازه پادشاه چه عملی را تحقق بخشید؟
- ۳- نقش مهم هتاک در رویدادهایی که جریان داشت، چه بود؟
- ۴- اگر استر در جهت نجات قومش کاری انجام نمی‌داد، چه تأثیر منفی‌ای بر او وارد می‌آمد؟
- ۵- آیا کس دیگری به نظرتان می‌آید که خدا او را در مقامی مهم قرار داده باشد تا در زمانی خاص، کار خاصی انجام دهد؟
- ۶- در این فصل آمده که خدا اهداف خود را به‌واسطه انسان‌ها انجام می‌دهد (حتی انسان‌های بی‌دین). آیا با این نظر موافقت می‌کنید؟ این نظر باعث می‌شود که نسبت به انسان‌ها و رویدادهای دنیای امروز چه احساسی داشته باشید؟
- ۷- آیا اگر مایل نباشیم خدا ما را به کار بگیرد، این امر اهداف او را تغییر می‌دهد؟ توضیح دهید.
- ۸- چرا این واقعیت که خدا هرگز شتابزده نیست، برای ما دشوار است؟
- ۹- استر تعهد خود را به انجام اراده خدا چگونه نشان داد؟
- ۱۰- استر "بها را حساب کرد" و تصمیم گرفت خدا را خدمت کند. امروزه، خدمت کردن به خدا چه "بهای" در بر دارد؟

فصل ۹

یک روز در زندگی نخست‌وزیر

(استر ۵)

- ۱- چهار نیرویی که در کنار هم شروع به عمل کردن در زندگی هامان کرده بود تا او را نابود سازد، کدام‌ها هستند؟
- ۲- در این فصل آمده که آماده شدن برای دعا به اندازه خود دعا مهم است. این نکته چه پیامی برای شما دارد.
- ۳- آیا فکر می‌کنید که بروز بحران، روشی است عادی برای برانگیختن ما به جستجوی خدا؟ چه عامل دیگری شما را انگیزش می‌دهد تا دعا کنید؟
- ۴- چرا استر بلافاصله پادشاه را از توطئه شرورانه هامان آگاه نساخت؟
- ۵- سه عامل دال بر حاکمیت خدا در ضیافت استر وجود داشت. این سه عامل را نام ببرید.
- ۶- در این فصل آمده که غرور زمین مناسبی است که تمام گناهان دیگر در آن می‌رویند، و والدی است که سایر گناهان را تولید می‌کند. آیا با این عبارت موافقید؟
- ۷- بدطینتی و بدذاتی چیست؟
- ۸- چرا برخورداری از روحیه بدذاتی خطرناک است؟
- ۹- چرا در زندگی مسیحی مهم است که دعا را با عمل متعادل ساخت؟
- ۱۰- مسیحیان برای دعا کردن در مورد مسائل و عمل کردن در جهت آنها، به چه تغییری نیاز دارند؟

فصل ۱۰

علائم هشدار دهنده

(استر ۶)

- ۱- در بی‌خوابی شبانه پادشاه، چه عواملی دال بر حاکمیت خدا مشاهده می‌کنید؟
- ۲- خدا چگونه شما را از طریق اتفاقات به‌ظاهر بی‌اهمیت هدایت کرده است؟
- ۳- از طریق چه کتاب‌هایی (به‌غیر از کتاب مقدس) خدا زندگی شما را در مقطعی از آن هدایت کرده است؟
- ۴- چه تجربیاتی در زندگی شما حاکی از آن بوده که خدا برنامه‌ها را تحت کنترل خود دارد؟
- ۵- در این فصل آمده که تأخیرهای خدا به‌معنی عدم تمایل او به انجام کاری نیست. گاه پذیرش چنین حقیقتی دشوار می‌نماید. شما چه تجربیاتی در خصوص "تأخیرهای خدا" داشته‌اید؟ چه احساسی به شما دست داد؟
- ۶- طنزی که در پاداش پادشاه به مردخای وجود دارد چیست؟
- ۷- توجهی که مردخای دریافت کرد، چه تأثیری بر او گذاشت؟
- ۸- پاداش مردخای بر هامان چه تأثیری گذاشت؟
- ۹- خدا چگونه به هامان هشدار داد که از عملی که در آستانه انجامش بود، صرف‌نظر کند؟
- ۱۰- فکر می‌کنید اگر هامان به هشدارهای خدا توجه می‌کرد و توبه می‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

فصل ۱۱

نقاب برداشته می‌شود

(استر ۷)

- ۱- شکیبایی و بردباری خدا را دنیا چگونه مورد سوء تعبیر قرار می‌دهد؟
- ۲- هاماں چه فرض نادرستی داشت؟
- ۳- خدا استر را چگونه کمک کرد تا درخواست خود را نزد پادشاه مطرح کند؟
- ۴- آیا فکر می‌کنید پادشاه از هاماں همچون سپربلا استفاده کرد؟ چگونه؟
- ۵- هاماں چگونه آنچه را کاشته بود درو کرد؟ چه نمونه‌های دیگری در خصوص این اصل به یاد دارید؟
- ۶- جنبه مثبت این اصل چیست که می‌گوید همان را درو می‌کنیم که می‌کاریم.
- ۷- تجربه هاماں چگونه نشان می‌دهد که ثروت‌های دنیوی عبث است؟
- ۸- تجربه هاماں چه درسی در باره اهمیت خصائل خداپسندانه می‌دهد؟
- ۹- چرا مسیحیان نیازی ندارند که برای پوشاندن رنج‌ها و نقاط ضعف خود، نقاب بر چهره بزنند؟
- ۱۰- در این فصل آمده که هر دشمنی که کوشیده اسرائیل را نابود کند، خودش نابود شده است. این نکته چه درسی در مورد حاکمیت الهی می‌دهد؟

فصل ۱۲

از قربانی تا پیروزی

(استر ۸)

- ۱- در این فصل آمده که اکثر ما تنها چیزی که در باره قربانی می‌دانیم، هجی کردن آن می‌باشد. آیا با این عبارت موافقت می‌کنید؟ توضیح دهید.
- ۲- فکر می‌کنید چرا شیطان دوست دارد کلیسا دست از دعا کردن بر دارد؟
- ۳- آنچه در این فصل از کتاب استر روی داد، چگونه با وعده خدا به ابراهیم مرتبط است؟
- ۴- کلیسا امروزه چه درسی از مردخای و پیام‌آوران او می‌تواند بیاموزد؟
- ۵- خدا قانون مذکور در رومیان ۶:۲۳ را تغییر نمی‌دهد؛ اما او چه قانون دیگری وضع کرد تا گناهکاران را نجات بخشد؟
- ۶- نتایج فرمان مردخای چه بود؟
- ۷- احساس یهودیان در باره خودشان چگونه از طریق رویدادهای کتاب استر تغییر یافت؟
- ۸- آیا فکر می‌کنید که بی‌ایمانان با دیدن شادی مسیحی شما، به سوی عیسی جلب می‌شوند؟
- ۹- اگر امکانات و منابع مانعی ایجاد نکنند، چه کارهایی انجام می‌دادید تا دنیا را برای مسیح تغییر دهید؟

۱۰- دوست دارید چه کسانی جزو گروه شما باشند تا به شما کمک کنند؟ آیا گروه خاصی از مردم در نظرتان هست تا بخواهید به آنها کمک کنید؟ آنها چه کسانی هستند؟

فصل ۱۳

خدا وعده‌های خود را حفظ می‌کند

(استر ۹-۱۰)

- ۱- چرا غیریهودیان از یهودیان ترسیدند؟
- ۲- در این فصل آمده که به‌جای اینکه دنیا از کلیسا بترسد، کلیسا از دنیا می‌ترسد. آیا با این عبارت موافقت می‌کنید؟ توضیح دهید.
- ۳- آیا فکر می‌کنید که کلیسا امروزه از سلاح‌های دنیوی برای مبارزات خود استفاده می‌کند؟ نمونه‌هایی بیاورید.
- ۴- کلیسا باید از چه سلاح‌هایی استفاده کند؟
- ۵- در این فصل گفته شده که کلیسا همیشه یک نسل تا نابودی فاصله دارد. این عبارت چه پیامی برای شما دارد؟
- ۶- عید پوریم را که یهودیان برگزار می‌کنند، توضیح دهید.
- ۷- مسیحیان کدام "اعیاد" را برگزار می‌کنند؟ آیا شما اعیاد شخصی یا خانوادگی دارید تا برکات الهی را جشن بگیرید؟
- ۸- مردخای و استر تعهد خود را به خدا ثابت کردند. با کدام ضوابط می‌توانیم تعهد خودمان را به مسیح ارزیابی کنیم؟
- ۹- چرا کتاب استر تصویر مناسبی است برای رومیان ۸:۲۸؟
- ۱۰- شخصیت استر چگونه الگوی مناسبی است تا تمام زنان مسیحی از آن پیروی کنند؟

